

رهاننده از اسارت

The Bondage Breaker

فهرست مطالب

سرانجام آزادی

بخش نخست: کسب شجاعت

فصل اول: نباید در تاریکی زندگی کنید ۱۷

فصل دوم: راه خود را در دنیا بیابید ۳۳

فصل سوم: آزادی حق شما است ۵۵

فصل چهارم: رویارویی با فرشته عصیانگر ۷۹

فصل پنجم: شما تحت حفاظت عیسی مسیح هستید ۱۰۵

بخش دوم: محکم بایست!

فصل ششم: مقابله با شریر در شخص ۱۳۵

فصل هفتم: حيله علم و قدرت ۱۵۹

فصل هشتم: هنگامی اغوا می شویم که به روش انسان عمل می کنیم ۱۷۹

فصل نهم: هر آنچه را که می شنوید باور نکنید ۲۰۳

فصل دهم: گول ظاهر را نخورید ۲۲۱

فصل یازدهم: خطر از دست رفتن اختیار و تسلط ۲۴۹

بخش سوم: به سوی آزادی گام بردار!

فصل دوازدهم: گامهایی به سوی آزادی در مسیح ۲۶۹

فصل سیزدهم: به دیگران کمک کنید تا آزادی در مسیح را بیابند ۲۹۹

موخره

مقام و هویت روحانی شخص مسیحی ۳۳۳

تجارت روحانی غیرمسیحی ۳۴۰

فصل اول

نباید در تاریکی زندگی کنید

در اوایل سال ۱۹۸۰ من مشاور زن جوان مسیحی‌ای بودم که از نابسامانی روحی، فکری و احساسی رنج می‌برد. یکبار قبل از شروع دوره جلسات ما او این دعا را برای خدا نوشته بود و ده دقیقه بعد از آن با ناامیدی سعی کرده بود خود را با مصرف بیش از حد قرص بکشد:

خدای عزیزم

کجایی؟ چطور می‌توانی ببینی ولی کمکم نکنی؟ من بدجوری آسیب دیدم ولی تو توجهی نمی‌کنی. اگر به من توجه می‌کردی به این شرایط خاتمه می‌دادی و یا به من اجازه می‌دادی بمیرم. دوستت دارم اما تو خیلی دور هستی. من نمی‌توانم صدایت را بشنوم، یا احساست کنم و یا ببینمت، اما به خودم تلقین می‌کنم که تو اینجا هستی، خداوندا صدایشان را می‌شنوم، احساسشان می‌کنم، آنها اینجا هستند. لطفاً کسی را مجبور ساز که حرف مرا باور کند. خداوندا چرا به این شرایط خاتمه نمی‌دهی؟ لطفاً خداوند لطفاً! اگر مرا دوست داری بگذار بمیرم.

یک گوسفند گمشده

در طول بیست سال گذشته با صدها مسیحی مانند این زن که یادداشت سوزناک فوق را نوشته بود برخورد کرده‌ام. البته همه آنها مانند این زن سعی نکرده بودند خود را بکشند اما غالباً آنها درباره تأثیر شیطان برای انجام این کار صحبت کردند. و تقریباً تمام آنها به حضور «آنها» (نیروهای شریر) اقرار می‌کردند، نیروها یا آوایی که از درون آنها را آزار می‌داد، یا وسوسه و مسخره می‌کرد و یا متهم و تهدید می‌کرد. من اغلب به اشخاصی که برای صحبت به ملاقات من می‌آیند هشدار می‌دهم که آنها پیامهایی مانند «نرو او نمی‌تواند به تو کمک کند» را خواهند شنید یا افکار مزاحم به شکل ضمیر اول شخص در فکرشان نقش می‌بندد: «من نمی‌خواهم بروم» یا «قبلاً اینو امتحان کرده‌ام و مؤثر نبوده». شخصی برایم نوشته بود: «هر موقع که سعی می‌کنم با شما صحبت کنم، یا حتی درباره صحبت کردن با شما فکر کنم، افکارم کاملاً بسته می‌شود صداهایی از درونم کلمه به کلمه به من می‌گوید: «نه من حتی حاضرم خودم را بکشم تا به این نبردی که در درون من ادامه دارد خاتمه دهم، من به کمک احتیاج ندارم.»

مسیحیان بسیار دیگری که با آنها سروکار داشته‌ام از شنیدن چنین صداهایی گله‌ای نداشتند، اما افکار آنها چنان آشفته بود که راه رفتن روزانه‌اشان با عیسی بیهوده و بی‌حاصل شده بود. هنگامی که آنان سعی می‌کنند

دعا کنند افکارشان با میلیونها کاری که باید انجام دهند پر می‌شود.» وقتی می‌نشینند تا کتاب مقدس و یا کتابی در زمینه ادبیات مسیحی را بخوانند، قادر نیستند که متمرکز مطالعه‌اشان شوند، یا برای چند بار یک متن را می‌خوانند و ناگهان که به خود می‌آیند متوجه می‌شوند افکارشان هزاران فرسنگ دورتر سیر می‌کند. هنگامی که به هر شکلی فرصتی برای خدمت خداوند برایشان پیش می‌آید، افکار یأس‌آلود که حاکی از شک آنها به خود است حس ندامت را در آنها برمی‌انگیزاند: «من یک مسیحی قوی نیستم»، «من درباره کتاب مقدس زیاد نمی‌دانم»، «هنوز افکار گناه‌آلود مرا آزار می‌دهند»، «من عطایای روحانی زیادی ندارم». آنها به جای اینکه پیروزمند، پرثمر و یک مسیحی با نشاط باشند به سختی زندگی روحانی خود را ادامه می‌دهند و سعی می‌کنند ایمان خود را به شکلی حفظ کنند تا هنگامی که مسیح بازگردد. یقیناً برخی از این مسائل نشأت گرفته از فقدان انضباط فکری‌اند اما ممکن است حيله‌ای از سوی دشمن نیز باشند. من صدها انسان را دیده‌ام که از این نوع فریب‌کاری آزاد شده‌اند.

تصورات نادرست و رایج در مورد اسارت

این آشفتگی و آواهای ناشناس از کجا می‌آیند؟ منشاء این افکار ناهمگون و احساسات ملامت‌انگیز کجاست؟ یکی از دلایلی که باعث می‌شد من در روزهای اولیه خدمت به افراد اسیر، بابت تجربگی عمل کرده و ناکام شوم این بود که پاسخهای واقعی این پرسشها را نمی‌دانستم. من با تلاش فراوان در مورد شمار زیادی از تصورات نادرست رایج در مورد دنیای روحانی تحقیق کردم. شاید شما با برخی از این افکار نادرست که برای مسیحیان ابهام ایجاد کرده مواجه شده باشید.

۱- تنها زمانی که مسیح روی زمین بود دیوها فعال بودند، اما امروزه فعالیتشان متوقف شده است. مسیحیانی که به این دیدگاه افراطی معتقدند واقعیت را چنان که هست نمی‌بینند زیرا کلام خدا و آنچه که در دنیا روی می‌دهد چیز دیگری را نشان می‌دهد. عهدجدید به وضوح بیان می‌کند که ایمانداران «با ریاستها و قدرتها و جهان‌داران این ظلمت و با فوجهای روحانی شرارت در جایهای آسمانی کشتی خواهند گرفت» (افسیسیان ۱۲:۶). پولس در ادامه اجزای اسلحه روحانی را نام می‌برد که ما باید برای دفاع از خودمان در برابر «تیرهای آتشین شریر» آن را به کار گیریم (آیات ۱۷-۱۳). در دوم قرن‌تیا ۵-۱۰:۳ پولس دوباره تصریح می‌کند که ایمانداران بر علیه نیروهایی که در برابر معرفت خدا می‌ایستند درگیر جنگ شده‌اند. اگر قدرتهای تاریک روحانی دیگر به ایمانداران حمله نمی‌کنند، پس چرا پولس به ما هشدار می‌دهد و اصرار می‌ورزد که خودمان را در برابر آنها مسلح کنیم؟

قدرتها و نیروهایی که پولس در قرن اول درباره آنها نوشت در آغاز قرن بیست و یکم هم مشهود هستند، همانطوری که آوازه جنبش عصرجدید و تزايد شیطانپرستی و سحر و جادو مبرهن است. کشتی گرفتن قوم خدا بر علیه فوجهای تاریک شرارت یک پدیده متعلق به قرن اول نیست و نه مسیحیان حق انتخابی برای آن دارند و نه می شود هم از آن اجتناب کرد. ملکوت تاریکی هنوز هم وجود دارد و شیطان قصد دارد تا مصیبت را وارد زندگیتان کرده و شما را از تمتع و استفاده از میراثتان در مسیح باز دارد. تنها حق انتخاب شما در این نبرد اینست که چگونه و در چه محدوده‌ای بجنگید. اگر جهان‌بینی شما به ملکوت تاریکی معتقد نیست پس راهی نمی ماند جز اینکه یا خدا یا خودتان را مسئول تمامی مصائبی بدانید که در واقع شیطان مسبب اصلی آن در زندگی شما و در جهان است.

۲- «آنچه را که کلیسای اولیه اعمال شیطانی می‌نماید اکنون ما آنها را تحت عنوان بیماریهای روانی می‌شناسیم.» من شنیدم که یک مشاور برای شخصی مسیحی که تحت حمله ارواح شریر بود چنین استدلال می‌کرد: «ممکن نیست که مشکل او از شیطان باشد، او به اسکیزوفرنی پارانوئیدی مبتلا است.» صرف پذیرش توجیحات روانشناسی دنیوی از مشکلات انسان علت واقعی آن مشکل را مشخص نمی‌کند. واژه‌هایی مانند اسکیزوفرنی (روان گسیختگی)، پارانوئیدی (کزپنداری و سؤظن)، روان‌پریشی (Psychosis) و... فقط برچسب‌هایی هستند که بیماریها را طبقه‌بندی می‌کنند. اما چه چیز و چه کسی علت این بیماریها است؟ آیا مشکل به عوامل عصب‌شناسی و هورمونی مربوط می‌شود و آیا شاید علت آن عدم توازن شیمیایی است؟ البته باید علت به طور دقیق معلوم شود ولی اگر علت فیزیکی در کار نبود تکلیف چیست؟ پس حتماً مشکل یک مشکل روانی است، اما کدام مکتب روانشناسی را انتخاب می‌کنید، مکتب روانشناسی دنیوی یا کتاب مقدسی را؟ و چرا هیچکس این احتمال را نمی‌دهد که علت چنین مسائلی روحانی باشد؟

ما نباید از این موضوع شگفت‌زده شویم که روانشناسان دنیوی که به یک جهان‌بینی دنیوی محدود هستند توجیحات خود در مورد مشکلات روانی را براساس علل طبیعی بیان می‌کنند. توجیحات آنها بر پایه جهان‌بینی‌ای است که نه خدا را مد نظر دارد و نه نیروهای شرارت را. حتی مسیحیان بسیاری که با جنجال فراوان بیانات اکثر دانشمندان را در مورد منشاء حیات رد می‌کنند، با ساده‌لوحی توجیحات روانشناسان دنیوی را در مورد بیماریهای روانی می‌پذیرند. تحقیقاتی که براساس روشهای علمی از مشکلات روحی انسان به عمل می‌آید اشتباه نیستند بلکه ناکاملند. این تحقیقات بدون در نظر گرفتن خدا و شریر، تأثیرات دنیای روحانی را نادیده پنداشته‌اند.

۳- «برخی مشکلات روانشناختی و برخی دیگر روحانی هستند.» این تصور غلط به شکاف بین جان و روح انسان اشاره می‌کند که البته چنین چیزی صحت ندارد. هیچ تناقض درونی‌ای وجود ندارد که روانشناختی نباشد، زیرا هیچگاه پیش نمی‌آید که ذهن، احساسات و اراده شما فعال نباشند. همچنین مشکلی وجود ندارد که روحانی نباشد. و هیچ زمانی هم نیست که خدا حاضر نباشد، یا کنار گذاشتن اسلحه خدا به منزله امنیت داشتن شما باشد. این طرز نگرش به دو قطبی شدن خدمت شما خواهد انجامید: یا خدمت نجات یا نادیده پنداشتن واقعیات جسم انجام می‌شود و یا به یک خدمت روان‌درمانی (psychotherapeutic) منجر می‌شود که در این صورت قلمرو روح نادیده انگاشته می‌شود.

دکتر پل هیبرت کسی که در مدرسه خدمات در دانشکده الهیات فولر تدریس می‌کند معتقد است، «تا هنگامی که ایمانداران پذیرای یک جهان‌بینی دو وجهی محدود هستند که در آن از سویی به قلمرو ماورای طبیعت و از سوی دیگر به جهان طبیعی که براساس قوانین علمی خودمختار در زمینه اهداف علمی، عملکردهای خاص خودش را دارد محدود هستند، مسیحیت کماکان نیرویی خواهد بود که به تقویت نیروهای دنیوی کمک خواهد کرد.» اگر جهان‌بینی شما اعمال خدای این دنیا را در مشکلات بشر تشخیص نمی‌دهد، پس جهان‌بینی شما در بهترین حالت ناقص بوده و در بدترین حالت واقعیت را تحریف می‌کند.

۴- «مسیحیان تحت تسلط ارواح شریر نیستند.» امروز عقیده رایج در میان انجیلیها اینست که امکان ندارد مسیحیان شدیداً مورد آزار شریر قرار بگیرند. حتی این عقیده که تأثیر شریر می‌تواند قسمتی از مشکل باشد اغلب موجب چنین اظهار نظرهای عجولانه می‌شود: «غیرممکن است! من یک مسیحی هستم!»

هیچ چیز بیشتر از این ناراستی به تشخیص صحیح علت مشکلات روحانی آسیب نزده است. اگر کلیسا از دست شیطان در امان است، پس چرا به ما گفته شده که اسلحه خدا را دربرگیریم تا در مقابل شریر مصون بمانیم، لغزش نخوریم و آماده جنگ باشیم؟ اگر ما در مقابل آسیب و افتادن در دام مصون هستیم، پس چرا پولس رابطه ما با قدرتهای تاریکی را مانند یک پیکار کشتی وصف کرده است؟ آنهایی که قدرت بالقوه دشمن را برای نابود کردن رد می‌کنند، بیشترین آسیب را در برابر او می‌بینند. آسیب‌پذیری در برابر مزاحمت و تأثیر شیطان موضوع بخش دوم این کتاب است.

۵- تأثیر شیطان تنها در رفتارهای افراطی و خشونت‌آمیز و گناه بسیار مشهود است. اگر چه امروزه نیز مواردی مانند آن شخص دیورده وحشی که در لوقا باب ۸ لژیون نامیده شده وجود دارد، اما غالب مسیحیانی که از عملکرد ارواح شریر رنج می‌برند زندگی نسبتاً عادی‌ای دارند، درحالی که مشکلات فردی و روابطی خطرناکی را تجربه می‌کنند که ظاهراً نه علتی دارد و نه راه حلی برای آنها وجود دارد. از آنجایی که این

اشخاص عملکردهای شیطانی را تنها به قتل‌های جمعی یا جرم‌های خشونت‌بار جنسی وابسته می‌دانند، معمولاً وجود چنین مشکلاتی آنها را به تنگ آورده و از این موضوع متعجب ساخته که چه مشکلی در زندگی‌شان وجود دارد و چرا نمی‌توانند زندگی بهتری داشته باشند.

اولین و مهمترین ترفند شیطان فریب است. پولس هشدار داد: «و این عجیب نیست، زیرا شیطان نیز خود را به شکل فرشته نور در می‌آورد؛ پس تعجیبی ندارد که خادمانش نیز خود را به خادمان طریق پارسایی همانند سازند» (دوم قرن‌تیاں ۱۱: ۱۵۱۴)، تنها چند عمل شیطانی باعث ناکارآمد بودن کلیسا نمی‌شود، بلکه حيله‌گرها و دخالت‌های زیرکانه شیطان در زندگی ایمانداران عادی علت این امر است. یک روان‌درمانگر مسیحی که در کنفرانس من در مورد جنگ‌های روحانی و مشاوره شرکت کرده بود گفت: «من در طول تمام سال‌های مشاوره‌ام هیچ نشانی از اعمال شیطانی ندیدم تا اینکه در این کنفرانس شرکت کردم. وقتی خدمت مشاوره خود را از نو شروع کردم متوجه شدم که دو سوم مراجعان من از چنین مشکلاتی رنج می‌برند، زیرا شیطان هم آنها را و هم من را فریب داده بود!»

۶- «آزادی از اسارت روحانی حاصل قدرتی است که در مقابل شریر می‌ایستد.» آزادی از جنگ‌ها و اسارت‌های روحی یک مواجهه قدرت نیست بلکه رویارویی با حقیقت است. شیطان حيله‌گر است و مخفیانه و به هر بهایی که شده کار خود را انجام خواهد داد. اما حقیقت کلام خدا او و دروغ‌هایش را فاش می‌سازد. دیوهای او مانند سوسک‌هایی هستند که با دیدن نور به زیر سایه‌ها می‌دوند. قدرت شیطان در دروغ است، و وقتی که دروغ او با حقیقت فاش می‌شود نقشه‌های او نقش بر آب می‌گردد.

هنگامی که پسر کوچکی بودم با پدر و برادرم برای مشارکت در کارها و برداشت محصول به مزارع همسایگانمان می‌رفتیم، همسایه ما سگ کوچکی داشت که همیشه واق و کنان باعث فرار من می‌شد. وقتی پارس کنان به کنار مزرعه می‌آمد، پدر و برادرم سر جای خود می‌ایستادند، اما من فرار می‌کردم. مشخص است که سگ چه کسی را دنبال می‌کرد؟ من فرار می‌کردم و از کامیونتمان بالا می‌رفتم و سگ کوچولو هم از روی زمین واق واق می‌کرد.

همه غیر از من می‌توانستند ببینند که آن سگ کوچک از من قوی‌تر نبود، بلکه این من بودم که قدرتی برای او قائل بودم. در واقع این سگ ذاتاً قدرتی نداشت تا مرا بالای کامیونت بفرستد بلکه این باور من بود که مرا بالای کامیونت نگه می‌داشت. آن سگ با استفاده از ذهن، احساسات، اراده و عضلات من و هر آنچه که توسط ترس برانگیخته می‌شد مرا کنترل می‌کرد. سرانجام من ترس را از دلم بیرون کردم و با شجاعت از کامیونت پایین پریدم و سنگ کوچکی به طرف او پرتاب کردم. فکر می‌کنید چه شد؟ او فرار کرد!

شیطان نیز مانند همان سگ کوچک واق واق کننده است و تلاش می کند تا انسانها بیشتر از او بترسند تا از خدا و بدین شکل آنها را فریب می دهد (مکاشفه ۹:۱۲) و در نتیجه تمام دنیا تحت قدرت و سلطه شیطان است (اول یوحنا: ۵:۱۹). او نمی تواند مقام شما در مسیح را تغییر دهد. اما اگر او بتواند شما را فریب دهد که دروغهایش را در مورد خود و خدا باور کنید، وقت زیادی را روی کامیونت صرف خواهید کرد! برای آزادی از سلطه او نباید داد بزنید و یا هوار بکشید. بلکه تنها باید «او را با حقیقت دور کنید.» به حقیقت کلام خدا «ایمان داشته باشید» «آنها اعلام کرده» مطابق با آن «عمل کنید» تا ترفند شیطان را خنثی کنید.

این موضوع تأثیر چشمگیری بر مشاوره من داشته است. قبلاً هنگامی که در حال انجام مشاوره تأثیر شیطان را فاش می کردم، مشاوره ام به یک رویارویی قدرت تبدیل می شد به اشخاص مراجعه کننده حالت کاتاتونیک (جو خلسه ای) دست می داد، از اتاق خارج می شدند و یا به یکباره فراموش می کردند در کجا هستند، و من سعی می کردم تا بر ارواح شریر پیروز شوم. حاصل این کار این بود که شیطان مجبور می شد چهره خود را نشان دهد، سپس به او فرمان می دادم که شخص مراجعه کننده را ترک کند. این تغییر عمیق ضربه شدیدی به این اشخاص وارد می ساخت. اگرچه بهبودی حاصل می شد، اما این واقعه باید همیشه تکرار می شد.

اما از کتاب مقدس و تجربیاتم آموختم که «حقیقت» عاملی است که موجب رهایی شخص می شود. قدرت شیطان در دروغ است و قدرت ایمانداران در دانستن حقیقت است، ما باید به دنبال «حقیقت باشیم نه قدرت. علاوه بر این، اشخاصی که در اسارت بسر می بردند با آنچه که من به عنوان یک شبان و مشاور انجام می دادم آزاد نمی شدند، بلکه با آنچه که به کمک من انجام می دادند. آن چیزی که من بدان معتقدم موجب آزاد شدن از اسارت نمی شود، بلکه آن چیزی که «آنها» باور دارند، اعتراف می کنند، تکذیب می کنند، می بخشند. به این منطق پیشرفته کتاب مقدس توجه کنید:

و حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد (یوحنا: ۸:۳۲).

من راه و راستی و حیات هستم (یوحنا: ۱۴:۶).

«اما چون روح راستی آید شما را به تمامی حقیقت راهبری خواهد کرد (یوحنا: ۱۶:۱۳).

«درخواست من این نیست که آنها را از دنیا ببری، بلکه می خواهم از آن شرور حفظشان کنی. آنان را در حقیقت تقدیس کن. کلام تو حقیقت است» (یوحنا: ۱۷:۱۷).

«پس استوار ایستاده، کمر بند حقیقت را به میان ببندید و زره پارسایی را برتن کنید» (افسیان ۶:۱۴).

«در پایان ای برادران هر آنچه راست است... بدان ببندید» (فیلیان ۴:۸).

وقتی خدا کلیسای اولیه خود را در اعمال باب ۵ تنبیه کرد، این عمل را به شکل ملموسی انجام داد. موضوع چه بود مواد مخدر یا مسائل جنسی؟ نه موضوع «حقیقت» بود. پطرس مقابل حنانیا و سفیره ایستاد: «چرا گذاشتی شیطان دلت را چنین پر سازد که به روح القدس دروغ بگویی؟» (آیه ۳). خدا می‌خواست کلیسا بداند که شیطان حيله گر است و اگر بتواند ما را به اعتقاد و زندگی دروغین سوق دهد، ما را نابود خواهد ساخت. به خاطر همین هم است که این موضوع اهمیت دارد: «هر اندیشه‌ای را به اطاعت از مسیح اسیر می‌سازیم» (دوم قرنیتان ۱۰:۵). اگر می‌توانستیم به کلیسا، کمیته یا یک شخص نفوذ کنیم، و آنها را فریب دهیم تا به دروغ ایمان بیاورند، آن وقت می‌توانستیم بر زندگی‌شان تسلط یابیم! این درست همان چیزی است که شیطان انجام می‌دهد و دروغ او میدان جنگ او است.

آزاد کردن اسیران

یکی از مخالفتهای رایج با خدمت آزاد سازی اسیران توسط مسیح و رسولان، فقدان آشکار تعلیم در مورد این موضوع در رسالات است. اجازه دهید از دیدگاهی دیگر وارد شویم تا موضوع روشن شود، و همچنین بگذارید پیشنهاد کنم که چگونه در زندگیمان در مقابل سلطه شیطان بایستیم و دیگران را که در اسارت هستند خدمت کنیم.

پیش از رخداد صلیب وجود افراد خاصی که خدا به آنها قدرت بخشیده بود- مانند عیسی و رسولان تعیین شده‌اش- لازم بود تا بر قدرتهای شریر در جهان چیره شوند. اما در صلیب و رستاخیز رویدادی بنیادین رخ داد که ماهیت جنگهای روحانی را تا به ابد تغییر داد. اولاً، مرگ و رستاخیز عیسی بر قدرتهای پادشاهی تاریکی پیروز شد و آنها را خلع سلاح کرد (کولسیان ۲:۱۵). پیش از واقعه صلیب «تمام قدرت در آسمان و زمین» هنوز به مسیح داده نشده بود. اما متی ۱۸:۲۸ به ما خاطر نشان می‌کند که اکنون تمامی قدرت در دستان مسیح قیام کرده است. زیرا با وجود صلیب، شیطان یک دشمن شکست خورده است و او بر آنانی که در مسیح هستند، هیچ قدرتی ندارد. شما با تأیید حقیقت پیروزی عیسی و شکست شیطان، اولین گام در راه مبارزه با تلاشهای دشمن را بر می‌دارید؛ تلاشهایی که وی برای ترساندن و اذیت شما انجام می‌دهد.

دوم اینکه هر ایماندار در مرگ و رستاخیز مسیح با او زنده شده است و اکنون با او در جایهای آسمانی نشسته است (افسیان ۲:۶۵). دیگر نیازی ندارید که یک عامل بیرونی در شما قدرت بیافریند، اکنون شما در واسطه مخصوص خدا یعنی عیسی مسیح ساکن هستید یعنی در او که تمام قدرت از آن اوست. برای اینکه در

مقابل شریر ایستادگی کنید، باید جایگاه اقتدار خود را در مسیح شناخته و تصاحب کنید. آزادی میراث شما در مسیح است و به خاطر اینست که پولس چنین می‌نویسد:

تا چشمان دلتان روشن شده، امیدی را که خدا شما را بدان فراخوانده است، بشناسید و به میراث غنی و پر جلال او در مقدسان پی ببرید، و از قدرت بی‌نهایت عظیم او نسبت به ما؛ کک که ایمان داریم، آگاه شوید. این قدرت، برخاسته از عمل نیروی مقتدر خداست که آن را در مسیح به کار گرفت، آن هنگام که او را از مردگان برخیزانید و در جایهای آسمانی بر دست راست خود، بس فراتر از هر ریاست و قدرت و نیرو و حاکمیت، و هر نامی که چه در این عصر و چه در عصر آینده ممکن است از آن کسی شود (افسیسیان ۲۱-۱:۱۸).

وقتی شیطان شما را آزار می‌دهد ممکن است مایل باشید که در زیر سایه بدبختیهایتان رنج بکشید، مانند آن زنی که یادداشت دعایش آغازگر این فصل بود. شما به سوی خدا فریاد می‌زنید تا شما را نجات دهد، مانند عیسی که در اناجیل به طرز معجزه آسا و فی‌الغور افراد دیوزده را آزاد می‌کرد. اما وقتی شما رسالات را می‌خوانید برایتان روشن می‌شود که نجات شما در کار مسیح بر روی صلیب و رستاخیز او به انجام رسیده است. پولس می‌خواست این خبرهای خوش را در دعاهایش منعکس کند. زیرا شما در مسیح نور هستید و دیگر هرگز نیازی نیست که در تاریکی بسر ببرید.

اما مسئولیت شما اینست که قدرت خود را اعمال کنید و در مقابل شریر بایستید. شما باید در تمام دعاها خود در مسیح در برابر شیطان ایستادگی کنید و از دسیسه‌های او بپرهیزید، به گناه خود اعتراف کنید، و آنهایی که شما را آزار می‌دهند را ببخشید. این گامهای مهم برای آزادی شما و آزادی آنهایی که خدمتشان می‌کنید در بخش سوم کتاب مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

در ضمن زنی که خود را گوسفند گمشده نامیده بود سرانجام وضعیتش به ارتباط با خداوند انجامید. چهار سال پس از نوشتن آن نامه ناامید کننده او جواب نامه خود را براساس فهم جدید خود از اراده خداوند در مسیح نوشت. جملات او براساس کتاب مقدس نوشته شده بودند. بگذارید نور این جملات تاریکی زندگی شما را بشکافد.

گوسفند گمشده عزیزم

تو از من پرسیدی که من کجا هستم. فرزندم من با تو هستم و همیشه خواهم بود. تو ضعیف هستی. اما در من قوی خواهی بود. من ترا خیلی دوست دارم به طوری که نخواهم گذاشت تو بمیری. من آنقدر به تو نزدیک

هستم که هرآنچه را که تو احساس می‌کنی من هم احساس می‌کنم. من می‌دانم که تو کجا می‌روی زیرا من هم با تو می‌آیم. اما من ترا آزاد کرده‌ام و تو باید استوار بایستی. لازم نیست که جسم خود را برای دشمنان من که گریخته‌اند فدا کنی، اما با من مصلوب شو و من در تو زندگی خواهم کرد، و تو با من. من ترا به راههای عدالت هدایت خواهم کرد. فرزندم، من ترا دوست دارم و هرگز ترکت نمی‌کنم، زیرا تو از آن من هستی.

دوستدار تو خداوند

فصل دوم

راه خود را در دنیا بیابید

در طول سالهای گذشته من بارها به دعوت سازمان بشارتی Campus Crusade for christ در دانشگاههای جنوب کالیفرنیا سخنرانی کرده‌ام. اعلانهایی بین دانشجویان توزیع می‌شد که از آنها دعوت می‌کرد تا در جلساتی درباره تأثیرات شیطانی در جهان امروز حضور به هم رسانند، اما هدف واقعی از هر جلسه رساندن پیام عیسی به آنان بود. در کمال تعجب، در هر تالار سخنرانی چند صد دانشجو حضور داشتند. این دانشجویان جویندگان آنی و یا اشخاصی که بخواهند با بحثهای بی‌مورد موجب اخلال جلسه شوند نبودند (اگرچه گروهی از شیطان‌پرستان در یکی از جلسات اخیر برای شعار دادن جمع شده بودند!)، و یا برای اینکه از آقای نیل اندرسن بشنوند به آنجا نیامده بودند، زیرا هیچ تسابقه ذهنی از من نداشتند. این اشخاص واقعاً علاقمند بودند تا از تأثیرات شیطانی بشوند. موضوعی که کمتر از ۲۰ سال پیش در اجتماعات فرهیخته به باد تمسخر گرفته می‌شد.

درحالیکه واقعیت تأثیر شیطانی در کلیسا برای مسیحیان زیر سؤال رفته، از سویی دیگر دنیا با بی‌پروایی قلمرو روح را نادیده گرفته است. دنیای غرب تحولات عظیمی در الگوهای جهان بینی را تجربه می‌کند که چنین تحولاتی به بهترین نحو در قیام جنبش عصر جدید مشهود است، پذیرفتن فرا روانشناسی (parapsychology) به عنوان یک علم، شهرت روبه رشد ماوراءالطبیعه، و مشهود بودن شیطان‌پرستی به طور فزاینده در فرهنگ ما. عرفان عصر جدید (Age Mysticism New) که با ورود مذاهب شرقی در دهه ۱۹۶۰ قوت گرفت، توسط شرلی مک لین («رقص در تاریکی» و «در معرض خطر») و گروهی از ناموران این مقوله در سال ۱۹۸۰ به جهانیان عرضه شد. امروزه دیگر بسیار عادی شده که از کانالهای رادیویی و تلویزیونی (رسانه‌ها) میزگردهایی را ببینیم و بشنویم که در آنها به ارواح راهنمای خود (دیوها) می‌بالند.

اما جنبش عصرجدید تنها یک موضوع پرآوازه و همه‌گیر است. فلسفه عصر جدید در تجارت، آموزش حتی مذهب جامعه ما رخنه کرده است. اخیراً از دو نفر از دانشجویانم خواستم تا برای انجام تحقیقی در یک کنفرانس عصرجدید که چند خیابان دورتر از مدرسه‌امان برگزار می‌شد، حضور یابند. هنگامی که آنان کنار در ورودی رسیدند و متوجه شدند که هزینه آن برای هر نفر ۶۵ دلار است، فکر برگشتن به سرشان زد. اما دو

شخص ناشناس به آنها نزدیک شده، گفتند: «به ما گفته شده که این بلیت‌ها را به شما بدهیم.» دانشجویانم که از شدت تعجب چشمانشان از حدقه بیرون زده بود بلیت‌ها را گرفته و داخل شدند.

آنها در گزارش تحقیق خود به من گفتند که یکی از سخنگویان، شرکت‌کنندگان را راهنمایی کرد تا یک تمرین مدیتیشن انجام دهند. او تلاش می‌کرد که همگی تصور کنند یک روح راهنما را کنار خود دارند. سخنگوی کنفرانس با گفتن این جمله تمرین خود را پایان داد: «اکنون روح راهنمای خود را بخوانید تا داخل شود.» باور این موضوع برایم بسیار دشوار بود. شیطان تنها چند خیابان دورتر از دانشگاه بیولا (Biola) انسانها را می‌خواند تا او را در درون وجودشان بپذیرند.

جهان بینی دو وجهی

دنیای غرب به واقعیت از دو جهت می‌نگرد (شکل ۲ الف). جهت بالایی دنیای تعالی است، جایی که ارواح مردگان و ارواح خبیث ساکن هستند. جهت پایینی دنیای تجربی است که از طریق علم و حواس فیزیکی قابل درک است. در ذهنیت دو وجهی، دنیای روحانی هیچ تأثیری بر دنیای طبیعی ندارد. ما آن را از درک واقعیت متمایز کرده‌ایم. تمام تلاشها در راه تکمیل خداشناسی و روانشناسی تنها خدا و بشر (چه سقوط کرده و چه نجات یافته) را در این حیطه برمی‌شمرند و اعمال شیطانی و دیوها را از این قاعده مستثنا می‌دانند.

کاملاً برخلاف سکولاریسم (دنیاپرستی) سرسخت غرب دو-سوم ساکنان روی زمین به یک جهان بینی شرقی معتقدند. آنها با ایمان به اینکه نیروهای روحانی یک واقعیت هر روزه زندگی هستند، زندگی و کار می‌کنند. این مردم خدایان خود را با هدایای سلامتی خشنود می‌کنند و آئین‌های مذهبی به جای می‌آورند تا ارواح خبیث را دور سازند. در نظر عامه مردم در ملتهای جهان سوم، اعمال مذهبی یا خرافات نسبت به علم ارتباط عملی بیشتری با زندگی روزانه مردم دارد.

دنیای متعالی خدا و نیروهای روحانی مذهب

مرز تمایز

دنیای تجربی حواس علم

شکل ۲- الف

برای آن دسته از ما که دست پرورده غرب هستیم سهل است که با توجه به «موفقیت» دنیای غرب، جهان بینی شرق را حقیر شماریم. اما هر دوی اینها طریقه‌ای دنیوی هستند نه منعکس کننده واقعیت کتاب مقدسی.

بین این دو وجه، آنچه که دکتر پل هیبرت آن را «مرز تمایز» می‌نامد، دنیای واقعی نیروهای روحانی وجود دارد که بر روی زمین فعال است. ما باید پادشاهی تاریکی را در جهان بینی خودبه حساب آوریم، زیرا در واقعیت «مرز تمایز» وجود ندارد!

برای اینکه روشن سازم که چگونه این ذهنیت دو وجهی و دنیوی افکار برخی از مسیحیان غربی را تحت تأثیر قرار داده، اجازه دهید ابتدا برایتان از زن جوان و سرزنده‌ای به نام «دی» که دختر یک کشیش بود صحبت کنم. در بدن دی نشانه‌هایی ظاهر شده بود که بعدها ۱٪ کک تشخیص داده شد بیماری MS است. وقتی راجع به وضعیت دی و دورنمای زندگی او با این بیماری زمین‌گیر شنیدم، در خود احساس کردم که والدینش چه درد و رنجی را متحمل می‌شوند. من برای دی دعا کردم، فکر او از ذهنم بیرون نمی‌رفت. دفعه بعد فرصتی پیدا کردم که او را ببینم، فرصت را غنیمت شمردم و از او پرسیدم: «اولین بار کی متوجه علائم بیماری شدی؟» او در جواب گفت: «اولین احساسات سوزش زمانی به من دست داد که من قبل از آن وقت خاصی را به دعای رازگهانم با خداوند اختصاص دادم»
«در آن روز چه چیز خاصی در رازگهانت وجود داشت؟»

«من از اینکه از لحاظ روحانی مانند والدینم نبودم سرخورده بودم. آن روز رازگهانم درباره دوم قرن‌تیاں باب ۱۲ بود. و من عبارتی را می‌خواندم که پولس در آن از خار در جسمش صحبت می‌کرد. پولس گفته است که قدرت خداوند در ضعفهای وی کامل می‌گردد، و من هم قدرت خدا را در زندگیم خواستم. بنابراین، من از خداوند خواستم که خاری در جسمم ایجاد کند.»

من در حالی که سعی می‌کردم حیرت خود را پنهان کنم گفتم: «تو از خدا خواستی خاری در جسمت ایجاد کند؟»
«بله»

«آیا می‌دانی که خار در جسم پولس چه بود؟»
«یک نوع مشکل جسمانی، اینطور نیست؟»

«خوب، به ما گفته نشده که آن زخم چگونه نمایان شده بود. اما؛ لاه کک دوم قرن‌تیاں ۷:۱۲ به وضوح می‌گوید که آن یک «پیام‌آور شیطان» و به طور تحت‌اللفظی فرشته شیطان یا یک دیو است! پولس هرگز چنین چیزی نخواست. در واقع، او سه بار دعا کرد تا آن (خار) از او برداشته شود. دی، من فکر می‌کنم شیطان از این دعای تو که خارج از چارچوب کتاب مقدسی بوده سودجسته و این علائم بیماری را دامنگیر تو کرده است. من

قاطعانه به تو پیشنهاد می‌کنم که از تقاضای خود برای داشتن خاری در جسم صرف نظر کنی و دعا کنی که زندگیت از هر تأثیر شیطانی به دور باشد.»

دی مشورت مرا پذیرفت و سپس با هم دعا کردیم و تقریباً حالش بسیار سریع بهبود یافت. علایم بیماری از وجود او محو شد و او کارهای عادی خود را از سر گرفت. چند ماه بعد این علایم دوباره کم کم در او نمایان شدند. در آن هنگام من او را با مراحل منتهی به آزادی و با ترتیبی دقیق‌تر راهنمایی کردم که در بخش سوم این کتاب نیز توضیح داده شده است. امروز دی آزاد است.

اولین عکس‌العمل پدر دی نسبت به بیماری دخترش کاملاً شبیه به بسیاری از مسیحیان غربی بود که درک اکثر آنها از زندگی، درکی مبتنی بر پدیده‌های طبیعی است: «من هرگز وضعیت دی را یک مشکل روحانی نمی‌دانستم». بنا به همین دلایل، برخی از مردم چنین استدلال می‌کردند که «شفای» دی بیرون رفتن یک بیماری جسمانی بود تا آزادی از یک قلعه شیطان.

ما اینگونه تعلیم نیافته‌ایم که دنیای روحانی بر دنیای مادی حاکمیت دارد، بلکه جهان بینی دنیوی غرب بر ما حاکم شده است. مسیحیان بسیاری هم دنیای ماوراءالطبیعه را کاملاً از جهان بینی خود مستثنا کرده‌اند و یا آن را در حیطه الوهیت می‌دانند، جایی که هیچ تأثیری بر زندگیشان ندارد. آنها با چنین جهان بینی‌ای نه تنها قدرت خدا را از خدانشناسی و اعمال خود جدا می‌کنند، بلکه تمام شکست بشری - حتی آنچه که توسط تأثیر شیطانی ایجاد شده، مانند بیماری دی - را نتیجه عوامل طبیعی یا روانشناختی می‌دانند.

زندگی در مرز تمایز

جهان بینی یک مسیحی زندگی را از کانال کتاب مقدس درک می‌کند نه از مجرای فرهنگ و تجربه. کتاب مقدس به طور واضح تعلیم می‌دهد که نیروهای روحانی و ماوراءالطبیعه در دنیای طبیعی فعال هستند. به عنوان مثال، تقریباً یک-چهارم شفاهایی که در انجیل مرقس نوشته شده در واقع آزادی از اعمال شیطانی بوده است. زنی را که عیسی در لوقا ۱۳:۱۲ شفا داد، به مدت ۱۸ سال قربانی بیماری‌ای بود که علت آن یک روح بود.

علاوه بر دی و علایم بیماری‌اش، اشخاص بسیاری بودند که با مشکلات جسمی نزد من می‌آمدند و با واکنش در برابر تأثیر شیطان آن علائم پس از اندک زمانی محو می‌شدند. معمولترین نشانه‌های بیماری که من اغلب دیده‌ام سردردها، سرگیجه، و درد عمومی در بدن هستند. مشابه تجربه‌ای که از بیماری دی داشتم، سی، فرد دیکسون (C. Fred Dickason) در کتابش، «دیوزدگی و ایماندار مسیحی» (Demon

(possession and the christian) از مراجعه کننده‌ای صحبت می‌کند که حاصل دیوزدگی او علایم بیماری MS بود. من دوستی دارم که او هم دچار بیماری MS بود که پس از برطرف شدن جنگ روحانی‌اش، بهبود یافت. وقتی این علایم چند ماه بعد دوباره به سراغش آمد، او دیگر قادر بود که چگونه با آن مبارزه کند و در همان روز برطرف شد.

البته منظور من این نیست که هر کس که بیمار باشد و یا احساس درد کند قربانی یک دیو است، چنین دیدگاهی تأکید افراطی بر جنبه‌های متعالی دارد و اما من یقین حاصل نموده‌ام که بسیاری از مسیحیان از طریق عوامل طبیعی به جنگ بیماریهای جسمانی می‌روند بدون اینکه در این امر توفیقی حاصل کنند، چرا که ذات مسأله و راه حل، روحانی است.

این حقیقت که عیسی ما را در دنیا رها کرده (یوحنا ۱۷:۱۱) تا با فوجهای ارواح شریر در جایهای آسمانی بجنگیم (افسیسیان ۱۲:۶) یک حقیقت امروزی است. نیروهای ماوراءالطبیعه بر روی سیاره زمین فعال هستند. ما در دنیای مادی زندگی می‌کنیم، اما همه درگیر یک جنگ روحانی شده‌ایم. این مرز جدا کننده تنها زائیده ذهن انسانِ دنیوی است و واقعیت ندارد.

روحانی شدن بدون وجود خدا

در طول سه دهه گذشته انسان جامعه غربی به تدریج در خود احساس کرده که مسایل بسیاری در زندگی وجود دارد که علم قادر نیست آنها را فاش سازد و این امر نشأت گرفته از احساسات او است - و البته که حق هم با اوست، اگر بخواهیم به ظاهر قضیه بنگریم. ممکن است، این اشتیاق برای آن دسته از ما که معتقد به جهان بینی مسیحی هستیم ترغیب کننده باشد، اما در حقیقت همان شخصی که از دنیای مادی گرا می‌بوس شده است، در مورد مذهب رسمی نیز دچار چنین حالتی می‌شود. آنها به جای اینکه به سوی مسیح و کلیسایشان بازگردند، خلاء روحانی خود را با همان سحر و جادوی کهن پر می‌کنند که زیر پوشش جامه مدرن پیرا روانشناسی، بهداشت همادین (hadistichealth) عرفان شرق، و فرقه‌های مختلف پنهان شده‌اند و زیر پرچم جنبش عصرجدید رژه می‌روند.

تلاش برای برآورده کردن نیازهای روحانی بدون وجود خدا موضوعی جدید نیست. مسیح در طول خدمتش بر روی زمین با شکل دنیوی یهودیت برخورد کرد که بیشتر به سنتهای خود وابسته بود تا خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب. رهبران مذهبی آن روز مسیح را به عنوان نجات‌دهنده روحانی نشناختند. آنها روم را حاکم ظالم می‌دانستند و نه شیطان را که خدای این دنیا است. اما هنگامی که «کلمه جسم پوشید» (یوحنا ۱:۱۴)

عیسی این دو وجه جدا شده را به یکدیگر پیوند زد. او آمد تا کارهای ابلیس را باطل سازد (اول یوحنا ۳:۸) نه کارهای قیصر روم را.

اکنون راز این جهان بینی دنیوی «خود» است: از فلان کار چه چیزی «عاید» خواهد شد؟ چه کسی نیازهای «مرا» برآورده می‌کند؟ من کار «خودم» را می‌کنم. حتی شخص مسیحی‌ای که در این کره خاکی کار می‌کند، غرور و انگیزه‌های خودخواهانه او را تحریک می‌کنند.

پطرس رسول نمونه واضحی از تنش میان زندگی خودمحور و زندگی مسیح محور است. تنها لحظاتی پس از اینکه پطرس اعتراف می‌کند که مسیح پسر خدای زنده است (متی ۱۶-۱۶:۱۳)، او خود را در اتحاد با قدرتهای تاریکی می‌یابد. عیسی پس از اینکه پطرس را برای اعتراف نیکویش تحسین کرد، او و دیگر شاگردان را از رنج و مرگی آگاه کرد که در اورشلیم در انتظارش بود. «پطرس او را به کناری برد و سرزنش کنان گفت: "دور از تو سرورم! مباد که چنین چیزی هرگز بر تو واقع شود!"» (آیه ۲۲).

عیسی در جواب گفت: «دور شو از من، ای شیطان تو مانع راه منی، زیرا افکار تو انسانی است نه الهی» (آیه ۲۳).

سرزنش به یادماندنی عیسی به نظر خشن و دور از انصاف می‌آمد. اما این حقیقت که او شیطان را به عنوان منبع حرفهای پطرس می‌شناخت به درستی بیانگر ماهیت اندرزی بود که پطرس سعی در القای آن داشت: «به هر قیمتی که شده خود را نجات بده. مأموریت خود را برای نفع شخصی خود، هدف مسیح را برای آسایش شخصی خود قربانی کن.» نصیحت پطرس در اصل شیطانی بود، زیرا اولین هدف شیطان اینست که نفع شخصی انسان را به هدف اصلی او تبدیل کند. شیطان رئیس این دنیا نامیده شده است زیرا نفع شخصی بر این دنیا حاکم است. او متهم کننده برادران نامیده شده است زیرا او معتقد است که حتی فرزندان خدا نیز انگیزه‌ای بالاتر از خدمت به خود ندارند. شما می‌توانید تقریباً صدای او را بشنوید که زیر لب می‌گردد و می‌گوید: «همه انسانها ذاتی خودخواه دارند و در مقابل دریافت چیز با ارزشی متقاعد می‌شوند. ممکن است برخی با قیمت بیشتری خریداری شوند، اما سرانجام هر انسانی امور خود را به امور خداوند ترجیح می‌دهد.»

اعتقاد شیطان این چنین است و متأسفانه زندگی بسیاری از مسیحیان بر این ادعا صحه می‌گذارد. شیطان آنها را فریب داده تا فکر کنند که به خودشان خدمت می‌کنند درحالی که، در حقیقت آنها خدمتگذار دنیا، جسم و شریر هستند.

اما جهان بینی مسیحی بر محور دیگری می‌چرخد. عیسی با دیدگاه‌های خودخواهانه و انسان‌گرایانه ما مقابله می‌کند و دیدگاه خود را از صلیب ارزانی می‌دارد. تنها از این محور می‌توانید از اسارت کسی که تنها هدفش «دزدیدن، کشتن، نابود کردن است» رهایی یابید (یوحنا ۱۰:۱۰).

دیدگاه مبتنی بر صلیب

آدم اولین انسان فانی‌ای بود که فکر «شبه خدا شدن» را در سر پروراند (پیدایش ۳:۵)، و این ریشه جهان بینی دنیوی و مبتنی بر خود است که آن را شیطان برمی‌انگیزاند. از هنگامی که شیطان، آدم را با باور اینکه خودش خدای خود است فریب داد، بسیاری دیگر به مانند او و امروزه جنبش عصرجدید، یادآور این دروغ در سطح وسیع و بین‌المللی هستند.

به هر حال، ثبت کتاب مقدس از وقایع آفرینش به طور واضح ثابت می‌کند که تنها خدای خالق، خدای واقعی است. آدم و اجدادش خدا نیستند، ما موجودات خلق شده‌ای هستیم که نمی‌توانیم بدون وجود خدا وجود داشته باشیم. آدم هنگامی یک موجود زنده شد که خدا دم زندگی را در او دمید. آدم از لحاظ جسمانی و روحانی زنده بود ولی خدا نبود. خدا به او گفت اگر از درخت معرفت نیک و بد بخورد، به طور حتم خواهد مرد. اما شیطان به آدم گفت که خدا نمی‌دانست که راجع به چه صحبت می‌کرد، زیرا که خوردن میوه ممنوعه آن قدرت بالقوه خدایی را آشکار می‌سازد. آدم از آن درخت خورد و مرد البته جسمش نمرد بلکه روحش. گناهش او را از خدا جدا کرد و خدا با بیرون کردن او از باغ عدن آن (گناهش) را به طرز شگرفی آشکار کرد.

از زمان آدم هر شخصی که وارد این دنیا می‌شود، در جسم زنده و در روح مرده متولد می‌شود (افسیسیان ۱:۲). انسان رانده شده از خدا، تنها با وجود فیزیکی خود می‌تواند تلاش کند تا معنی و هدف زندگی را بیابد. او خدای کوچک خود می‌شود و غرور، خودستایی و جدایی از خدایی که او را سرشت، ماهیت زندگی او را تشکیل می‌دهند. او با اطمینان ادعا می‌کند، «من خود هدفم را تعیین می‌کنم، هویتم را به اثبات می‌رسانم، همانطور که خود انتخاب کرده‌ام زندگی می‌کنم.» هنگامی که پطرس اصرار ورزید تا عیسی خود را نجات دهد، در واقع با این معیار می‌سنجید. این عقیده شیطانی که انسان خدای خودش است، نبض جهان بینی دنیوی و الهام گرفته از شیطان و حلقه‌ای از زنجیر اسارت پادشاهی تاریکی است.

مشکل عمده در تلاش انسان برای خدا شدن اینست که او هرگز برای انجام این نقش ساخته نشده است. او فاقد ویژگی‌های لازم برای رقم زدن سرنوشت خویش است. حتی آدم بی‌گناه و در روح زنده در باغ عدن این آمادگی را نداشت که خدای خود باشد و چقدر ما که بعد از او متولد شده‌ایم ناتوانیم، ما که از بدو تولد در

روح مرده‌ایم. برخلاف آنچه که پیروان جنبش عصرجدید به ما می‌گویند، آن قدرت بالقوه برای خدا شدن هرگز در وجود شما نبوده و نه اکنون است و نه در آینده خواهد بود. خدا بودن تنها در خور خداوند است.

اگر مایلید که در آزادی از اسارت دنیا، جسم و شریر زندگی کنید، باید اولین حلقه در زنجیر اسارت شکسته شود. باید این جهان بینی خودمحوری و دنیوی‌ای که شیطان و فرستاده‌هایش آن را در اطراف شما برمی‌انگیزانند، جایگزین دیدگاهی شود که عیسی آن را به دنبال آن واقعه‌ای که پطرس اصرار به حفظ جان او کرد و مانع خدمت او شد، به شاگردانش آموخت:

اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند باید خود را انکار کرده، صلیب خویش بر گیرد و از پی من بیاید زیرا هر که بخواهد جان خود را نجات دهد آن را از دست خواهد داد، اما هر که به خاطر من جان خود را از دست بدهد، آن را بازخواهد یافت. انسان را چه سود که تمامی دنیا را ببرد اما جان خود را ببازد؟ انسان برای بازیافتن جان خود چه می‌تواند بدهد؟ زیرا پسر انسان در جلال پدر خود به همراه فرشتگانش خواهد آمد و به هر کس برای اعمالش پاداش خواهد داد (متی ۲۷-۱۶:۲۴).

در اینجا شش رهنمود از سخنان عیسی را برایتان آورده‌ایم که تشکیل دهنده دیدگاه مبتنی بر صلیب است. این رهنمودهای اساسی برای آن دسته اشخاصی است که می‌خواهند از اسارت دنیوی و شیطان که مسبب آن است آزاد شوند.

خود را انکار کنید

انکار خود به منزله خویشتن داری نیست. هر دانش آموز، ورزشکار و عضو فرقه‌ای با محروم کردن خویش از اعمال و متعلقات خود، که او را از رسیدن به اهدافش باز می‌دارد خویشتن داری می‌کند. اما هدف نهایی خویشتن داری تمجید از خود است و این خویشتن داری ممکن است دستیابی به یک مطلوب باشد، یا شکستن رکورد، کسب وجهه و شهرت باشد.

عیسی درباره انکار خودتان در نبرد بنیادین زندگی صحبت می‌کرد: تلاش برای نشستن بر تخت، مبارزه با کسی که می‌خواهد خد شود. عیسی وارد مهلکه نشد بلکه او پیروز میدان است. او در پادشاهی ساکن است و با مهربانی آن را به ما تقدیم می‌کند تا در آن شریک شویم. اما ما می‌خواهیم توسط خودمان در زندگیمان پادشاه باشیم. انکار نفس به معنای این است که نقشی را که خدا باید در زندگی‌مان برعهده گیرد، مبادا ما آن را برعهده گیریم و اگر نه - هرگز با خودمان و یا با خدا در صلح و آرامش نخواهیم بود، و همچنین هرگز طعم آزادی را نخواهیم چشید.

شما آفریده نشده‌اید که مستقل از خدا عمل کنید و نه روح شما به گونه‌ای آفریده شده که مانند یک حاکم عمل کند. شما نمی‌توانید هم خدا و پادشاهی‌اش و هم شیطان و پادشاهی‌اش را خدمت کنید. وقتی خودتان را انکار می‌کنید، در واقع از خدا دعوت می‌کنید که حاکمیت زندگی شما را به دست بگیرد، تا آنچه را که به حق از آن اوست تصرف کند، بنابراین شما باید مانند شخصی عمل کنید که به لحاظ روحانی در مسیح زنده است. برای رسیدن به آزادی روحانی لازم است که خود را انکار کنید.

صلیب خود را هر روزه بردارید

صلیبی که ما باید هر روزه آن را برداریم صلیب ما نیست بلکه صلیب مسیح است. لیکن هویت ما در مسیح با صلیب رقم می‌خورد، زیرا ما با مسیح بر صلیب شده‌ایم ولی دیگر ما نیستیم که زندگی می‌کنیم بلکه مسیح است که در ما زندگی می‌کند (غلاطیان ۲:۲۰). صلیب او بخششی را در برابر آنچه که انجام داده‌ایم و آزادی از آنچه که در گذشته بودیم، مهیا کرد. ما بخشیده شده‌ایم زیرا او به جای ما مرد؛ ما نجات یافته‌ایم زیرا که با او مرده‌ایم و نتیجه صلیب برای ما این بوده که بی‌گناه و مقدس شمرده شویم.

برداشتن روزانه صلیب خود به معنای اینست که هر روزه اعتراف می‌کنیم که ما از آن خدا هستیم، ما با خود عیسی مسیح خریداری شده‌ایم (اول پطرس ۱:۱۹۱۸). ما با برداشتن صلیب تأکید می‌کنیم که هویت ما برپایه وجود جسمانی نیست بلکه براساس ارتباط ما با خداوند شکل می‌گیرد. ما فرزندان خدا شناخته شده‌ایم (اول یوحنا ۳-۳:۱) و زندگی ما در مسیح است؛ او که زندگی ماست (کولسیان ۳:۴۳).

پیامد این اعتراف اینست که ما از انجام کارهای خود باز می‌ایستیم تا هر روزه زندگی کنیم و پدر آسمانی خود را خشنود کنیم. ما از تلاش برای دستیابی به آنچه که نیستیم دست برمی‌داریم، و در کار انجام شده مسیح آرامی می‌یابیم، کسی که از ما انسان باارزشی ساخته است.

مسیح را پیروی کنید

کوشش برای غلبه بر خویشتن با تلاش خود تقلایی بی‌فرجام است. خود هرگز نمی‌تواند خود را بیرون کند، زیرا یک خود مستقل که انگیزه جسمانی دارد باز هم در طلب خدا بودن است. ما باید با هدایت روح القدس مسیح را پیروی نموده، به سوی مرگ خود پیش رویم. همانگونه که پولس می‌نویسد: «ما که زنده‌ایم، همواره به خاطر عیسی به مرگ سپرده می‌شویم تا حیات او در بدن فانی ما آشکار گردد» (دوم قرنتیان ۴:۱۱).

شاید این کار مانند راه رفتن در مسیری تاریک باشد، اما من به شما اطمینان می‌دهم که چنین نیست. از اینکه هویت شما را خداوند رقم بزند و مانند یک گوسفند مطیع و وابسته به او، او را پیروی کنید تجربه فوق‌العاده‌ای

عایدتان خواهد شد (یوحنا ۱۰:۲۷). این حقیقت پسر خواندگی می‌بخشد (رومان ۸:۱۴). ما ساخته نشده بودیم که مستقل از خدا عمل کنیم. تنها هنگامی که به مسیح وابسته و در صدد پیروی از او هستیم، کامل و آزادیم تا ثابت کنیم که اراده خدا نیکو، پسندیده و کامل است (رومان ۲:۱۲).

زندگی دنیوی خود را در راه رسیدن به

زندگی معنوی فدا کنید

اگر در پی این هستید که زندگی دنیوی خود را نجات دهید (یافتن هویت خود و حس ارزش به خود در مقام، عنوان، تحقق اهداف، و تنها تلاش برای سعادت دنیوی)، مطمئناً آن را از دست خواهید داد. سرانجام این هدف آن است که تنها ارزشهای زودگذر را برای یک عمر به دست آورید، ولی این امر برایتان به قیمت از دست دادن مسایل جاودانی تمام خواهد شد. علاوه بر این شما با تلاش برای تملک گنجهای زمینی، در کسب هرآنچه که در مسیح دارید ناکام خواهید ماند. برای این دنیا بکوشید آنوقت خواهید دید هرآنچه را که به دست آورده‌اید سرانجام از دست خواهد رفت. اما برای دنیای آینده بکوشید و خداوند با دیدن این تلاش برپاداش شما خواهد افزود، پولس مشابه عبارت فوق را می‌گوید: «تربیت بدن را اندک فایده‌ای است، اما دینداری برای همه چیز فایده دارد، و هم زندگی حال را وعده می‌دهم، هم حیات آینده را» (اول تیموتائوس ۴:۸).

لذت چیزها را فدای کسب لذت حیات کنید

شما حاضرید چه بهایی را در قبال ثمره روح در زندگیتان بپردازید؟ حاضرید چه ثروت مادی، چقدر پول، چه مقام و جایگاهی را با محبت، شادی، آرامش و صبری که در مسیح از آن برخوردارید، مبادله نمایید؟ «هیچ چیز»، شاید همه ما موافق باشیم. اما اعمال روزانه شما چگونه به این پرسشها پاسخ می‌دهد؟ بیشتر وقت، انرژی و پول شما در کجا مصرف می‌شود؟ در تلاشهای فانی یا جاودانی؟ متأسفانه اغلب هدف اصلی بشر سقوط کرده این بوده که مانند یک حیوان شادی کند تا اینکه مانند فرزندان خدا مقدس باشد.

عیسی با دو نفر از دوستان نزدیکش یعنی مریم و مارتا درباره این تعارض بحث کرد (لوقا ۴۲-۱۰:۲۸). در طی ملاقات عیسی مارتا سرگرم پذیرایی بود، و توجهش متمرکز آماده کردن غذا، در حالی که مریم توجه خود را متمرکز عیسی و سخنان وی کرده بود، مارتا بیشتر راغب بود که از اشخاص سود جوید و چیزهای بسیار را دوست بدارد، اما عیسی نشان داد که مریم «نصیب بهتر» را انتخاب کرده است، پیروزی بر خود با آموختن محبت به مردم و استفاده از مسایل روزمره بدست می‌آید و نه اینکه این دو موضوع را با هم تلفیق نماییم.

مسایل فانی را در راه کسب مسایل

جاودانی فدا کنید

شاید بزرگترین نشانه بلوغ روحانی توانایی در به تعویق انداختن پاداش باشد. عبرانیان ۲۶-۱۱:۲۴ می گویند: «با ایمان بود که موسی هنگامی که بزرگ شد، نخواست پسر دختر فرعون خوانده شود. او آزار دیدن با قوم خدا را بر لذت زودگذر گناه ترجیح داد. و رسوایی به خاطر مسیح را با ارزشتر از گنجهای مصر شمرد، زیرا از پیش به پاداش چشم دوخته بود.» پس دانستن اینکه ما فرزندان خدا هستیم بسیار بهتر از به دست آوردن آنچه که دنیا با ارزش می پندارد است. حتی اگر پیروی از عیسی برای ما مصائبی به همراه داشته باشد، او آن را در ابدیت بی پاداش نخواهد گذاشت.

دروغ نهایی شیطان این است که شما قادرید خدای زندگی خود باشید، و نهایت اسارت او این است که شما را مجبور سازد تا در زندگیتان دروغ او را حقیقت بپندارید. شیطان در صدد است تا جای خدا را در زندگیتان غصب کند. و هرگاه که مستقل از خدا زندگی کنید، بیشتر متمرکز خود باشید تا صلیب، ارزشهای مادی و فانی را بر ارزشهای روحانی و ابدی ترجیح دهید در واقع شیطان موفق شده است. راه حل دنیا برای این تعارض هویت این است که حق خدا را در قرار گرفتن در مقام شایسته اش به عنوان سرور و خداوند زندگیمان انکار کرده و نفس را برافزاییم. و در چنین حالتی خشنودی شیطان به اوج می رسد، چرا که نقشه او از ابتدا چنین بوده است.

فصل سوم

آزادی حق شما است

لیدیا زن میانسالی است که از همان سالهای آغازین زندگی خود تجارب ناخوشایندی را پشت سر نهاده بود. خاطرات صحنه‌های سوءاستفاده جنسی و رنجی که از این موضوع در دوران جوانی می‌برد دائماً او را در طول زندگی مسیحی‌اش در تسخیر خود نگه می‌داشت. هنگامی که او به دیدن من آمد به نظر می‌رسید آن تصویری که از خود در ذهن داشت (خودپنداره) تاحدی بازسازی شده باشد. وقتی داستان زندگی‌اش را برایم تعریف می‌کرد، احساسات چندانی از خود بروز نمی‌داد، اما می‌توانستم از حرفهایش درک کنم که چقدر مأیوس و دلسرد شده است.

پس از اینکه حرفهایش به پایان رسید از او پرسیدم: «لیدیا تو کی هستی؟ از هویت خودت چه می‌دانی؟ او با شکیبایی پاسخ داد: «من شیطان هستم، من هیچ نفعی برای دیگران ندارم، مردم می‌گویند که من شیطان هستم و هرچه که انجام می‌دهم باعث دردسر است.»

من در جواب گفتم: «تو شیطان نیستی، مگر می‌شود که فرزند خدا شیطان باشد؟ آیا علتش این نیست که تو خود چنین تصور می‌کنی؟ و او با تکان دادن سرش تصدیق می‌کرد.

من کاغذی را برداشتم و به لیدیا دادم. در آن ورق کاغذ جملاتی در وصف هویت ما در مسیح براساس آیات کتاب مقدس چاپ شده بود. (این جملات در پایان این کتاب ضمیمه شده است). من به او گفتم: «می‌خواهم که همین حالا این جملات را با صدای بلند بخوانی، اینها هویت روحانیت را به تو یادآوری می‌کنند.»

او کاغذ را از من گرفت و خواست که اولین عبارت را با صدای بلند بخواند، البته با *من و من*: «من *ن* *ن* *ن* نمک...» ناگهان شخصیت او دگرگون شد نگاهش را از روز کاغذ برداشت و باریشخند گفت: «این امکان ندارد، تو آشغالی، حرام...!»

اصلاً خوشایند نیست که آدم ببیند شریر شخصیت زشت خود را از طریق قربانی‌ای مانند لیدیا نشان می‌دهد. اما من با دعا در نام مسیح بر او قدرت یافتم و لیدیا را به مراحل منتهی به آزادی راهنمایی کردم. او دیگر قادر بود خود را با تصویری جدید از آنچه که واقعاً در مسیح است ببیند. لیدیا پی برد که او در وهله اول ثمره کار

مسیح بر روی صلیب است و نه قربانی زندگی گذشته خود، و از این رو می‌توانست از بندهای روحانی شرارت آزاد شده و زندگی‌ای مطابق با هویت حقیقی خود در مقام فرزند خدا را آغاز کند.

پس از مدتی او به من گفت، هنگامی که خواستم آن برگهایی را که به او داده بودم بخواند، نوشته‌هایش محو شده بودند. آیا آن یک کاغذ جادویی بود یا نوشته‌هایش جادویی بودند؟ نه، آنها فقط جوهری روی یک صفحه کاغذ بودند. اما مسلماً پی بردن لیدیا به هویت خود در مسیح، موضوع پراهمیتی بوده است. شیطان لیدیا را فریفته بود زیرا او را متقاعد ساخته بود که بی‌ارزش و شوم است، اما این افکار دروغی بیش نیست. لیدیا با خواندن جملاتی که هویت حقیقی‌اش در مقام فرزند خدا را آشکار می‌کرد باعث مرگ شیطان شده بود. شیطان می‌دانست که حقیقت خداوند اسلحه وی یعنی دروغ را از او خلع می‌کرد، همانطور که مطمئناً نور تاریکی را از بین می‌برد. و او نمی‌خواست که بدون جنگیدن از میدان خارج شود.

برای آزادی‌تان از اسارت شیطان هیچ چیز مهم‌تر و اساسی‌تر از فهم و تصدیق آنچه که خدا در مسیح برای شما انجام داده و نیز هویت خود نیست. در واقع هیچکس نمی‌تواند همیشه طوری رفتار کند که با ادراکی که از خود دارد، متناقض باشد. دیدگاه‌هایتان، اعمالتان، پاسخ‌هایتان، واکنش‌هایتان نسبت به شرایط زندگی، همه نشأت گرفته از درک آگاهانه و ناآگاهانه شما از خودتان است. اگر خود را قربانی نگون بخت شیطان و حقه‌هایش تصور می‌کنید، پس مانند قربانی او زندگی کرده و در اسارت دروغ‌هایش بسر خواهید برد. اما اگر خود را فرزند عزیز و مقبول خدا، که واقعاً هم این چنین هستید، بدانید لذا مانند فرزند خدا زندگی خواهید کرد.

در این فصل در نظر دارم جنبه‌های مختلف و مهم هویت‌مان در مسیح را برایتان روشن کنم. تاکنون بسیاری از شما حقیقت کتاب مقدسی‌ای را که در اینجا به شکلی موجز ارائه شده درک کرده و در درون خود پذیرفته‌اید، و برای عده‌ای دیگر از شما این قسمت به خاطر درون مایه تعلیمی آن اندکی دشوار می‌نماید. اما من سرسختانه توصیه می‌کنم که ابتدا این فصل را خوانده و سپس فصل‌های عملی بعدی را مورد مطالعه قرار دهید. این مفاهیم پایه و اساس آزادی شما؛ کک از جنگ‌های روحانی در مقام فرزند خدا را تشکیل می‌دهند. موضوع هویت و بلوغ روحانی در مسیح موضوعی است بس مهم، از اینرو بار دیگر توصیه می‌کنم که کتاب پیروزی بر تاریکی (از سری کتابهای رگال) را همراه با این کتاب مطالعه نمایید.

شما تا ابد زنده و پاک هستید

شما به هر شکلی که هستید از دو قسمت اصلی تشکیل شده‌اید: وجود مادی (Material self) و وجود غیرمادی (self immaterial). شما از نظر ظاهری دارای یک بدن مادی هستید، و از جلوه

درونی یک جان یا روح دارید، به عبارتی توانایی در تفکر، در احساس، در انتخاب (فکر، احساسات و اراده را در کنار یکدیگر اغلب جان انسان قلمداد می‌کنند) و توانایی در ارتباط با خدا (که روح نامیده می‌شود). بدن شما با جان یا روحتان همبستگی دارد و بدین سبب است که شما از نظر جسمی زنده‌اید، از سوی دیگر شما در مقام مسیحی جان یا روحی دارید که با خدا متحد است یا به عبارتی همان تبدیلی که در شما صورت گرفته است و از اینرو از نظر روحانی زنده شده‌اید.

هنگامی که آدم را خدا آفرید، او به طور کامل زنده بود - چه به لحاظ جسمانی و چه به لحاظ روحانی. اما از آنجایی که آدم گناه کرد و به دنبال آن در روح مرد، اکنون هر کس که به دنیا می‌آید از نظر جسمی زنده ولی از نظر روحانی مرده تلقی می‌شود. حال که بین شما و خدا جدایی به وجود آمده، خدا را در زندگیتان ندارید، بنابراین عادت کرده‌اید که جدای از خدا زندگی کرده و به خود دل بستگی پیدا کنید. پس همانگونه که دریافتید کتاب مقدس این جدایی را جسم معرفی می‌کند.

هنگامی که تولد تازه یافتید، روح و جانتان با خدا متحد شد و روحتان زنده شد، مانند وضعیت آدم پیش از گناهی که در باغ عدن مرتکب شد. همانطوری که در رساله افسسیان بارها اعلام شده است، اکنون شما در مسیح هستید و مسیح در شما، شما ابدی هستید زیرا مسیح که در شما است ابدی است. برای رسیدن به حیات جاودانی نیازی نیست که منتظر مرگ باشید. زیرا اکنون آن را به دست آورده‌اید! و برخلاف آنچه شیطان می‌خواهد که شما باور کنید، او هرگز نمی‌تواند زندگی ابدی را از شما بگیرد، زیرا نمی‌تواند مسیح را از شما بگیرد، و مسیح هم وعده داده که شما را ترک نخواهد کرد (عبرانیان ۱۳:۵).

هویت گناهکار شما تبدیل به هویتی

مقدس شده است

آیا تاکنون شنیده‌اید که یک مسیحی خود را «گناهکاری بداند که به زحمت نجات یافته است؟» آیا تاکنون خود را گناهکار دانسته‌اید؟ اگر شما خود را یک گناهکار قلمداد کنید، در نتیجه گناه خواهید کرد. از شخص گناهکار چه انتظاری دارید؟ این چنین است که زندگی مسیحی شما در بهترین حالت زندگی‌ای معمولی بوده، بدون اینکه وجه تمایزی نسبت به زندگی دیگران داشته باشد و بدین نحو احساس شکست تمام وجود شما را دربرمی‌گیرد. شیطان فرصت زندگی خوب را از شما می‌گیرد و شما را مجرم جلوه می‌دهد و شما را متقاعد می‌کند به اینکه محکوم هستید تا یک زندگی روحانی پرفراز و نشیب را تجربه کنید. شما نیز همچون یک مسیحی شکست خورده به گناه خود اعتراف کرده و همیشه در حسرت انجام کار بهتر هستید، اما از درون

اذعان می‌دارید که گناهکاری بیش نیستید که به سختی نجات یافته‌اید و همچنان این راه را پیش می‌گیرید تا روزی که در زندگی روحانی خود فراز و نشیب نداشته باشید. آیا این امر نشأت گرفته از عدم آگاهی شما از هویت واقعیتان نیست؟ کتاب مقدس ایمانداران را گناهکار نمی‌داند، و نه حتی گناهکاری که توسط فیض نجات یافته است. ایمانداران مقدسین نامیده شده‌اند که گاهی اوقات مرتکب گناه می‌شوند. ما به هنگام نجات مقدس می‌شویم (یعنی از پارسا شمردگی بر خوردار می‌شویم) و همچنان ایمان خود را به کاری که خدا برای ما انجام داده حفظ می‌کنیم و هویت واقعی خود را تصدیق می‌کنیم در زندگی روزمره خود در تقدس زندگی می‌کنیم (تقدیس). اگر مقام خود را به عنوان فرزند خدا شناسید، تلاش شما در جهت زیستن به مانند فرزند خدا کاری است بس عبث، و شیطان در دسر چندانی نخواهد داشت تا شما را متقاعد سازد که با آنچه که پیش از شروع زندگی مسیحی بودید، تفاوتی نداشته و شما برای خدا و هر شخص دیگر ارزشی ندارید. اما اگر توسط ایمان به یک تبدیل ریشه‌ای در هویت درونی خود دست یابید یعنی از انسانی گناهکار تبدیل به یک انسان مقدس شوید، این امر تأثیر مثبت و ژرفی بر مقاومت روزانه شما در برابر گناه و شیطان خواهد داشت.

شما در طبیعت الهی شریک هستید

افسیسیان ۳-۲:۱ ذات ما را قبل از مسیح چنین بیان می‌کند: «و اما شما به سبب نافرمانیها و گناهان خود مرده بودید، و زمانی در آنها گام می‌زدید، آنگاه که از روشهای این دنیا و از رئیس قدرت هوا پیروی می‌کردید، از همان روحی که هم اکنون در سرکشان عمل می‌کند. ما نیز جملگی زمانی در میان ایشان می‌زیستیم و از هوای نفس خود پیروی می‌کردیم و خواسته‌ها و افکار آن را به جا می‌آوردیم؛ ما نیز همچون دیگران بنا به طبیعت خود محکوم به غضب خدا بودیم.»

اما خدا در نجات ذات واقعی ما را دگرگون کرد؛ ما «شریک طبیعت الهی شدیم و از فسادی که در نتیجه امیال نفسانی در دنیا وجود دارد، رهیدیم» (دوم پطرس ۱:۴). شما دیگر طبیعت جسمانی ندارید، بلکه در مسیح ساکنید. شما قبل از اینکه متبدل شوید ذات گناه‌آلودی داشتید. شما نه ابدی هستید و نه الهی، بلکه تا به ابد با الوهیت مسیح متحد شده‌اید. پولس این موضوع را این چنین بیان می‌کند: «شما زمانی تاریکی بودید، اما اکنون در خداوند نور هستید. پس همچون فرزندان نور رفتار کنید» (افسیسیان ۵:۸)؛ «پس اگر کسی در مسیح باشد خلقتی تازه است» (دوم قرنتیان ۵:۱۷). ظاهراً پس از اینکه شیطان ما را متهم می‌کند که نسبت به گذشته خود تغییر نکرده‌ایم، ما باید خودمان را با این موضوع وفق دهیم که ما تا به ابد در مسیح متفاوت هستیم و باید بدان ایمان داشته باشیم.

عهد جدید شما را قبل از پذیرفتن عیسی مسیح، انسان قدیمی می‌نامد. به هنگام نجات انسانیت کهنه شما که راغب بود جدای از خدا زندگی کند مرد که مشخصه آن گناه بود (رومیان ۶:۶) و هویت جدید شما در مسیح، انسانیت تازه‌ای در شما ایجاد کرده که مشخصه آن وابستگی به خدا است و این انسانیت تازه وارد زندگی شما شد (غلاطیان ۲:۲۰).

انسانیت کهنه شما می‌بایست بمیرد تا به رابطه شما با گناه که بر آن حاکم بود پایان دهد. شخص جدیدی شدن هرگز دال بر بی‌گناهی شما نیست (اول یوحنا ۱:۸). اما چون انسانیت کهنه شما با مسیح مصلوب و دفن شد، دیگر نباید گناه کنید (اول یوحنا ۲:۱). شما هنگامی گناه می‌کنید که از خدا جدا بودن را انتخاب کنید.

شما می‌توانید بر جسم و گناه غلبه کنید

هنگامی که نسبت به گناه می‌میریم، در واقع به حاکمیت گناه در زندگی‌مان پایان می‌دهیم، اما این امر پایان گناه نیست. گناه هنوز زنده، نیرومند و پرجذبه است، ولی قدرت و اقتدار آن در هم کوبیده شده است (رومیان ۲:۸). علاوه بر این، جسم شما یا به عبارتی آن قسمت از وجود شما که عادت کرده که جدای از خدا زندگی کند، نمرده است. شما هنوز خاطرات، عادات، واکنش‌های شرطی و الگوهای فکری‌ای در ذهن دارید که وادارتان می‌کند تا منافع و لذت‌های خود را مورد توجه قرار دهید. شما دیگر به مانند انسانیت کهنه خود «در جسم» ساکن نیستید، بلکه «در مسیح» ساکنید. ولی هنوز هم می‌توانید تصمیم بگیرید که «بر طبق نفس» زندگی کنید (رومیان ۸:۱۳-۱۲)، و از آن امیال قدیمی اطاعت کرده به جای خدا خود را خدمت کنید. شما وظیفه‌ای بر دوش دارید و آن این است که باید هر روز جسم خود را مصلوب کنید (رومیان ۸:۱۳) و این کار میسر نیست مگر اینکه به روح رفتار کنید (غلاطیان ۵:۱۶) و با نو شدن ذهن خود دگرگون شوید (رومیان ۲:۱۲).

اگر چه شما نسبت به گناه مرده‌اید، اما ممکن است میل شدید به گناه هنوز باعث شود که احساس کنید بیشتر به گناهانتان گرایش دارید تا آن جایگاهی که در مسیح دارید. اما رومیان ۱۱-۶:۱ به ما چنین می‌آموزد که از آنجایی که ما با گناه ارتباط داریم پس آنچه در مورد عیسی مسیح صادق است در مورد ما نیز صادق است. خدای پدر پسرش را در راه ما گناه ساخت (به عبارتی دیگر ایجاد رابطه‌ای با گناه) تا تمام گناهان جهان چه گذشته و حال و چه آینده بر دوش او قرار بگیرد (دوم قرنتیان ۵:۲۱). وقتی او بر روی صلیب مرد، گناهانمان بر دوش او بود. اما هنگامی که از قبر برخاست، هیچ گناهی در او نبود و همچنین هنگامی که به نزد پدر صعود کرد. و امروز، وقتی او به دست راست خداوند می‌نشیند، هیچ گناهی بر او نیست. از آنجایی که ما در جایهای آسمانی در مسیح ساکن هستیم، ما نیز نسبت به گناه مرده‌ایم.

هنگامی که در کتاب مقدس به وعده‌ای برمی‌خوریم، آنرا اعلام می‌کنیم. وقتی حکمی را می‌بینیم از آن اطاعت می‌کنیم. اما وقتی که حقیقت را می‌خوانیم بدان ایمان می‌آوریم. آیات ۱۱-۱ باب ۶ رساله رومیان احکامی برای اطاعت نیستند، بلکه حقایقی هستند که باید به آنها ایمان داشته باشیم. مسیح نسبت به گناه مرد، و چون شما در او ساکنید شما نیز نسبت به گناه مرده‌اید و دیگر نمی‌توانید دوباره نسبت به آن بمیرید زیرا شما قبلاً مرده‌اید، و تنها می‌توانید به آن ایمان داشته باشید. من مسیحیان بسیاری را ملاقات کرده‌ام که هنوز تلاش می‌کنند تا نسبت به گناهان خود بمیرند، و در نتیجه زندگی بی‌ثمر و غم‌انگیزی دارند زیرا آنها سعی می‌کنند کاری را انجام دهند که در گذشته انجام شده است.

توجه کنید که در رومیان ۱۱-۶:۱ از فعل گذشته استفاده شده است (همچنین بر آن تأکید شده است): «ما که نسبت به گناه مردیم» (آیه ۲) «همه ما که در مسیح عیسی تعمید یافتیم، در مرگ او تعمید یافتیم» (آیه ۳)؛ «با او دفن شدیم» (آیه ۴)؛ «انسان قدیمی که ما با او بر صلیب شد تا پیکر گناه در گذرد و دیگر گناه را بندگی نکنیم» (آیه ۶)؛ «حال اگر با مسیح مرده‌ایم ایمان داریم که با او زندگی نیز خواهیم کرد» (آیه ۸). از آنجایی که افعال به کار رفته در این آیات زمان گذشته هستند، و بیانگر این امر که چه چیزی در مورد ما صادق بوده است، از اینرو تنها می‌توانیم به آنها ایمان داشته باشیم.

آیه ۱۱، رابطه‌امان با گناه را در چند کلمه توضیح می‌دهد که ما باید به خاطر مقامی که در مسیح داریم به آن ایمان داشته باشیم: «به همین سان شما نیز خود را نسبت به گناه مرده انگارید، اما در مسیح عیسی نسبت به خدا زنده». مهم نیست که احساس کنید نسبت به گناه مرده‌اید یا نه؛ شما باید گناه را مرده «انگارید» زیرا که «مرده است». مردم به اشتباه با خود می‌اندیشند که اگر گناه مرده است پس باید چه احساسی داشته باشیم؟ در جواب باید گفت همان احساسی که مسیح بر روی صلیب داشت، که این هم پیشتر روی داده است. هنگامی که این راه را برمی‌گزینیم که به آنچه که در مورد خودمان و گناه حقیقت دارد، ایمان بیاوریم و براساس ایمانمان گام برداریم، رابطه صحیح ما با گناه در احساساتمان نمایانگر خواهد شد. اما مادامی که احساساتمان را بر اعتقاد خود مقدم بشماریم هرگز آن آزادی‌ای را که مسیح بهایش را بر روی صلیب برایمان پرداخت نخواهیم شناخت. براساس تعالیمی که در رومیان ۱۱-۶:۱ ارائه شده تا بدان ایمان بیاوریم، در آیات ۱۲ تا ۱۳ در مورد چگونگی رابطه ما با گناه چنین نوشته شده است: «پس مگذارید گناه در بدنهای فانی شما فرمان براند تا امیال آن را اطاعت کنید. اعضای بدن خود را تسلیم گناه نکنید تا ابزار شرارت باشند، بلکه همچون کسانی که از مرگ به زندگی بازگشته‌اند، خود را تسلیم خدا کنید. و اعضای بدن خود را به او بسپارید تا ابزار پارسایی باشند» گناه حاکمی است ظالم و از کسانی که در دامش گرفتار آمده‌اند می‌خواهد که به او خدمت کنند. شما نسبت به گناه

مرده‌اید، اما هنوز هم این قابلیت در شما هست که با در اختیار گذاشتن بدن خود به گناه آن را خدمت کنید. این به شما بستگی دارد که بگذارید بدن شما در خدمت گناه باشد یا در خدمت عدالت. شیطان که ریشه تمام گناهان است از هر کسی که سعی می‌کند تا در بین این دو قرار گیرد کمال استفاده را می‌برد.

برای اینکه این موضوع روشن‌تر شود، فرض کنید که شبان شما از شما می‌خواهد که از اتومبیلتان برای غذا رساندن به نیازمندان استفاده کنید و از سوی دیگر یک دزد می‌خواهد که آن را برای سرقت از یک بانک به کار گیرید. اتومبیل از آن شماست و شما می‌توانید هرگونه که بخواهید از آن استفاده کنید چه استفاده خوب و چه استفاده شیطانی. کدامیک را انتخاب خواهید کرد؟ مسلماً جای هیچگونه بحثی نیست، شما استفاده خوب را انتخاب خواهید کرد.

بدن شما نیز از آن شماست و این به شما بستگی دارد که از آن برای خدمت به خدا استفاده کنید یا برای خدمت به گناه و شیطان؛ انتخاب با شماست. به این علت است که پولس مصرانه می‌نویسد: «پس ای برادران، در پرتو رحمت‌های خدا، از شما استدعا می‌کنم که بدنهای خود را همچون قربانی زنده و مقدس و پسندیده خدا، به او تقدیم کنید که عبادت معقول شما همین است» (رومیان ۱:۱۲). به سبب پیروزی مسیح بر گناه است که این حق انتخاب را دارید، یعنی خود را به گناه مسپارید و از آن همچون حاکم اطاعت نکنید. و مسئولیت شما این است که اجازه ندهید گناه در جسم فانی شما حکمفرما باشد.

شما می‌توانید از سلطه گناه آزاد شوید

شاید شما با خود چنین فکر کنید: «اینکه اجازه ندهیم گناه در بدن ما حاکم باشد بسیار عالی به نظر می‌رسد اما نیل نمی‌دانی که جنگ من با گناه چقدر سخت است، من آن کاری را انجام می‌دهم که نباید انجام دهم و آنچه را که باید انجام دهم نمی‌کنم. و این برایم یک تلاش دائمی شده است.»

بله، من می‌دانم که چقدر این نبرد دشوار است؛ من هم با آن مواجه بوده‌ام. و همچنین پولس رسول. او رومیان ۷:۱۵-۲۵ را با همان احساسات ناکامی‌ای که گریبانگیر شما شده، نوشته است. در این عبارات ما راه خدا به سوی آزادی از سلطه شیطان را می‌شناسیم. از شما می‌خواهم که گفتگوی من با دان را بخوانید، دان شخصی است که سعی می‌کند به سلطه گناه در زندگیش پایان دهد:

نیل: دان، بیا به این چند آیه در کتاب مقدس نگاهی بیاندازیم. به نظر می‌رسد که این آیات نیز مشکلی که تو اکنون گرفتار آن هستی را توصیف می‌کنند. رومیان ۷:۱۵ می‌گوید: «من نمی‌دانم چه می‌کنم، زیرا نه آنچه را که می‌خواهم، بلکه آنچه را که از آن بیزارم، انجام می‌دهم آیا به نظرت این آیات وضعیت تو را توصیف نمی‌کنند؟»

دان: کاملاً درست است! من می‌خواهم آنچه را که در نظر خداوند درست است انجام دهم، اما گاهی اوقات می‌بینم که کاملاً عمل خلاف آن را انجام می‌دهم.

نیل: شاید آیه ۱۶ نیز وضعیت تو را تشریح می‌کند: «اما اگر آنچه را که نمی‌خواهم، انجام می‌دهم، پس می‌پذیرم که شریعت نیکوست.» دان، چه شخصیتها یا بازیگرانی در این آیه به چشم می‌خورد؟
دان، تنها یک شخص، که آن هم «من» هستم!

نیل: وقتی می‌دانیم که چه کاری را می‌خواهیم انجام دهیم، اما بنا به دلایلی نمی‌توانیم انجامش دهیم، واقعاً احساس شکست به ما دست می‌دهد تاکنون برای حل این موضوع چه تلاشی در ذهن خود انجام داده‌ای؟
دان: گاهی اوقات من متعجبم از اینکه آیا من واقعاً یک مسیحی هستم، به نظر می‌رسد که جسم من برای دیگران کار می‌کند، نه برای من. اغلب تعجب می‌کنم که آیا واقعاً یک زندگی مسیحی امکان‌پذیر است یا اینکه آیا خدا واقعاً در اینجا حضور دارد.

نیل: اگر تو و خدا تنها بازیگران این سناریو بودید، منطقی می‌بود که تو یا خدا را برای این مخمصه‌ای که گرفتارش هستی سرزنش کنی یا خودت را. اما اکنون آیه ۱۷ را بخوان: «در این صورت، دیگر من نیستم که آن عمل را انجام می‌دهم، بلکه گناهی است که در من ساکن است.»
اکنون چند بازیگر در آن هستند، دان؟
دان: واضح است، دو بازیگر، اما من نمی‌فهمم.

نیل: بیا آیه ۱۸ را بخوانیم و ببینیم که آیا می‌توانیم منظور پولس را درک کنیم: «می‌دانم که در من، یعنی در نفس من، هیچ چیز نیکویی ساکن نیست. زیرا هر چند میل به انجام آنچه نیکوست در من هست، اما نمی‌توانم آن را به انجام رسانم.»

دان: من این آیه را مدتها پیش حفظ کردم. پذیرفتن این حقیقت که من خوب نیستم خیلی آسان بود.
نیل: اما منظور این آیه این چنین نیست، دان. در حقیقت این آیه می‌خواهد خلاف آن را بیان کند. «هر آنچه که در تو ساکن است» از «تو» نیست. اگر یک تراشه چوب در انگشت من فرو رفته باشد «چیز بدی» در من خواهد بود. اما این «چیز بد» من نیستم؛ بلکه تراشه چوب است. همچنین مهم است که بدانیم این «چیز بد» حتی جسم من نیست، اما در جسم من ساکن است. اگر می‌بینیم که تنها در این مخمصه تقلا می‌کنیم، این امر موجب می‌شود که از وجود یک زندگی نیکو دلسرد شویم. این آیات می‌خواهند به طور کلی به ما بگویند که یک طرف دومی هم در تلاش برای رهایی از گناه حضور دارد که ذاتش کاملاً با ما متفاوت است.

دان می‌دانی که من و تو به هنگام تولد «عقوبت» گناه را در خود داشتیم و می‌دانیم که شیطان و فرستاده‌هایش دائماً در تلاشند تا ما را در زیر این عقوبت نگه دارند. هنگامی که خدا ما را نجات داد شیطان در این نبرد مغلوب شد، اما او دمش را روی کولش گذاشت و از میدان فرار نکرد. او اکنون با خود عهد بسته که ما را تحت سلطه گناه درآورد. ما نیز می‌دانیم که او می‌خواهد از طریق جسم ما کار کند، جسمی که بعد از نجات هم باقی مانده است.

بیا دنباله آن را بخوانیم تا علل شروع این جنگ را ریشه‌یابی کنیم: «زیرا آن عمل نیکو را که می‌خواهم، انجام نمی‌دهم، بلکه عمل بدی را که نمی‌خواهم، به جا می‌آورم. حال اگر دست به عملی می‌زنم که نمی‌خواهم انجام دهم، پس دیگر من انجام دهنده آن نیستم، بلکه گناهی است که در من ساکن است پس این قانون را می‌یابم که وقتی می‌خواهم نیکویی کنم، بدی نزد من است» (آیات ۲۱-۱۹).

دان، آیا می‌توانی از این آیات ماهیت آن «بدی‌ای» که در وجودت است تشخیص دهی؟

دان: بله، واضح است که آن گناه و شریر است، اما این تنها گناه من است؟ هنگامی که گناه می‌کنم شدیداً احساس شرمساری می‌کنم.

نیل: شکی نیست که من و تو گناه می‌کنیم، اما با تمام این اوصاف ذات ما عین «گناه» نیست، بلکه شیطان در ما ساکن است و ما به خودی خود شریر نیستیم. اما این امر نمی‌تواند توجیهی برای گناه کردن باشد، زیرا پولس در باب ۱۲:۶ نوشته که وظیفه ما این است که اجازه ندهیم گناه بر بدنهای فانی ما حکمرانی کند. آیا تاکنون آنقدر احساس شکست کرده‌ای که بخواهی آن را با بروز خشونت نسبت به خودت یا دیگران تلافی کنی؟

دان، تقریباً هر روز!

نیل: اما وقتی احساسات فروکش کرد، آیا مسائلی مانند هویتت در مقام یک مسیحی فکرت را مشغول نمی‌کند؟

دان: همیشه، و پس از اینکه خشونتت را بروز می‌دهم، احساس بسیار بدی به من دست می‌دهد؟

نیل: آیه ۲۲ هم درباره این موضوع صحبت می‌کند: «من در باطن از شریعت خدا مسرورم.» هنگامی که خارج از شخصیت واقعی خود عمل می‌کنیم، ناگهان روح‌القدس ما را ملزم می‌کند و علت آن هم اتحاد ما با خدا است، که ما اغلب آن را از وجود خود بیرون می‌کنیم... اما بزودی طبیعت واقعی ما خود را دوباره نمایان می‌سازد و به سوی خدا بازمی‌گردیم. این موضوع درست مانند رابطه یک زن و شوهر است، زن که بسیار سرخورده و مأیوس است اذعان می‌دارد که با شوهرش مشاجره داشته ولی می‌خواهد که به این شرایط خاتمه دهد و دیگر نمی‌تواند نسبت به این شرایط بی‌تفاوت باشد، اما هنگامی که او به درد خود اعتراف می‌کند و احساسات خود را بروز می‌دهد، آرام می‌شود و می‌گوید: «من واقعاً او را دوست دارم، و نمی‌خواهم از او جدا

شوم، اما دیگر چاره‌ای نمی‌بینم.» این همان شخصیت درونی یا انسانیت واقعی‌ای است که خود را نمایان می‌سازد.

آیه ۲۳ طبیعت نبرد با گناه را چنین توصیف می‌کند: «اما قانونی دیگر در اعضای خود می‌بینم که با شریعتی که ذهن من آن را می‌پذیرد، در ستیز است و مرا اسیر قانون گناه می‌سازد که در اعضای من است.» دان حالا بگو براساس این آیه این نبرد کجا روی می‌دهد؟
دان: این نبرد در ذهن انسان شکل می‌گیرد.

نیل: این دقیقاً همانجاییست که این جنگ شدت می‌یابد. اکنون اگر شیطان شما را به این تفکر وادارد که در این نبرد تنها هستید، هنگامی که گناه می‌کنید هم از خود و هم از خدا ناامید می‌شوید. بگذار این مسأله را به شکل دیگر بیان کنم: هنگامی که سگی به شما حمله می‌کند و پای شما را گاز می‌گیرد آیا خودتان را می‌زنید یا سگ را؟

دان: سگ را. اما در تلاشهایم برای غلبه بر شیطان، تاکنون هیچکس به من نگفته که این سگ است که درد را بر من تحمیل می‌کند!"

نیل: دقیقاً! از این رو تو خودت را سرزنش می‌کنی. اما من اشخاصی را می‌بینم که سرانجام از سرزنش خود خسته شده‌اند، پس آنها دور از خدا و زیر کوله‌باری از شکست و محکومیت زندگی خود را سپری می‌کنند. پولس این احساس را در آیه ۲۴ چنین بیان می‌کند: «آه که چه شخص نگونبختی هستم! کیست که مرا از این پیکر مرگ رهایی بخشد؟» منظور او این نیست که «چه مرد رذلی هستم» بلکه او می‌گوید «وای که در چه تنگنایی قرار گرفته‌ام.» او شکست خورده است زیرا که آزاد نیست. تلاشهایش برای انجام کار درست به شکست انجامیده است. او با تعجب می‌گوید «آیا می‌توان از مرگ رهایی یافت؟»

آیه ۲۵ به این سؤال پاسخ می‌دهد: «خدا را سپاس باد به واسطه خداوند ما عیسی مسیح! باری، من با ذهن خود شریعت خدا را بندگی می‌کنم، اما با نفس خود قانون گناه را.

دان: به نظرم دارم به نتایجی می‌رسم. من خودم را سرزنش می‌کردم چون نمی‌توانستم یک زندگی مسیحی داشته باشم. می‌بینم که پولس برای این شکست احساس سرخوردگی می‌کند، اما از خودش ناامید نیست. او مسئولیت خود را می‌پذیرد اما خود را سرزنش نمی‌کند. و مهمتر آنکه او با بازگشت به سوی خدا اعتماد خود را ابراز می‌دارد زیرا سرور ما عیسی او را قادر می‌سازد تا با تسلط بر گناه زندگی کند.

نیل: درست درک کردی. محکوم کردم خود کمکی به تو نمی‌کند زیرا برای آنهایی که در عیسی مسیح ساکن هستند هیچ محکومیتی نیست (رومیان ۸:۲۱). لازم است که ذات این جنگ را در ذهن خود درک کنی. هرگاه

که به گناه اجازه دادی تا بر جسمت حاکم شود لازم است آن نقطه‌ای که باعث شکست تو در زندگی می‌شود را، تشخیص دهی و هرگاه آن را شناختی و با آن مقابله کردی، در آن هنگام است که می‌توانی طعم آزادی در مسیح را بچشی.

شما می‌توانید در ذهن خود در این نبرد

پیروز شوید

رومیان ۷-۸: ۷۵: ۲۳ تا به ما نشان می‌دهند که مرکز تمام اسارت‌های روحانی ذهن ما است. اگر می‌خواهید میراث خود یعنی آزادی در مسیح را تجربه کنید، باید در این میدان بجنگید و پیروز شوید. پولس در دوم قرن‌تیاں ۵-۱۰: ۳ چنین می‌نویسد: «زیرا هرچند در سر می‌بریم، اما به روش دنیایی نمی‌جنگیم. چرا که اسلحه جنگ ما دنیایی نیست، بلکه به نیروی الهی قادر به انهدام دژهاست. ما استدلالها و هر ادعای تکبرآمیز را که در برابر شناخت خدا قد علم کند، ویران می‌کنیم و هر اندیشه‌ای را به اطاعت مسیح اسیر می‌سازیم.»

هنگامی که عادت کردید تاجدای از خدا زندگی کنید، برخی از دژهای عاداتی بد و الگوهای فکری گناه‌آلود در ذهن شما بنیاد نهاده شد. محیط غیرمسیحی به شما آموخته که به روش غیرمسیحی به زندگی فکر کرده و در برابر آن واکنش نشان دهید و آن الگوها و واکنشها مانند دژهایی در ذهن شما پی افکنده‌اند. اما هنگامی که به مسیح ایمان آوردید، کسی نیامد که ذهن شما را پاک سازد و الگوها و عاداتی جسمانی قدیم شما پاک نشد؛ و آنها هنوز قسمتی از جسم شما را تشکیل می‌دهند، جسمی که تمام اوقات با آن سروکار دارید. به هر حال خوشبختانه شما محصول زندگی گذشته خود نیستید؛ بلکه خلقتی تازه در مسیح هستید (دوم قرن‌تیاں ۵: ۱۷)، و اکنون در وهله اول حاصل کار مسیح بر روی صلیب می‌باشید. ما این توانایی را داریم که آن دژهای قدیمی را نابود کنیم. در قسمت سوم این کتاب توضیح داده شده که چگونه این دژهای قدیمی را نابود کنیم.

فکر نکنید که چون اکنون یک مسیحی هستید، دیگر شیطان قصد ندارد از طریق ذهنتان شما را فریب دهد. هدف همیشگی شیطان این است که با با افکار خود در ذهنتان نفوذ کند و دروغش را به صورت حقیقت خدا به شما تحمیل نماید. او به خوبی آگاه است که اگر بتواند افکارتان را کنترل کند، پس می‌تواند رفتار شما را نیز در کنترل خود درآورد.

اما شیطان زیرک است. او مانند یک گاو نر هجوم نمی‌آورد بلکه همچون ماری در علفزار می‌خزد (دوم قرن‌تیاں ۱۱: ۳). او شما را وسوسه می‌کند که از خدا جدا شوید و با این کار افکار خود را به شما تلقین می‌کند به طوری که این افکار را از خود و یا حتی از خدا بدانید. کتاب مقدس به طور واضح به ما می‌آموزد که شیطان

می‌تواند افکار خود را در ذهن ما بگنجانند، همانطور که با داود (اول تواریخ ۱:۲۱)، یهودا (یوحنا ۱۳:۱۲) و حنایا (اعمال ۳:۵) این کار را کرد.

یکی از دانش آموزانم به نام جی نمونه‌ای از این افکار فریب‌دهنده است. روزی او به دفتر کارم آمد و گفت: «دکتر اندرسن، من با مشکلی مواجه شده‌ام.»

«مشکلت چیست؟»

«هنگامی که می‌خواهم مطالعه کنم احساس خارش تمام بدن مرا دربرمی‌گیرد، دستهایم ناخواسته بلند می‌شود چشمهایم تیره و تار می‌شوند و تمرکزم را از دست می‌دهم.»

من با کنجکاوی گفتم: «از رباطهات با خدا برایم بگو.»

جی با افتخار گفت: «من رابطه بسیار نزدیکی با خدا دارم.»

«منظورت چیست؟»

«خوب، وقتی هر روز ظهر از مدرسه برمی‌گردم، از خدا می‌پرسم که برای صرف ناهار به کجا بروم. سپس گوش می‌دهم، و فکری به ذهنم خطور می‌کند که به برگر کینگ بروم خوب من هم به آنجا می‌روم. سپس از او می‌خواهم که به من بگوید چه نوع غذایی سفارش دهم. اگر این فکر به ذهنم آمد که یک پیتزا سفارش دهم، خوب من هم همان کار را می‌کنم.»

من در ادامه گفتم: «در مورد رفتن به کلیسا چطور؟»

«من هر یکشنبه هر جا که خدا به من بگوید، همانجا می‌روم و این سه یکشنبه اخیر خدا به من گفت که به کلیسای مورمونها بروم.»

جی صادقانه می‌خواست آنچه را که مد نظر خدا بود انجام دهد. اما او به افکار ذهن خودش گوش می‌کرد به طوری که فکر می‌کرد این صدای خداوند است، تا اینکه «هر اندیشه‌ای را به اطاعت از مسیح اسیر سازد» (دوم قرنیتان ۵:۱۰). او با این کارش، خود را در زندگی، در مقابل اعمال شیطنی بازگذاشته بود و نتیجه آن هم این شد که مطالعات الهیاتش بی‌ثمر مانده بود. اگر بر وسوسه‌های شیطان درست در همان بدو ورودشان به ذهن، غلبه نکنید، کم‌کم ذهنتان متمرکز آن افکار می‌شود و آن را برای خود یک گزینه مشروع برمی‌شمارید و سرانجام می‌خواهید آنها را جامه عمل بپوشانید. تکرار اعمال، عادت را به وجود می‌آورند و اگر شما یک عادت گناه‌آلود را مکرراً انجام دهید، دژی در ذهنتان برپا می‌شود و هرگاه که دژی در ذهنتان ایجاد شود، توانایی کنترل رفتارتان در آن زمینه از شما سلب خواهد شد. در بخش دوم در مورد دستاویزهای شیطان در وسوسه‌ها و تلاش برای کنترل ذهن و رفتار، بیشتر به بحث خواهیم پرداخت.

این دژها چگونه از بین می‌روند؟ الگوهای فکری و رفتاری منفی تبدیل به عادت شده‌اند و می‌توان از طریق مطالعه منضبط کتاب مقدس و مشاوره این عادات را به دست فراموشی سپرد. برخی از این دژها در حیطه تأثیرات شیطانی و جنگهای روحانی هستند و از طریق ضربه‌های فکری گذشته و حال شکل می‌گیرند که باعث می‌شوند قربانیان خود را در اسارت نگاه دارند. این اشخاص نیاز دارند که حقیقت خدا آنها را از بند دروغهای شیطان آزاد سازد. عیسی فرمود: «حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد» (یوحنا: ۸:۳۲). در قسمت سوم درباره مراحل منتهی به آزادی برپایه حقیقت کلام خدا صحبت خواهد شد.

یک زن جوان و مسیحی به نام ترزا به ملاقات من آمد. او اسیر یک رفتار غیرارادی بود، و این رفتار میل به خودکشی را در او ایجاد می‌کرد. یکبار نیز تلاش کرده بود خود را بکشد ولی تلاشش ناکام مانده بود. او ماههای زیادی از زندگیش را در کلینیک درمان اختلالات مربوط به خوردن و بیمارستانهای روانی گذرانده بود به اضافه اینکه هزاران دلار خرج درمانش کرده بود. در مدت آن ملاقات که سه ساعت به طول انجامید، من او را به مراحل منتهی به آزادی راهنمایی کردم. سه ماه بعد این نامه را از سوی او دریافت کردم.

نیل عزیز

علت اینکه این نامه را می‌نویسم این است که برای ملاقاتی که ماه گذشته با من داشتی از تو تشکر کنم فکر می‌کنم هنگامی که دعا کردیم، اتفاق خاصی روی نداد و شاید به خاطر این است که مشکل من اصلاً ریشه در دیوزدگی نداشت. من اشتباه می‌کردم. آن روز فکر خودکشی یا رفتار غیرارادی در من وجود نداشت. ایمان دارم که روند رهایی من در واقع از زمانی آغاز شد که دیگر ایمانداران در طول ماههای پس از خودکشی من برایم دعا می‌کردند. اما از لحظه‌ای که شما را ملاقات کردم، احساس واقعاً متفاوتی به من دست داد، و امروز احساس آزادی می‌کنم. در طول این ماه من به خودم آسیبی نرساندم و این یک معجزه حقیقی است!

ترزا

آرزوی من این است که شما این حقیقت را در خود حس کنید، حقیقتی که می‌گوید برای آنهایی که در مسیح هستند پیروزی مهیا است. جنگی وجود دارد، اما ما طرف پیروز هستیم، زیرا ما در مسیح از فاتحان هم برتر هستیم.

فصل چهارم

رویارویی با فرشته عصیانگر

دیزی از اولین کسانی بود که در مورد جنگهای روحانی و تأثیرات شیطانی برای مشاوره نزد من آمد. او دختری ۲۶ ساله بود که زندگی پرثمر و موفقی داشت. دیزی یک مسیحی و فارغ‌التحصیل دانشگاه بود، اما پس از جدایی والدینش مشکلات عاطفی و فکری شدیدی او را رنج می‌داد. در طول ۵ سال، سه بار او را به عنوان یک فرد مبتلا به اسکیزوفرنی پارانوئیا در بیمارستان بستری کردند. او همیشه از وجود مارهایی در زندگی رنج می‌برد. دیزی تقریباً پس از سه هفته مشاوره با من، سرانجام این شهادت را در خود دید تا مارها را از زندگی بیرون کند. من از او پرسیدم: «از مارها چه خبر؟»

او اعتراف کرد: «خوب، به هنگام شب آنها روی رخت خوابم می‌خزند.»

«وقتی که مارها می‌آیند چه کاری انجام می‌دهی؟»

«من به سمت مادرم می‌دوم. اما وقتی که تنها می‌شوم دوباره برمی‌گردند.»

من در ادامه گفتم: «خوب اکنون به تو می‌گویم که چه کاری باید بکنی، هنگامی که در رختخواب هستی و

مارها به سراغت می‌آیند با صدای بلند بگو «در نام مسیح من به شما فرمان می‌دهم که از من دور شوید.»

دیزی با مخالفت گفت: «من نمی‌توانم چنین کاری بکنم، من آنقدر در ایمان قوی نشده‌ام.» «این مسأله ربطی

به قوی بودن تو ندارد، این موضوع به مقاومت در مسیح مربوط می‌شود. تو هم مانند من این حق را داری که

در برابر شیطان مقاومت کرده او را نهیب بدهی.»

عقیده او عوض شد و طوری آه کشید که انگار مجبورش کرده باشند روغن کرچک بخورد و گفت: «فکر

می‌کنم بتوانم انجامش دهم.»

هفته بعد، دیزی سر زده وارد اتاقم شد و گفت: «دیگر اثری از مارها نیست!»

«محشره! چرا زودتر به من نگفتی؟»

«چون می‌ترسیدم که آنها به سراغ تو بیایند. حالا فهمیدم که این هم قسمت دیگری از آن دروغ بود.»

در ظرف چند ماه دیزی از مخصه شیطانی آزاد شد و در کانون شادی کلیسا مشغول به خدمت شد. اگر

مشکل دیزی صرفاً مربوط به اعصابش می‌شد و یا اینکه علتش عدم توازن شیمیایی بود، پس قدرت یافتن در

نام عیسی مؤثر واقع نمی‌شد. اما در مورد دیزی باید گفت که مشکل او، مشکل روحانی بود و پنج سال بستری

در بیمارستان و درمان شیمیایی راه به جایی نبرده بود. قبل از اینکه به جزئیات واقعیت و اعمال کنونی شیطان و دیوهایش بپردازیم، لازم است مقام مقتدر خود را در مسیح بشناسید، مقامی که در قلمرو روحانی دارید. یعقوب چنین نوشته: «در برابر ابلیس ایستادگی کنید که از شما خواهد گریخت» (یعقوب ۷:۴). اما اگر در برابر او ایستادگی نکنید، او نخواهد رفت. و یا اینکه اگر از ترس چشمان خود را ببندید و بگویید «ای خداوند، در مقابل کارهای شیطان کاری انجام بده». ارواح شریر شما را ترک نخواهند کرد و شما مسئولید براساس اقتدارتان در مسیح در برابر شیطان مقاومت نمایید.

نشان قدرت مسیح

توجه کنید که عیسی چگونه شاگردانش را برای خدمت آماده ساخت: «عیسی آن دوازده تن را گردهم فراخواند و آنان را قدرت و اقتدار بخشید تا همه دیوها را بیرون برانند و بیماریها را شفا بخشند، و ایشان را فرستاد تا به پادشاهی خدا موعظه کند و بیماران را شفا دهند» (لوقا ۹: ۱). عیسی می‌دانست هنگامی که شاگردانش بشارت به پادشاهی خدا موعظه کند و شفای مریضان را آغاز کنند، قدرتهای شیطانی در مقابل، جار و جنجال برپا می‌کنند. بنابراین او به آنها به طور خاص اقتدار بخشید تا بر دیوها فائق آیند.

چندی بعد عیسی هفتاد نفر از پیروانش را برای انجام خدمتی مشابه خدمت شاگردانش به نقاط مختلف فرستاد و «آن هفتاد تن با شادی بازگشتند و گفتند: «سرور ما، حتی دیوها هم به نام تو از ما اطاعت می‌کنند» (لوقا ۱۰: ۱۷). این مبشران آنقدر از نظر روحانی آماده بودند که می‌دانستند دیوها وجود داشته و قدرتی هستند که باید هنگام خدمت، آنان را مد نظر قرار داد. هنگامی که ارواح شریر با استاد روبرو می‌شدند، پیروان عیسی به چشم خود شاهد بودند و شاید انتظار چنین رفتاری را داشتند. احتمالاً حتی آنها هم خدمت خود را با ترس شدید و شک بسیار از مقابله با مقاومت شیطانی آغاز کردند. اما آنها شگفت‌زده از پیروزی‌ای که بر ارواح شریر به دست آوردند، برگشتند.

سپس عیسی بلافاصله موضوع جنگ‌های روحانی را برای آنها روشن کرد: «اینک شما را اقتدار می‌بخشم که ماران و عقربها و تمامی قدرت دشمن را پایمال کنید و هیچ چیز به شما آسیب نخواهد رسانید، اما از این شادمان نباشید که ارواح از شما اطاعت می‌کنند بلکه شادی شما از این باشد که نامتان در آسمان نوشته شده است» (لوقا ۱۰: ۱۹). عیسی آن هفتاد نفر را فرستاد تا انجیل را موعظه کرده و شفا دهند، اما وقتی همه آنها بازگشتند، از بیرون کردن دیوها صحبت می‌کردند. و عیسی در پاسخ به آنها گفت: «توجهتان را متمرکز دیوها نکنید بلکه به سوی پادشاهی، خدمت و خدا متوجه باشید.»

این اختطار خوبی است. هنگامی که می‌آموزید چگونه در زندگی خود و دیگران اقتدار خود را بر پادشاهی تاریکی عمل کنید، ممکن است وسوسه شوید که خود را یک جنگجو برای آزادی روحانی قلمداد کنید و کتاب مقدس را با دیدگاهی دیگر بخوانید، یعنی اینکه بیشتر مایل باشید درباره شیطان پرستی، سحر و جادو و جنبش عصر جدید بیشتر بدانید و پشت هر دری به دنبال دیوها باشید. اما این حقیقت است که شما را می‌رهاند، نه آگاهی یافتن از دروغ. اگر به خاطر هویتتان به عنوان فرزند خدا و مقامتان در مسیح نبود هیچ قدرتی نداشتید. باید «آنچه که هستید» همیشه بر «آنچه که انجام می‌دهید» مقدم باشد.

حق و توانایی

عیسی به شاگردان خود هم اقتدار بر دیوها داد و هم قدرت. تفاوت بین این دو چیست؟ اقتدار «حق» حاکم بودن است و حاکم بودن هم به جایگاه فرد بستگی دارد. پلیس به خاطر نشانی که با خود دارد دارای اقتدار است و این حق را دارد که در چهارراه‌ها فرمان ایست یا حرکت دهد. به همین نحو هم عیسی نشان خود را به شاگردان خود داد که به همراه داشته باشند. آنها این حق را دارند که بر دیوها حاکم باشند چرا که آنها پیروان شخصی هستند که تمام قدرت در آسمان و زمین از آن اوست (متی ۱۸:۲۸).

در مقابل، قدرت به معنای توانایی انجام کاری است. پلیس این قدرت را دارد که رفت و آمد اتومبیلها را متوقف کند، اما او با توانایی فیزیکی اش قادر به انجام چنین کاری نیست. اگر او سعی کند که با قدرت خودش رفت و آمد را متوقف کند، احتمالاً زیر اتومبیلها له خواهد شد. با اینحال، اگر یک بلوک سیمانی ۲۰ فوتی را در وسط چهارراه قرار دهید آن اقتدار متوقف کردن اتومبیلها را ندارد ولی به طور یقین توانایی انجام آن را دارد.

هیچ مدیر خوبی تا هنگامی که قدرتی به زیردست خود نداده و او را آماده انجام کاری نساخته باشد، مسئولیتی را به او محول نمی‌کند. عیسی این مسئولیت را به شاگردان خود محول کرد که پادشاهی خدا را اعلام کنند. در خصوص دنیای روح به آنها اقتدار و قدرت عطا نکرد، چرا که دیوها تلاش ضعیفشان را به باد تمسخر گرفته و به آنها حمله می‌کردند و آنها هم در مقابل پایه فرار می‌گذاشتند (همانطوری که در اعمال باب ۱۹ با پسران اسکیوا چنین کردند).

شاید شما مانند دیزی فکر کنید، یعنی فکر کنید که وضعیت روحانی شما آنقدر رشد نکرده است که در مقابل دخالت‌های شیطان در زندگیتان مقاومت کنید. بنا به دلایلی تصور می‌کنید که دشمن از شما قوی‌تر است. حقیقت به ما می‌گوید، اگر چه شما خود توانایی مقابله با شیطان و دیوهایش را ندارید، اما در مسیح قادر به انجام چنین کاری هستید.» قوم بنی‌اسرائیل با ترس و واهمه جلیات را دیده گفتند: «ما نمی‌توانیم با او بجنگیم.» اما داود به جلیات نگاه کرد و گفت: «این فلسطینی نامختون کیست که لشکرهای خدای حی را به تنگ آورد»

(اول سموئیل ۱۷:۲۶)، پس او را با فلاخنش از پای درآورد. لشکر بنی اسرائیل جلیات را با خود مقایسه کردند و به خود لرزیدند، اما داود جلیات را در مقابل خدا دید و پیروز شد. هنگامی که با دشمنان روحانی جان خود روبرو می‌شوید، این را به یاد داشته باشید: شما به اضافه عیسی برابر هستید با یک نیروی بسیار عظیم. اشخاص بسیاری هستند که اغلب می‌پندارند موفقیت‌هایی که در مقابله با قدرتهای شیطانی کسب کرده‌اند به خاطر تحصیلات و شغل و یا قدرت شخصی ایشان است. این موضوع به هیچ وجه صحت ندارد، یک بچه کوچک و یا یک مادر بزرگ پایه سن گذاشته هم در دنیای روحانی به نام مسیح دارای همان قدرتی هستند که من دارم. «فخرمان به مسیح عیسی است و به افتخارات انسانی خود اتکا نداریم» (فیلیپیان ۳:۳).

منزلت ما در دنیای روحانی

هنگامی که شاگردان پی بردند دیوها در نام خداوند از آنها اطاعت می‌کنند (لوقا ۱۰:۱۷) بسیار شگفت‌زده شدند. واژه Hupotasso (در این آیه «اطاعت») یک واژه نظامی و به معنای «زیر سلطه در آوردن» است. این واژه در واقع گروهی از سربازان را به تصویر می‌کشد که خبردار ایستاده و دستورات مافوق خود را به درستی انجام می‌دهند.

شاید شاگردان هم دچار همان تصور غلطی شده بودند که امروزه مسیحیان بسیاری را گمراه کرده است. ما خدا و پادشاهیش را در یک طرف می‌بینیم و شیطان و ملکوتش را در طرفی دیگر. به نظر هر دو پادشاهی بسیار قدرتمند جلوه می‌کنند و ما مانند طنابی در مسابقه طناب‌کشی بین این دو گرفتار شده‌ایم. برخی از روزها به نظر خدا پیروز میدان است و در روزهای دیگر برگ برنده دست شریک است. و ما سرگشته و حیران نمی‌دانیم که کدامیک پیروز این نبرد است.

اما شاگردان با دیدگاهی جدید از خدمت خود بازگشتند یا بهتر بگوییم دیدگاهی درست. قدرت روحانی همچون مسابقه طناب‌کشی روی یک سطح افقی نیست بلکه زنجیره‌ای عمودی از احکام است. تمام قدرت در آسمان و بر زمین از آن عیسی مسیح است (متی ۱۸:۲۸)، و او در بالای این زنجیر قرار دارد. او از اقتدار و قدرت خود به خادمانش بخشیده تا که از آن بهره‌گیرند (لوقا ۱۰:۱۷) ما تحت فرمان او هستیم. پس شیطان و دیوهایش کجا هستند؟ باید گفت آنها در پایین قرار گرفته‌اند، و تحت قدرتی هستند که مسیح آن را در ما قرار داده است. آنها هیچ حقی مبنی بر حکمرانی در زندگی ما ندارند همانطور که سرباز وظیفه حق ندارد به ژنرال دستور دهد که دستشوییها را نظافت کند.

پس چرا پادشاهی شیطان بر این دنیا و زندگی مسیحیان تأثیر منفی می‌گذارد؟ جواب این سؤال یک کلمه است و آن دروغ می‌باشد. شیطان قدرتی نیست که بتواند در برابر خدا بایستد، بلکه او دشمنی مغبون است. اما اگر بتواند شما را فریب داده و متقاعد سازد که اقتدار و قدرتی افزون‌تر از شما دارد، در مقابل شما نیز طوری رفتار می‌کند که گویی واقعاً از شما قوی‌تر است! به شما این اقتدار داده شده تا بر ملکوت تاریکی غلبه کنید، اما اگر به آن ایمان نداشته باشید و آن را اعمال نکنید، زندگیتان به گونه‌ای می‌شود که گویی چنین اقتداری ندارید.

من این تضاد را طی یکی از جلسات مشاوره‌ام با زنی که به شدت دیو زده شده بود تجربه کردم. در طول آن جلسه آن زن که درشت اندام و خوش قد و قواره بود- ناگهان از جایش برخاست و درحالی که از چشمانش آتش می‌بارید و زیر لب غرولند می‌کرد به طرف من آمد. در آن لحظه من از این خوشحال بودم که سلاح جنگی ما جسمانی نیست، زیرا لحظه سختی را پیش‌رو داشتم که از خودم در برابر شخصی دیو زده آنهم با آن هیکل دفاع کنم.

به جای این کار، من براساس یوحنا ۵:۱۸ شروع به صحبت کردم البته نه به آن زن زیرا او در آن لحظه خودش نبود- بلکه به روح شریری که او را کنترل می‌کرد: «من فرزند خدا هستم و شریر بر من قدرتی ندارد، همین الان بگیر بنشین.» همین که این عبارت را گفتم او برگشت و سرجایش نشست. اگر اقتدار خود را در مسیح اعمال نمی‌کردم، ترس بر من غلبه می‌کرد و نوعی رویارویی قدرت در من روی می‌داد. اما من با تکیه زدن بر نام مسیح نمایش توخالی قدرت آن دیور را خشی کردم و توانستم آن زن را به سوی آزادی راهنمایی کنم.

این واقعه تنها یک تاکتیک شیطانی بود که برای برانگیختن ترس من طرح‌ریزی شده بود. اما «اسلحه جنگ ما دنیایی نیست» (دوم قرن‌تیاں ۴:۱۰). هنگامی که شیطان سعی می‌کند ترس را برانگیزاند، ما باید جایگاه خود را در مسیح حفظ نماییم و ثمره روح را نشان دهیم، همان ثمره روحی که نیاز ما به خویشتن داری را برآورده می‌سازد تا از واکنش همراه با ترس اجتناب ورزیم (غلاطیان ۵:۲۳).

نشان عیسی در دنیای امروزی

شاید تفکر شما چنین باشد: «چقدر خوب شد که آن دوازده شاگرد و آن هفتاد نفر به اقتدار مسیح مجهز شده و بعد به خدمت اعزام شدند. اما ما در مقطع زمانی دیگری بسر می‌بریم. من قدرت مشورت دهنده را در اناجیل

می‌بینم، اما آیا این قدرت در رسالات نیز وجود دارد؟ آیا ما هم به اندازه آن اشخاصی که شخصاً توسط مسیح فرستاده شدند از اعلان قدرت مسیح در قلمرو روحانی لذت می‌بریم؟

مسئلاً همینطور است! در واقع به خاطر مرگ، رستاخیز و صعود مسیح و نزول روح القدس ما حتی نسبت به آنچه که شاگردان اولیه انجام دادند قدرت بیشتری داریم. آنها «با» مسیح بودند (مرقس ۳: ۱۵۱۴) در حالی که ما «در» مسیح هستیم. این موضوع در واقع همان خبرهای بی‌نظیر پولس در سطرهای آغازین نامه‌اش به کلیسای افسس است. توجه کنید که او به کرات جایگاه ما در مسیح را در باب ۱ ذکر می‌کند:

مبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که ما را «در مسیح» به هر برکت روحانی در جایهای آسمانی مبارک ساخته است. زیرا پیش از آفرینش جهان، ما را «در وی» برگزید تا در حضورش مقدس و بی‌عیب باشیم است. «در او» ما به واسطه خون وی باز خرید شده‌ایم، که این همان آمرزش گناهان است، که آن را به اندازه غنای فیض خود... به ما بخشیده است (آیات ۷ و ۸) او راز اراده خود را به ما شناسانید. این بنا بر خشنودی و قصد نیکوی او «در مسیح» برای اداره امور کمال دوران بود. و آن اراده این است که همه چیز را، خواه آنچه در آسمان است و خواه آنچه بر زمین، در یکی یعنی مسیح گرد آورد. (آیات ۹ و ۱۰) ما نیز «در وی» میراث او گشتیم، زیرا بنا به قصد او که همه چیز را مطابق رأی اراده خود انجام می‌دهد، از پیش تعیین شده بودیم. تا ما که نخستین کسانی بودیم که به مسیح امید بستیم، مایه ستایش جلال او باشیم. و شما نیز «در او» جای گرفتید* آنگاه که پیام حقیقت، یعنی بشارت نجات خود را شنیدید؛ و «در او» نیز چون ایمان آوردید، با روح القدس موعود مهر شدید. (آیات ۱۳-۱۰).

پولس می‌خواست اطمینان دهد که هیچکس امتیاز خود را از دست نداده است. او در ۱۳ آیه آغازین رساله به افسسیان ده بار به ما یادآوری می‌کند که هر چه که داریم حاصل دوستی. ارتباط شخصی امان با مسیح قیام کرده و روح ساکن در ما است.

پولس پس از اینکه واقعیت جایگاه ما در مسیح را قاطعانه اثبات کرد، در دعایش آرزوی قلبی خود را برای ایماندارانی که از روح القدس پر شده‌اند، چنین بیان می‌کند:

...تا چشمان دلتان روشن شده، امیدی را که خدا شما را بدان فراخوانده است، بشناسید و به میراث غنی و پر جلال او در مقدسان پی ببرید، و از قدرت بی‌نهایت عظیم او نسبت به ما که ایمان داریم، آگاه شوید. این قدرت، برخاسته از عمل مقتدر خداست که آن را در مسیح به کار گرفت، آن هنگام که او را از مردگان برخیزانید و در جایهای آسمانی بر دست راست خود نشانید (افسیان ۲۰-۱: ۱۸).

چرا پولس دعا کرد تا چشمان دل ایشان روشن شود؟ زیرا مشکلی که در زمینه هویت و شناخت خودمان به عنوان مسیحی داریم این نیست که در مسیح نیستیم، بلکه این است که ما آن را نمی‌بینیم و یا از شناخت آن بازمانده‌ایم، به عبارتی ما از آن آگاهی نداریم، و تا هنگامی که نمی‌دانیم که چه کسی هستیم، آن آزادی و پربار بودن که در نهاد هویت ما وجود دارد را تجربه نخواهیم کرد. علاوه بر این پولس اظهار می‌دارد که مشکل ما با قدرت در دنیای روحانی این نیست که ما از عظمت قدرت بی‌مانند مسیح جدا شده باشیم، بلکه مشکل در اینجاست که ما نمی‌توانیم آن را ببینیم. و مادامی که ما از آگاهی دسترسی داشتن به اقتدار مسیح بر ملکوت تاریکی بازمی‌مانیم، در واقع از به کار گرفتن آن قدرت در زندگیمان بازمانده‌ایم و در اسارت بسر خواهیم برد.

عمق و وسعت قدرت روحانی

پولس در افسسیان ۲۳-۱:۱۹ تصویر گذرایی از منبع پر قدرت اقتدار ما در مسیح ارائه می‌کند. او شرح می‌دهد که قدرتی که در اختیار ماست از منبع قدرتی سرچشمه می‌گیرد که عیسی مسیح را از مردگان برخیزانید و به دست راست خدا نشانید. این منبع قدرت به قدری پویا است که پولس چهار واژه مختلف یونانی را برای وصف آن به کار می‌برد: *dumanmeos* (قدرت)، *energeian* (عمل)، *kratovs* (قوت) و *inchous* (توانایی). در رستخیز سرور ما عیسی مسیح قوی‌ترین شکل قدرتی که در کلام خدا ثبت شده، نهفته است. و قدرتی که مسیح را از مردگان برخیزانید و شیطان را شکست داد، همان قدرتی است که برای ما مهیا شد تا نقشه‌های شیطان را در زندگی روزانه خود نقش بر آب کنیم.

همچنین پولس می‌خواهد چشمان ما را به سوی گستره وسیع قدرت مسیح بگشاید. او می‌نویسد: «بس فراتر از هر ریاست و قدرت و نیرو و حاکمیت و هر نامی که چه در این عصر و چه در عصر آینده ممکن است از آن کسی شود.» (افسسیان ۱:۲۱). قدری به رهبران با نفوذ و قدرتمند نظامی و سیاسی این دنیا فکر کنید، چه خوب باشند و چه بد. آن تروریستهای هراس‌انگیز، عاملان اصلی بزه‌کاریهای سرکرده‌های مواد مخدر را در ذهن خود مجسم کنید. قدری به این بیاندیشید که چگونه چهره‌های بدنام گذشته و حال با جرمهای پلید خود بلای جان جامعه شدند. شیطان و آن قدرتهای تاریکی‌اش که تحت فرمان او رزم‌آرایی شده‌اند را تصور کنید. عیسی به تنهایی بر تمام این انسانها و قدرتهای روحانی گذشته، حال و آینده قدرت دارد، بلکه او بسیار بالاتر از آنهاست. به هیچ وجه نزدیکی و شباهتی بین مسیح و آن نیروها وجود ندارد، او حتی نزدیک به آنها نیست! و قدرت او به ما نیز داده شده تا در آزادی و پیروزی بر حملات و تأثیرات او زندگی کنیم.

این عبارت به ما نمی‌آموزد که ما هم به مانند رسولان بر تمام امراض قدرت داریم. ما می‌توانیم بر بیماریهایی که علت آنها تأثیر دیو باشد قدرت داشته باشیم، اما سؤال اینجاست، که آیا می‌شود از این آیات چنین استنباط کرد که می‌توانیم قدرتمان را بر میکروبها، ویروسها و باکتریها اعمال کنیم؟ به نظر من قدرت ما به قلمرو روحانی محدود می‌شود.

قدرت اعطا شده

حقیقت اعجاب‌انگیز دیگری که پولس در افسسیان ۱ و ۲ درباره آن می‌نویسد راجع به قدرت اعطا شده مسیح «به ما که ایمان داریم» است (۱۹:۱). کی و کجا این واقعه روی داده است؟ پولس شرح داده است که هنگامی کار عالی قوت و قدرت خدا انجام شد که او مسیح را از مردگان برخیزانید و در جایهای آسمانی بالاتر از هر قدرت نشانید (۲۱-۱۹:۱). در ضمن پولس پس از اشاره به وضعیت گناه‌آلودی که قبل از نجات داشتیم (۳-۱:۲)، در ادامه با مرتبط دانستن قدرت مسیح به ما این چنین می‌نویسد: «اما خدایی که در رحمانیت دولتمند است به خاطر محبت عظیم خود به ما، حتی زمانی که در نافرمانیهای خود مرده بودیم، ما را با مسیح زنده کرد- پس از راه فیض نجات یافته‌اید؛ و با مسیح برخیزانید و در جایهای آسمانی در مسیح عیسی نشانید» (۶-۴:۲). پولس از ما می‌خواهد که بدانیم، هنگامی که مسیح از مردگان برخاست (۱:۲۰)، ما که به او ایمان داریم نیز از مرگ روحانی رستخیز کرده و «با مسیح» زنده شده‌ایم (۲:۶۵) رستخیز ما از مرگ روحانی همزمان با رستخیز مسیح از قبر صورت گرفت. منطقی است که بگوییم سر (مسیح) و بدن (کلیسایش) باید با هم قیام می‌کردند.

علاوه بر این، هنگامی که خدا مسیح را به دست راست خود نشانید و تمام قدرت را به او داد (افسسیان ۱:۲۱: 20)، او ما را نیز به دست راست مسیح نشانیده و از طریق او تمام قدرت را به ما بخشید (۲:۶)، زیرا ما «در کنار مسیح» هستیم (۲:۵). تمام این وقایع در یک زمان روی داد، به عبارتی همان قیام و صعود تاریخی عیسی (در حدود سال ۲۹ میلادی) «هنگامی که ما در نافرمانیهای خود مرده بودیم» (۲:۵). در آن لحظه‌ای که شما مسیح را می‌پذیرید، آنچه که خدا ۲۰۰۰ سال پیش انجام داد به شما تعلق می‌گیرد. هویت شما در مقام فرزند خدا و قدرتان بر نیروهای روحانی موضوعاتی نیست که «چند لحظه بعد» یا «زمانی در آینده» به شما تعلق بگیرد، بلکه اکنون متعلق به شماست. «اکنون» شما یک فرزند در روح زنده خدا هستید، «اکنون» در جایهای آسمانی با مسیح نشسته‌اید. «اکنون» تمام قوت و قدرت بر ملکوت تاریکی از آن شماست.

پولس حقیقت دگرگون کننده را برای مسیحیان کولسی چنین بیان می‌کند: «و شما در او که همه ریاستها و قدرتها را سر است از کمال برخوردار گشته‌اید» (کولسیان ۲:۱۰). باری دیگر توجه کنید که عمل در زمان گذشته صورت گرفته است: «از کمال برخوردار گشته‌اید. کی؟ هنگام مرگ، رستاخیز و صعود عیسی مسیح. و از آنجا که مسیح سری است که خدا او را بر تمام حاکمان و قدرتها تعیین کرده، و ما با او در جایهای آسمانی ساکن شده‌ایم، این حق را داریم که حکومت و قدرت او را اعمال کنیم.

پولس در کولسیان باب ۲ به موضوع دیگری که در مرگ، رستاخیز و صعود مسیح رخ داده، می‌پردازد. «و ریاستها و قدرتها را خلع سلاح کرده، در نظر همگان رسوا ساخت و به وسیله صلیب بر آنها پیروز شد» (آیه ۱۵). شما نه تنها دو هزار سال پیش در مسیح زنده شدید، بلکه دو هزار سال پیش قدرت شیطان از او گرفته شد و شکست خورد و دیگر شکست او قریب الوقوع نیست، بلکه سالها قبل روی داده است.

اگر قدرت شیطان از او گرفته شده، پس چرا در زندگیمان شاهد پیروزیهای زیادی نیستیم؟ اینجا دوباره به آن کلمه برمی‌خوریم یعنی «دروغ». شیطان مانند یک شیر گرسنه پرسه می‌زند، وحشی جلوه می‌کند و صدای خشنی از خود درمی‌آورد. اما واقعیت این است که دندانهایش ریخته و حتی پنجه هم ندارد. اما اگر او بتواند شما را فریب دهد که باور نمایید که او می‌تواند شما را بدرد، او خواهد توانست رفتار شما را کنترل کند، و این تنها چیزی است که او می‌خواهد. درواقع او فقط مسیحیان را فریب می‌دهد که وانمود کنند شکست خورده‌اند! مسیح به این خاطر قدرتش را به ما عطا کرد که آن را به ملکوت تاریکی نشان دهد، ملکوتی که قدرتش در این دنیا مهار شده است. سپس پولس در افسسیان ۱۰-۸:۳ چنین می‌نویسد: «هرچند از کمترین مقدسان هم کمترم، این فیض به من عطا شد که بشارت غنای بی‌قیاس مسیح را به غیریهودیان برسانم، و بر همگان طرح اجرای رازی را روشن سازم که طی اعصار گذشته نزد خدایی که همه چیز را آفرید، پوشیده نگاه داشته شده بود؛ تاکنون از طریق کلیسا حکمت گوناگون خدا بر ریاستها و قدرتهای جایهای آسمانی آشکار شود.»

ما چگونه پیروزی مسیح را به «ریاستها و قدرتهای جایهای آسمانی» می‌شناسانیم؟ در بسیاری از نقاط دنیا این کار به طور شایسته صورت نمی‌گیرد. برخی از ما هنوز می‌گوییم «چه ریاستها و قدرتهایی؟» ما حتی به وجود دیوها اطمینان نداریم. چگونه می‌توانیم کارمان را در دنیا به انجام برسانیم، درحالی که به آنچه که خدا درباره ملکوت تاریکی می‌گوید ایمان نداشته باشیم؟ برخی دیگر از ما در گوشه‌ای مخفی می‌شویم و به خدا التماس می‌کنیم «آه، ای خدا لطفاً کمکمان کن! شریر بر ما نعره می‌زند!» و خداوند در پاسخ می‌گوید: «من هرآنچه را که باید انجام دهم قبلاً انجام داده‌ام. من شیطان را بر روی صلیب شکست داده و قدرتش را از او

گرفتم، من تمام قدرت را در مسیح به شما عطا کردم. حال چشمانتان را بگشائید. خود را بشناسید و قدرتی را که دارید، نشان دهید.»

برای به کار بردن قدرت مسیح به چه

چیز نیاز داریم؟

در مورد اینکه قدرت مسیح را بر قدرتهای روحانی اعمال کنیم منظور چیست؟ آیا هر مسیحی ای می تواند بدون در نظر گرفتن بلوغ روحانی اش چنین کاری را انجام دهد؟ اگر چنین است، چرا ما در نشان دادن قدرتمان بر ملکوت شیطان مانند هم عمل نمی کنیم؟
من معتقدم چهار شرط برای نشان دادن قدرت حاکمان و قدرتهای قلمرو وجود دارد.

۱- اعتقاد فرض کنید یک افسر پلیس تازه کار و بی تجربه می خواهد برای اولین بار یک چهار راه پر رفت و آمد را کنترل کند. در دانشکده پلیس به او گفته شد، که لازم است وارد خیابان شود و دستش را بلند کند و سپس اتومبیلها توقف خواهند کرد، ولی او چندان هم اطمینان ندارد. او در وسط چهار راه می ایستد، به سستی صدایی از سوت خود درمی آورد و با کوچکترین حرکت از سوی اتومبیلی که در حال آمدن است فریاد برمی آورد. او با عدم اعتماد به نفس خود اقتدار خویش را کمرنگ جلوه می دهد.

حال تصور کنید که یک افسر با تجربه می آید و با این صحنه مواجه می شود. او ابتدا وضعیت را می سنجد، سپس با دقت اما با اعتماد کامل وارد خیابان شده در سوت خود می دمد و دست خود را بالا گرفته و اتومبیلها را متوقف می کند. او هیچ شکی به دل راه نمی دهد که می تواند رفت و آمد را کنترل کند، زیرا او به اقتدار خود ایمان دارد.

اگر به اقتدار خود در قلمرو روحانی ایمان نداشته باشید، هیچوقت آن را اعمال نخواهید کرد. اگر اعتقاد شما ضعیف باشد، پس نشان دادن آن نیز ضعیف و بی تأثیر خواهد بود. اما اگر اقتداری که مسیح به شما عطا کرده را با اعتماد بپذیرید با اعتماد نیز آن را اعمال خواهید کرد.

شبی مکالمه تلفنی جالبی با یک شبان جوان داشتم، شبان جوانی که اعتقاد او به اقتدارش مورد آزمایش قرار گرفته بود. او به ملاقات یکی از اعضای جوانش رفته بود، درحالی که والدین آن جوان به باشگاه بولینگ رفته بودند، تمام اعضای آن خانواده مسیحی بودند، اما برادر بزرگ او کمی مرموز بود. او اعضای خانواده خود را فریب می داد و خود نیز فریب خورده بود.

او چنین گفت: «آقای اندرسن، من آنجا نشسته بودم و با یکی از بچه‌های گروهم و خواهر کوچکش ملاقات می‌کردم که حضور شریر را در آن اتاق احساس کردم. همه ما ترسیده بودیم، به طوری که من تصمیم گرفتم به همه جای خانه نگاهی بیندازم. هنگامی که وارد یکی از اتاقها شدم احساس کردم که چند درجه از دیگر اتاقها سردتر است. من می‌دانستم که یک جای کار اشکال دارد.»

من از او پرسیدم: «بعد چه کار کردی؟»

«با صدای بلند گفتم، "بسیار خوب من می‌دانم که تو اینجا هستی. خود را به من نشان بده." ناگهان تابلوی روی دیوار واژگون شد. و به خاطر همین بود که تصمیم گرفتم این موضوع را با شما در میان بگذارم.»

اعتقاد دوست جوان من به اقتدارش به طور ناگهانی ضعیف شده بود. اگر تاکنون مانند او با یک روح شریر درافتاده‌اید، پس نیاز دارید که بتوانید اقتدار خود را در مسیح اعمال کنید و به این غائله پایان دهید.

شب بعد من به آن خانه رفتم، و از تمام اعضای خانواده دیدن کردم، همچنین آن پسری که مرموز بودنش باعث شده بود که دری به سوی اعمال شیطانی باز شود. ما همگی با هم دعا کردیم و پدر خانواده، به عنوان سرِ خانه بر خانه‌اشان اقتدار یافت.

به مدت دو روز هیچ اثری از حضور شریر احساس نمی‌شد، سپس از قرار معلوم یک شب دشمن تصمیم گرفت که اقتدار خانواده را محک بزند. دختر کوچک خانه نیمه‌های شب وحشت‌زده از خواب بیدار شد. او از زیر درِ اتاق خوابش نور ترسناکی را در راهروها دید. والدینش در اتاق انتهای هال خوابیده بودند و او می‌خواست که پیش آنها برود. اما می‌ترسید که در را باز کند. سرانجام، دعای چند شب قبل را به یاد آورد و اعتقاد خود را به کار گرفت و در را باز کرد. به محض اینکه در را باز کرد آن نور محو شد و دیگر هرگز بازنگشت.

شاید شما فکر کنید که برای متوقف کردن رفت و آمد شریر در زندگیتان «بی‌تجربه» هستید. اما عیسی مسیح یک جنگاور کار کشته است، و شما نیز در او هستید. کلام خدا را بخوانید تا ببینید که مسیح چگونه در برابر قدرتهای تاریکی ایستاد و همچنین رسالات را که بدانید فرمان خداوند برای انجام این کار چیست تا بدین وسیله ایمانتان را بر اقتدارتان بنا نمایید.

۲- فروتنی. فروتنی به این معنی نیست که همیشه از نظرها پنهان باشید، زیرا که احساس می‌کنید ارزش انجام هیچ کاری را ندارید. من فروتنی را چنین تعریف می‌کنم: «به طرز صحیح اعتماد داشتن (اعتمادی که به شکل صحیح ایجاد شده باشد)». هنگامی که اقتدارمان را اعمال می‌کنیم، اگر فروتنی داشته باشیم اعتماد ما بر

مسیح - منبع اقتدارمان - خواهد بود تا به خودمان. عیسی از اعمال کردن قدرت خود ابا نداشت، اما فزونی زیادی از خود نشان داد زیرا، او همه چیز را مطابق با آنچه که پدرش گفته بود انجام داد.

غرور می گوید: «من خودم مقابل شریر مقاومت کردم»، فروتنی نادرست می گوید: «خدا در برابر شریر ایستاد، من کاری انجام ندادم»، اما فروتنی صحیح می گوید: «من با فیض خدا در مقابل شریر ایستادم». ما جدای از مسیح نمی توانیم کاری انجام دهیم (یوحنا ۱۵:۵)، اما این بدان معنی نیست که نباید کاری بکنیم. ما اقتدار را با خضوع و فروتنی در قوت او و در نام او به کار می گیریم.

۳- شجاعت. مشخصه یک مسیحی پر از روح با دلآوری و شجاعت واقعی و الهی در جنگ روحانی است. در شبی که یوشع قصد داشت به سرزمین موعود حمله کند، خدا چهار بار به او گفت که قوی و دلیر باشد (یوشع ۱:۱۸۹۷۶). هنگامی که کلیسای اولیه در امر خدمت رساندن پیغام انجیل به اورشلیم، دعا می کردند، «مکانی که در آن جمع بودند به لرزه آمد و همه به از روح القدس پر شده، کلام خدا را با شهامت بیان می کردند» (اعمال ۴:۳۱). امروزه دلآوری و شجاعتی که از روح القدس باشد پشتیبان هر پیشروی موفق کلیسا است.

نقطه مقابل دلیری، بزدلی، ترس و بی اعتقادی است. توجه کنید که خدا درباره این خصوصیات چگونه می اندیشد: «من "الف" و "ی" و ابتدا وانتهای هستم، من به هر که تشنه باشد از چشمه آب حیات به رایگان خواهم داد. هر که غالب آید، این همه را به میراث خواهد برد، و من خدای او خواهم بود و او پسر من خواهد بود. اما نصیب بزدلان و بی ایمانان و مفسدان و آدمکشان و بی عفتان و جادوگران و بت پرستان و همه دروغگویان، دریاچه مشتعل به آتش و گوگرد خواهد بود، این مرگ دوم است» (مکاشفه ۸-۲۱:۶).

این موضوع بسیار مهم است. ترسوها در صف آدمکشان، جادوگران و بت پرستان در کنار دریاچه آتش خواهند بود. ما باید دلیر باشیم تا در ما این انگیزه ایجاد شود که اقتدارمان را با دلیری اعمال کنیم (دوم تیموتاؤس ۱:۷).

مسیحیان بسیاری که من با آنها ملاقات کرده ام از نیمه تاریک دنیای روحانی هراسانند. من حتی دانشجویانی داشته ام که به من می گفتند: «من دوست دارم که در جنگهای روحانی مانند تو باشم، اما من از صحبت درباره دیوها می ترسم.» درست است که دانستن اندک می تواند خطرناک و باعث ترس باشد، اما آگاهی بیشتر درباره حقیقت می تواند منجر به آزادی شود. معمولاً پس از اینکه گروهی از دانش آموزان دوره آموزشی خود را به پایان می رسانند، عده کمی از آنها چنین خواهند گفت: «سابقاً از این جور چیزها می ترسیدم، اما اکنون به اقتدار خود در مسیح پی برده ام و دیگر نمی ترسم.» این دقیقاً همان درکی است که ما باید داشته باشیم.

۴- وابستگی. اقتداری که اکنون درباره آن صحبت می‌کنیم، یک اقتدار مستقل نیست. ما مانند برخی از انجیلیها که به دنبال روح بد هستند تا آن را اخراج کنند نیستیم و به ابتکار عمل خودمان متوسل نمی‌شویم تا به تعقیب شریک برداریم و او را وارد پیکار کنیم. خدا در وهله اول هر یک از ما را فراخوانده تا بر خدمت پادشاهی او متمرکز باشیم، یعنی محبت کنیم، مهربان باشیم، موعظه کنیم، تعلیم دهیم، دعا کنیم و... لذا، هنگامی که به دنبال انجام این خدمت هستیم و قدرتهای شیطانی با ما درگیر می‌شوند، ما براساس قدرتی که در مسیح داریم و وابستگیمان به او در مقابل نیروهای شریک می‌ایستیم. سپس به خدمت خود ادامه خواهیم داد. یک ایماندار حقی ندارد که از این قدرت خود بر علیه دیگر ایمانداران استفاده کند. ما باید «به حرمت مسیح، تسلیم یکدیگر باشید» (افسیان ۵: ۲۱). بر زمین قدرتی حاکم است که از جانب خداوند است و بر ساختار اجتماعی دولت، کار، خانه و کلیسا حاکم است (رومیان ۷-۱۳: ۱). اطاعت از قدرتهای حاکم بسیار مهم است، مگر اینکه آنها از ما بخواهند تا نسبت به خدا مرتکب گناه شویم.

چکیده کلام: آزادی

هنگامی که ما به دلیری و با فروتنی قدرتی که مسیح به ما داده را در قلمرو روحانی اعمال کنیم، طعم آزادی از اسارت را خواهیم چشید. همان آزادی‌ای که مسیح آن را وعده داده است (یوحنا ۸: ۳۲). همانطور که یکی از دوستانم در یکی از مشاوره‌های خود بدان پی برده است غالباً مشاوره دنیوی از تحقق بخشیدن این آزادی عاجز است.

زن جوانی به نام کریستی که از سؤاستفاده جنسی شنیعی که از وی شده بود رنج می‌برد، نزد یکی از دوستانم به نام بری آمد. بری بر سر مسائل خانوادگی و اجتماعی با کریستی مشورت می‌کرد، و کریستی هم از نظرات او اطاعت می‌نمود. اما او هیچوقت بهبود نمی‌یافت. بری پس از قریب به چهار سال مشاوره با کریستی، او را نزد من آورد.

من با کنجکاوی پرسیدم: «کریستی، از دوستان دوران کودکیت برایم بگو.»

او گفت: «تنها دختر محله ما، در خیابان محل اقامت ما زندگی می‌کرد، خوب ما با هم دوست بودیم.»

«خانواده‌اش چگونه بود؟»

چشمان کریستی در هم رفت و با صدایی ضعیف گفت: «مادرش کارهای عجیبی در خانه‌اشان انجام می‌داد.»

«آیا این کارهای عجیب و قریب، کارهایی مثل شمع روشن کردن و قربانی کردن و یا حتی کشتن حیوانات

بود؟»

در این هنگام چشمان بَری داشت از حدقه می‌زد بیرون. کریستی در حدود چهار سال مشاوره با او، به او نگفته بود که در خیابان محله زندگیش یک جادوگر در جلد یک بچه زندگی می‌کرد. بَری آنقدر تجربه نداشت که از او این سؤالات را بکند، و کریستی هم نخواست به او بدون اینکه از او سؤال شود چنین اطلاعاتی را به او بدهد. غالب مردم اگر احساس کنند که مشاورشان مطالب را درست جذب نمی‌کند، درباره این قبیل مسائل با او صحبت نخواهند کرد.

من از او پرسیدم: «آیا تا به حال در این جور مراسمها مجبور شده‌اید که لباسهایتان را دریاورید؟» کریستی سرش را به نشانه تأیید تکان داد. «و آیا آنجا مردان و زنان دیگری هم بودند که لباسهایشان را دریاورند و با تو و یکدیگر اعمال جنسی انجام دهند؟» باری دیگر کریستی سرش را تکان داد.

سرانجام همسایه کریستی از آن محل رفتند. اما آن جادوگر هر شب در اتاق کریستی به او ظاهر می‌شد و با او حرف می‌زد. من کریستی را به سوی مراحل منتهی به آزادی هدایت کردم، و او قدرتش را در مسیح به کار گرفت و تأثیر شریر را از زندگیش بیرون کرد، اما آن روح هر از چند گاهی باز می‌گشت و گاهی اوقات کریستی نمی‌توانست در مقابل او بایستد زیرا او از جنگیدن در این نبرد خسته شده بود. اما هنگامی که با اقتدار مسیح در مقامش ایستادگی کرد، آزاد شد.

شیطان نمی‌تواند با مقام شما در مسیح دریافتند. اما اگر او بتواند، شما را تحت تأثیر خود قرار دهد، دیدگاهتان را تیره و تار خواهد کرد و از این جهت ایمانتان را سست کرده و تأثیرتان را در این نبرد روحانی ضعیف می‌کند. من می‌خواهم که دعای پولس در افسسیان باب اول را بازگو کنم. دعا می‌کنم که چشمان دل شما روشن گشته و قدرت و قوتی را که مسیح به شما در مقام یک ایماندار عطا کرده است دیده نسبت به آن آگاه باشید.

فصل پنجم

شما تحت حفاظت عیسی مسیح هستید

در طی مدتی که یک کنفرانس هفت روزه در مورد جنگهای روحانی را اداره می‌کردم نامه‌ای به دستم رسید. نامه از سوی دختری به نام فرانسیس بود. تلاش فرانسیس برای آزادی از اسارت، نمایانگر ذات جنگ روحانی است، موضوعی که بسیاری از مسیحیان را به تنگ آورده است:

دکتر اندرسن عزیز

من در جلسات روز یکشنبه شما شرکت می‌کردم، اما یک عصر یکشنبه پس از پایان مراسم درحالی که منتظر بودم تا با شما صحبت کنم، ناگهان احساس کردم که ناخوشم. بدنم داغ شده بود گویی تب داشته باشم، و آنقدر ضعیف شده بودم که گمان کردم دارم از هوش می‌روم. از این رو ترجیح دادم که به خانه بروم.

من نیازمند کمک هستم. از لحظه‌ای که مسیحی شدم مشکلات و دردهایم حتی از قبل هم بیشتر شده است. من بارها و بارها در نوشیدن الکل و مصرف مواد مخدر زیاده‌روی کردم که دیگر حتی شمار آنها هم از دستم خارج شده است. بارها بدنم را با تیغ بریده‌ام، و گاهی اوقات جراحتهای بسیار عمیق ایجاد کرده‌ام. هر هفته افکار و احساس خودکشی به من هجوم می‌آورند، مثل چاقو زدن به قلبم. من برده هوسهای نفس خود هستم. دیگر نمی‌توانم بر خودم مسلط باشم و نمی‌دانم که چگونه مانع این اعمال شوم.

بیرون از خانه همه چیز عادی است. من شغل خوبی دارم و با خانواده‌ای سرشناس زندگی می‌کنم. حتی بارهبران کلیسا نیز همکاری می‌کنم. اما واقعاً قادر نیستم در مورد رابطه‌ام با خدا چیزی بنویسم. به مدت دو سال نزد یک روانکاو می‌رفتم. گاهی اوقات فکر می‌کنم که دلیلش می‌تواند خرابکاریهای دوران کودکی باشد، و یا شاید اصلاً اینطوری به دنیا آمده‌ام.

چگونه می‌توانم با شما صحبت کنم، درحالی که مشکلات یا ثمره گناه و ناطاعتی از خدا است و یا تحت تأثیر شریر در ذهن من رخنه کرده است؟ من مایل هستم که در طی برگزاری این کنفرانس با شما صحبت کنم، اما نمی‌خواهم که بیش از این، معالجاتی را که مؤثر نیستند امتحان کنم؟

فرانسیس

آشفتنگی ذهن فرانسیس هسداريست واضح بر این موضوع که مشکل او نتیجه تأثیر شریر است. من در همان هفته او را ملاقات کردم و او درست به مانند لحن نوشتارش در نامه دلگیر، ناکام و مغبون بود. او می‌خواست که با تمام وجود خدا را خدمت کند، او نیز به همان اندازه به اقتدار و قدرت مقاومت در برابر شریر دسترسی دارد که من و شما داریم. اما قدرتهای تاریکی او را همچون گویی روی یخ به این سو و آن سو پرتاب می‌کردند، زیرا او از قدرت و محافظت خود در مسیح آگاه نبود.

همین که فرانسیس پی برد که در این نبرد ناتوان و بی‌پناه نیست و می‌تواند تصمیم به تغییر این اوضاع و شرایط بگیرد، بندها پاره شد و توانست با آزادی گام بردارد. آزادی او نه تنها به طرز چشمگیری زندگیش را دگرگون کرد، بلکه بسیاری از اطرافیان خود را تحت تأثیر قرار داد.

قرار گرفتن در حفاظت خدا

آیا تاکنون واقعیتی را که فرانسیس به زبان آورد در زندگیتان تجربه کرده‌اید: «از لحظه‌ای که مسیحی شدم مشکلات و دردهایم از قبل هم بیشتر شده است» هنگامی که شما فرزند خدا می‌شوید، با دشمنی مواجه می‌گردید که در گذشته آن را نمی‌شناختید. در آن روزهایی که در مسیح نبودید رئیس این جهان مزاحم شما نمی‌شد، زیرا شما قسمتی از ملکوت او بودید. هدف او این بود که چشمان شما را بر مشیت خدا برای نجات ببندد (دوم قرن ۴: ۴۳). اما هنگامی که شما به زندگی مسیحی قدم نهاده‌اید، شیطان دمش را روی کولش نگذاشت و فرار نکرد. او هنوز در تلاش است که زندگیتان را با فریبهایش مغشوش سازد تا ثابت کند که مسیحیت انسان را متحول نمی‌سازد، که کلام خدا حقیقت ندارد و شما را متقاعد کند که به هنگام تولد تازه هیچ اتفاق خاصی رخ نمی‌دهد.

ممکن است با تعجب بگویید: «پس مسیحی بودن چه نفعی به حال ما دارد؟ کدام آدم عاقل یافت می‌شود که خود را مکلف به یک زندگی پر دردسر بداند؟» در واقع، نیازی نیست که زندگیتان پر از دردسر و ناآرامی باشد و شما نباید یک گوی‌هاکی بی‌دفاع باشید و تحت فرمان شیطان و دیوهایش درآیید. شما در قلمرو روحانی نیازمند مصونیت در برابر هر حمله هستید که آن را نیز خداوند برایتان مهیا کرده است. تنها لازم است به آنچه که خدا برای شما مهیا کرده واقف باشید و آن را در تجارب شخصی خود به کار گیرید.

برخی از مسیحیان درباره نیروهای شریر کسی بد گمان هستند، چرا که می‌پندارند دیوها در هر گوشه و کنار رخنه کرده‌اند و در انتظارند تا آنها را تصاحب کنند. اصولاً چنین ترسی بی‌اساس است. رابطه ما با نیروهای شریر در قلمرو روحانی بسیار شبیه رابطه ما با میکروبها در قلمرو جسمانی است. ما می‌دانیم که میکروبها

اطراف ما می‌لولند، در هوا، در آب، در غذاهایمان، در اشخاص دیگر و حتی در خودمان. آیا شما دائماً از این موضوع واهمه دارید که مبادا به مرضی مبتلا شوید؟ مسلماً نه- مگر اینکه مبتلا به یک بیماری روانی به نام «خودبیمارانگاری» (hypochondriac) باشید! شما درباره سلامت خوردن غذای خوب، استراحت کافی، و تمیز نگاه داشتن خود و لوازم خود به خوبی آگاه هستید. اگر هم زمانی سرما بخورید یا مبتلا به سرخک شوید به سادگی با این موضوع برخورد کرده و به زندگی خود ادامه می‌دهید.

در قلمرو روحانی نیز وضعیت بدین سان است. دیوها نیز مانند میکروبها نامرئی هستند و به دنبال شخصی هستند تا او را آلوده سازند. در کتاب مقدس هرگز به ما گفته نشده که از آنها بترسیم. تنها لازم است که از واقعیت آنها مطلع باشیم و برخلاف آنها خود را مکلف بدانیم که زندگی مقدسی داشته باشیم. بله شما در معرض حملات شریر هستید، اما با آنها مقابله کنید و به زندگی خود ادامه دهید. فراموش نکنید که تنها موضوع مهم درباره یک دیو دهان او است. دیوها عادت دارند که دروغ بگویند. شما در عیسی مسیح، حقیقت زنده، به تمام قدرت و حفاظتی که نیاز دارید تجهیز شده‌اید تا با موانعی که شریر در سر راه شما قرار می‌دهد مقابله نمایید.

حکم محفوظ بودن مسیحیان در افسسیان ۱۸-۱۰:۶ نوشته شده است. اولین موضوعی که درباره یافتن محافظت خدا در این عبارات باید بدانید این است که نقش ما منفعل نیست. خداوند از ما می‌خواهد که به طور فعال در دفاع روحانی‌ای که او برای ما مهیا کرده شرکت جوییم. توجه کنید که چند بار به ما فرمان داده شده که نقشی فعال داشته باشیم:

باری، درخداوند، و به پشتوانه قدرت مقتدر او، نیرومند باشید. اسلحه کامل خدا را بر تن کنید تا بتوانید در برابر حيله‌های ابلیس بایستید. زیرا ما را کشتی گرفتن با جسم و خون نیست، بلکه ما علیه قدرتها، علیه ریاستها، علیه خداوندگاران این دنیای تاریک، و علیه فوجهای ارواح شریر در جایهای آسمانی می‌جنگیم. پس اسلحه کامل خدا را بر تن کنید، تا در روز شر شما را یارای ایستادگی باشد، و بتوانید پس از انجام همه چیز بایستید. (آیات ۱۰-۱۳).

شاید از خود پرسید «اگر مقام من در مسیح محفوظ است و حفاظت من در او مهیا شده است. پس چرا باید به طور فعال در این جنگ شرکت داشته باشم؟ آیا نمی‌توانم به او اطمینان داشته و بگذارم که او از من محافظت بنماید.» این تفکر درست مانند این است که سربازی بگوید: «کشور ما یک قدرت نظامی بزرگ است. ما پیشرفته‌ترین تانکها، هواپیماها، موشکها و کشتیها را در جهان داریم. پس چرا به خود زحمت بدهم که کلاخود به سر کنم، خبردار بایستم، یا بیاموزم که چگونه با تفنگ شلیک کنم؟ راحت‌تر آن است که در اردوگاه

بمانم و تانکها و هواپیماهای نظامی در این نبرد بچنگند.» حال وقتی که نیروهای دشمن به داخل نفوذ کنند، حدس بزنید که اولین سربازی که مورد هدف قرار می‌گیرد چه کسی خواهد بود!

خدا، فرمانده ما، هر چه را که برای کسب پیروزی بر علیه نیروهای شرارت و تاریکی نیاز داریم، در اختیار ما گذاشته است. اما او می‌گوید «من یک استراتژی پیروزمندانه را مهیا ساختم و سلاحهایی مؤثر طراحی کرده‌ام. پس اگر سهم خود را انجام ندهید یعنی وظایف خود را فعالانه انجام ندهید احتمالاً یکی از تلفات خواهید بود.»

جسی پن لویز (Jessie PennLewis) در کتاب مشهور خود یعنی «جنگ بر علیه مقدسان» گفته است: «علاوه بر گناه وضعیت دیگری که برای ارواح شریر اهمیت دارد، بی تفاوت بودن ایماندار است، که دقیقاً نقطه مقابل وضعیتی است که خدا از ایمانداران انتظار دارد تا بتواند در آنها کار کند.» اگر نقشی فعال در استراتژی‌ای که خدا برایتان فراهم ساخته ایفا نکنید نمی‌توانید از او انتظار داشته باشید که شما را در برابر تأثیرات دیوها محافظت کند.

برای کسب موفقیت ملبس شوید

اولین جزء در محافظت ما زرهی است که خدا برای ما مهیا کرده و به ما تعلیم داده که آن را دربرگیریم. پولس نوشته است:

پس استوار ایستاده، کمربند حقیقت را به میان ببندید و زره پارسایی را بر تن کنید، و کفش آمادگی برای اعلام انجیل صلح را برپا نمایید. افزون بر این همه، سپر ایمان را بگیرید، تا بتوانید با آن همه تیرهای آتشین آن شرور را خاموش کنید کلاهخود نجات را بر سر نهید و شمشیر روح را که کلام خداست، به دست بگیرید. (افسیسیان ۱۷-۱۴:۶).

هنگامی که ما زره خدا را دربرمی‌گیریم در واقع عیسی مسیح را می‌پوشیم (رومیان ۱۴-۱۲:۱۲). و هنگامی که مسیح را می‌پوشیم خود را از قلمرو جسم، جایی که در برابر حملات آسیب‌پذیر هستیم، خارج می‌سازیم و تحت حاکمیت مسیح قرار می‌گیریم، جایی که شریر به ما دسترسی نخواهد داشت. شیطان در مسیح چیزی ندارد (یوحنا ۱۴:۳۰). و به هر اندازه که مسیح را بپوشیم، به همان نسبت نیز شیطان نمی‌تواند به ما دسترسی یابد (اول یوحنا ۵:۱۸). او تنها به معیار خود می‌تواند بر ما دسترسی یابد. به همین علت است که به ما فرمان داده

شده که «در پی ارضای امیال نفس خود مباشید» (رومیان ۱۴:۱۳) که بدین معنی است، «با معیارهای شیطان زندگی نکنیم».

زرهی که به تن کرده‌اید

از زمان افعال در آیات ۱۴ و ۱۵ باب ششم از رساله افسسیان چنین پیدا است که سه قسمت از اسلحه کامل - کمر بند، زره و کفش را هم اکنون بر تن دارید. و این سه فعل عبارتند از «بسته‌اید...»، «دربر کرده‌اید...»، «درپا کرده‌اید...» (ترجمه از Version Revised Standard). این سه قسمت از زره بیانگر اجزای حفاظت شما است که به هنگام پذیرفتن عیسی مسیح مهیا می‌شود و به شما فرمان داده شده که در آن مصمم و محکم بایستید. فعل به کار رفته در نسخه یونانی یعنی «کرده‌اید» بدین موضوع اشاره دارد که عملی که آن فعل بر آن دلالت دارد قبل از اینکه ما بایستیم به انجام رسیده است. و چنین امری برای آماده سازی یک سرباز بسیار منطقی می‌نماید یعنی او پیش از اینکه محکم بایستد کمر بند، زره و کفش را به تن می‌کند. همان گونه هم ما پس از اینکه عیسی مسیح را پوشیدیم باید اسلحه کامل خدا را به تن کنیم.

کمر بند راستی: عیسی گفت «من راستی هستم» (یوحنا ۱۴:۶). از آنجایی که مسیح در شما ساکن است، در واقع حقیقت در شما است. با این حال تداوم در انتخاب راستی همیشه سهل نیست. کمر بند راستی شما (که دیگر قسمت‌های زره شما را در جای خود قرار می‌دهد) همواره تحت حمله است. اگر او بتواند شما را در این مورد یعنی راستی ناتوان سازد، هدفی بی‌دردسر برای دیگر حملات او خواهید بود.

شما با ایجاد رابطه بین اعمالتان با حقیقت کلام خدا، در راستی استوار خواهید شد. اگر فکری به ذهن شما خطور می‌کند که با حقیقت خدا سازگار نیست، آن را از خود برانید. اگر موقعیتی برای شما ایجاد شود که چیزی بگویید یا کاری انجام دهید که حقیقت را در خطر بیندازد یا که با حقیقت در تضاد باشد از آن اجتناب ورزید. این قاعده ساده اخلاقی را در پیش گیرید: اگر این عمل مطابق راستی باشد پس آن را انجام خواهیم داد، و اگر مطابق راستی نباشد مرا از آن دور نما.

اگر بیاموزید که هر روز با حقیقت زندگی کنید، با عشق به حقیقت رشد خواهید کرد، زیرا چیزی ندارید که آن را پنهان کنید. هرگز نباید چیزی را از خدا یا هر شخص دیگر مخفی نمایید. هر چه که انجام می‌دهید آشکار باشد. علاوه بر این، هنگامی که شما در حقیقت زندگی می‌کنید، دروغهای شیطان، پدر دروغگویان، را از خود دور می‌سازید (یوحنا ۸:۴۴). به خاطر داشته باشید که اگر شیطان شما را به باور دروغ فریب دهد می‌تواند بر زندگی شما در آن زمینه تسلط یابد.

عیسی چنین دعا کرد: «درخواست من این نیست که آنها را از این دنیا ببری، بلکه می‌خواهم از آن شرور حفظشان کنی» (یوحنا ۱۷: ۱۵). چگونه؟ «آنان را در حقیقت تقدیش کن، کلام تو حقیقت است» (آیه ۱۷). شما تنها با مکاشفه خدا می‌توانید دروغهای شیطان را از خود برانید، و نه با خردگرایی انسانی.

زره پارسایی: وقتی شما به هنگام نجات مسیح را می‌پوشید در واقع در حضور خدای قدوس پارسا شمرده می‌شوید. و این پارسایی از شما نیست بلکه از مسیح است (اول قرنتیان ۱: ۳۰، فیلیپیان ۳۹: ۸). از این رو هرگاه شیطان شما را تحت فشار قرار دهد و بگوید: «شما آنقدر خوب نیستید که بتوان شما را مسیحی نام نهاد»، می‌توانید با عبارت پولس پاسخ او را بدهید: «کیست که برگزیدگان خدا را متهم کند؟ خداست که آنها را پارسا می‌شمارد!» (رومیان ۸: ۳۳). پارسایی شما در مسیح، در واقع مصونیت شما در برابر اتهاماتی شیطان است، اتهامهایی که ارزش ما را در نظر خدای قدوس زیر سؤال می‌برد.

اگر چه ما به خاطر مقام پارسایی خود در مسیح وجد می‌نماییم، ولی نسبت به اعمال نادرست خود در زمانی که جدای از خدا فکر می‌کنیم، سخن می‌گوییم و یا کاری انجام می‌دهیم، واقف هستیم. ما مقدسانی هستیم که گاهی مرتکب گناه می‌شویم، ثابت ایستادن در پارسایی، مستلزم شناخت و به کارگیری اصول اعتراف است. درمانی که خدا برای گناه تدارک دیده، در اول یوحنا ۱: ۹ بیان شده است: «اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او که امین و عادل است، گناهان ما را می‌آمرزد و از هر ناراستی پاکمان می‌سازد (اول یوحنا ۱: ۹). اعتراف موضوعی است که با اظهار تأسف و طلب بخشایش تفاوت دارد. اعتراف کردن (homologeo) به معنای پذیرفتن یا موافقت کردن است. فرض کنید پدری فرزندش را درحالی که سنگی به سوی یک اتومبیل پرتاب می‌کند مشاهده می‌کند. پدر می‌گوید: «تو به سمت آن اتومبیل سنگی پرتاب کردی و این کار اشتباهی است». اگر پسر تنها بگوید «متأسفم پدر» آیا واقعاً اعتراف کرده است؟ شاید این جمله را نیز به زبان آورد «لطفاً مرا ببخش پدر»، اما آیا او هنوز هم به طور واقعی اعتراف کرده است؟ نه، او تا هنگامی که با پدرش موافقت نکند و نگوید «من سنگی به سمت اتومبیل پرتاب نمودم و اشتباه کردم» اعتراف واقعی را انجام نداده است.

هنگامی که شما گناه می‌کنید ممکن است احساس تأسف بکنید، اما احساس تأسف یا حتی اظهار تأسف، اعتراف محسوب نمی‌شود. شما هنگامی اعتراف می‌کنید که آنچه که خدا درباره آن گناه می‌گوید را به زبان آورید: «اجازه دادم از افکار شهوانی لذت ببرم.» (امروز صبح با همسر رفتار خصمانه‌ای داشتم و این کارم اشتباه بود)، «غرور مرا ترغیب کرد تا به دنبال آن جاه و مقام باشم ولی نباید غرور جایی در زندگی من داشته باشد.»

شیطان تا جایی که بتواند اعتراف را برای شما دشوار خواهد ساخت. او سعی خواهد کرد تا شما را متقاعد سازد که برای اعتراف بسیار دیر شده است، و خدا نام شما را از دفتر حیات پاک کرده است. این یکی دیگر از

دروغهای بزرگ شیطان است. شما در مسیح هستید و بخشیده شده‌اید. شما در مسیح پارسایی خدا هستید (دوم قرنیتان ۵:۲۱)، و او هرگز شما را ترک نخواهد کرد.

هنگامی که گناه می‌کنید، ارتباط شما با خدا و سرنوشت ابدی شما به خطر نمی‌افتد، بلکه پیروزی روزانه شما به خطر خواهد افتاد. اعتراف به گناه راه را برای تحقق پرتی پارسایی در زندگی روزانه شما هموار خواهد کرد. ما باید مانند پولس باشیم، و مانند او چنین بگوییم: «از این رو، سخت می‌کوشم تا سست به خدا و مردم با وجدانی پاک زندگی کنم» (اعمال ۱۶:۲۴).

کفش صلح: شما با پذیرفتن مسیح به عقد شاهزاده صلح در آمده‌اید. اکنون میان شما و خدا به واسطه مسیح صلح برقرار شده است (رومیان ۱:۵). اما باید صلح مسیح بر قلب شما حکمفرما باشد، و این امر هنگامی تحقق می‌یابد که بگذارید کلام مسیح کاملاً در شما ساکن شود (کولسیان ۳:۱۶).

هنگامی که شما برای دیگر ایمانداران منشاء صلح و سلامتی هستید، کفش صلح برای شما همچون حفاظی در برابر نقشه‌های تفرقه‌انگیز شریر عمل خواهد کرد. میانجیان صلح با کمک در ایجاد همدلی و صلح موجب اتحاد در بین ایمانداران می‌شوند. بسیاری از مسیحیان به تعلیمی مشترک به عنوان مبانی همدلی و اتحاد نیاز دارند. و به راستی اگر همه به یک چیز فکر نکنیم و همه به یک چیز معتقد نباشیم، به جای اینکه صلح و سلامتی در بین ما حاکم باشد، تنش و اختلاف پدیدار خواهد شد. اما تعلیم مشترک مبانی همدلی نیست، بلکه مبانی همدلی میراث مشترک است. ما همه فرزندان خدا هستیم و همین کافی است که ما را در صلح متحد سازد. اگر برای پذیرفتن شخصی آنقدر منتظر بمانید تا بر هر جنبه از تعلیم او به طور کامل توافق حاصل نمایید، پس شما تنهاترین مسیحی روی زمین خواهید بود. به جای اینکه اینقدر بر اتحاد ذهن اصرار ورزید، بهتر آن است که با در دست گرفتن ابتکار عمل و ایجاد همدلی در روابطتان، یگانگی روح را حفظ نمایید (متی ۹:۵، افسسیان ۴:۳). در رومیان ۱۶:۲۰ به ما چنین وعده داده شده است: «خدای صلح و سلامت به زودی شیطان را زیر پاهای شما که خواهد کرد».

اجزای دیگر تن پوش

پولس سه قسمت دیگر نیز برای اسلحه کاملی که ما باید در برگیریم تا خود را از حملات شیطان محفوظ نگه داریم ذکر می‌کند: سپر ایمان، کلاهخود نجات، و شمشیر روح که کلام خدا است. با مقامی که در مسیح داریم سه قسمت اول این اسلحه در ما شکل گرفته است؛ و سه قسمت دیگر به ما کمک می‌کنند تا به پیروزی در این نبرد ادامه دهیم.

سپر ایمان: برخلاف برداشت عموم از ایمان، ایمان یک مسأله اسرارآمیز نیست. ایمان کتاب مقدسی تنها ایمان به آن چیزی است که شما درباره خدا و کلامش می‌دانید. هرچه درباره خدا و کلامش بیشتر بدانید، ایمانی افزون‌تر خواهید داشت. و هر چه کمتر بدانید، سپر شما کوچکتر بوده، و آسان‌تر در تیررس تیرهای آتشین شیطان قرار خواهید گرفت. اگر می‌خواهید که سپر ایمانتان بزرگ بوده از شما حفاظت کند، باید شناخت شما از خدا و کلامش بیشتر باشد (رومیان ۱۰:۱۷).

تیرهای آتشین شیطان چیزی نیست جز دروغهای پنهان، سرزنشهای سوزش‌آور و وسوسه‌های پرشور که افکار ما را زیر هجوم حملات خود می‌برند. هنگامی که یک فکر فریبنده، سرزنش و یا وسوسه‌ای به ذهن شما رخنه می‌کند، با حقایقی که درباره خدا و کلام او می‌دانید رودرو در برابر آنها بایستید. عیسی مسیح چگونه تیرهای وسوسه شیطان را منهدم ساخت؟ با سپر دفاعی کلام خدا. هرگاه که شما آیه‌ای از کتاب مقدس را حفظ می‌کنید، به موعظه گوش می‌دهید، یا در مطالعه گروهی کتاب مقدس شرکت می‌کنید، در واقع شناخت خود را از خدا افزون‌تر کرده و سپر ایمان خود را بزرگتر می‌سازید.

کلاهخود نجات: اگر در سپر ایمان شما روزنه‌ای کوچک پدید آمده باشد و پیروزی روزانه شما کمی برایتان مبهم باشد، مطمئن باشید که کلاهخود نجات پیروزی ابدی شما را تضمین می‌کند. در استعاره اسلحه، کلاهخود پوششی را برای حیاتی‌ترین قسمت بدن شما تأمین می‌کند و آن فکر شما است، جایی که شکست و پیروزی جنگهای روحانی در آن رخ می‌دهد. همچنانکه هر روز با دنیا، جسم و شریر در نبرد هستید، پابرجا ایستاده و بدانید که نجات شما با شکست و موفقیت شما در جنگ روحانی از دست نرفته و بدست نخواهد آمد؛ بلکه نجات شما تا به ابد در مالکیت شما قرار دارد، شما فرزند خدا هستید، و هیچ چیز شما را از محبت مسیح جدا نخواهد ساخت (رومیان ۸:۳۵).

اشخاصی که از جنگ روحانی رنج می‌برند بیشتر تمایل دارند که نجاتشان را زیر سؤال برده و به هویت خود در مسیح شک نمایند. شاید شیطان در پیروزی روزانه شما وقفه ایجاد کند، اما او نمی‌تواند مقام شما را در مسیح زایل سازد. با اینحال اگر او شما را متقاعد کند که در مسیح نیستید، پس همانگونه نیز خواهید زیست، اگر چه شما در مسیح مصون از هر حمله‌ای باشید.

یک جنگجوی مسیحی کلاهخود نجات را بر سر می‌کند، به طوری که او پذیرنده و مالک نجات شده و در پیروزی سر خود یعنی عیسی مسیح زره‌پوش می‌شود. شیطان رئیس این دنیا است، و تمام دنیا تحت قدرت اوست (یوحنا ۱۲:۳۱، اول یوحنا ۵:۱۹). از اینرو تا هنگامی که در بدنهای جسمانی خود ساکن هستیم، در قلمرو او بسر می‌بریم. اما از آنجایی که ما به سر یعنی عیسی مسیح پیوسته‌ایم، شریر هیچ حق مشروعی بر ما ندارد

زیرا مسیح ما را از «قدرت تاریکی رهانیده و به پادشاهی پسر عزیزش منتقل ساخته است» (کولسیان ۱:۱۳). کلاهخودِ مقامِ ما در مسیح ما را از پیروزی نهایی بر شیطان مطمئن می‌سازد.

شمشیر روح: کلام خدا تنها سلاح تهاجمی در فهرست اجزای این اسلحه به شمار می‌آید. از آنجایی که پولس در افسسیان ۱۷:۶ برای واژه «کلمه» به جای logos از rhema استفاده کرده است، من معتقدم که منظور پولس کلمه گفته شده خدا است و نه کلمه خدا که در عیسی مجسم شده است. ما باید با اعلام حقیقت خدا با صدای بلند از خود در برابر شریر دفاع کنیم.

چرا اینقدر مهم است که علاوه بر ایمان به کلام خدا و تفکر درباره آن کلام را به زبان بیاوریم؟ زیرا شیطان یک مخلوق است، و او به طور کامل از افکار شما آگاهی ندارد. او با مشاهده شما می‌تواند به خوبی بگوید که درباره چه تفکر می‌کنید، درست همانطوری که یک دانشجوی رفتارشناسی می‌تواند چنین کاری بکند. اما تا هنگامی که کاری انجام نداده‌اید او نمی‌داند که قصد انجام چه کاری را دارید. او می‌تواند افکاری را وارد ذهنتان کند، و او با عکس‌العمل شما خواهد دانست که آیا دروغهایش خریدار دارد یا نه.

در این کتاب من تلاش می‌کنم تا با کلمات بر ذهن شما تأثیر بگذارم. اما نمی‌توانم افکارتان را بخوانم. به همین نحو شیطان هم می‌تواند با وارد کردن افکار به ذهنتان، شما را تحت تأثیر قرار دهد، اما او نمی‌تواند افکار شما را بخواند. اگر قصد دارید، در برابر شیطان مقاومت کنید، باید در ظاهر نیز این کار را نشان دهید تا اینکه او فکر شما را فهمیده و پا به فرار بگذارد.

دو تصور بسیار رایج در مورد شیطان این است که او فکر ما را می‌داند و از آینده اطلاع دارد. هر عمل جادویی بر این موضوع مدعی است که فکر انسان را می‌داند (یا بر آن تأثیر می‌گذارد) یا آینده را پیش بینی می‌کند. اما تنها خدا بر افکار و نیت ذهن شما واقف است، و تنها او از آینده آگاه است.

شما می‌توانید با ذهن و روح خود با خدا ارتباط برقرار کنید، زیرا او افکار و نیت دل شما را می‌داند (عبرانیان ۴:۱۲). ارتباط ناگفته شما با خدا ارتباطی مقدس و روحانی است و شیطان نمی‌تواند حرفهای شما را بشنود. اما با تمام این اوصاف اگر تنها به شیطان بگویید که ذهنتان را ترک کند، او چنین کاری نخواهد کرد زیرا نمی‌تواند صدای شما را بشنود. «شما باید با صدای بلند شیطان را از خود دور سازید.» اما خبر خوش این است که بیشتر حملات شیطان یا در شب رخ می‌دهد یا به هنگامی که تنها هستید، از این رو هنگامی که در حضور اشخاص دیگر با صدای بلند به شیطان دستور می‌دهید که شما را ترک کند، چندان توفیقی حاصل نخواهد شد. با اینحال، شاید به مواقعی هم نیاز دارید که در جماعت در برابر دشمن بایستید، که مستلزم آن است که با زبان خود اعتراف کنید که عیسی خداوند است (رومیان ۱۰:۹).

در زندگی من هیچ گاه ترس موضوع مهمی نبوده است، اما یک شب بدون هیچ دلیل خاصی هراسان از خواب پریدم. پوستم از ترس جمع شده بود و می‌دانستم که این حالت حمله‌ای از سوی شیطان است. من علاج آن را در رساله یعقوب دیدم و بدون اینکه سرم را از روی بالش بلند کنم، آن راه علاج را که دو مرحله داشت به کار بردم: «پس تسلیم خدا باشید. در برابر ابلیس ایستادگی کنید، که از شما خواهد گریخت» (۷:۴). در درون قلبم و بدور از شنود شیطان با دعایم از خدا اطاعت کردم: «ای خداوند عیسی، اکنون من به حاکمیت فیض تو بر زندگیم اعتراف می‌کنم، تو خدای من هستی.» سپس با گفتن یک کلمه با شیطان مقابله کردم یعنی «عیسی» و ترس کاملاً و به یکباره از وجودم رخت بر بست. و در کمال آرامش به خواب رفتم.

یکبار هم خود را برای موعظه در کلیسا درباره نجات و بشارت آماده می‌کردم قصد داشتم در آن موعظه برخی از ترفندهای شیطان را در این مورد فاش کنم. آن روز صبح از خواب بیدار شدم و قبل از اینکه همسر و فرزندانم بیدار شوند، دوش گرفتم. هنگامی که از زیر دوش بیرون آمدم علایم ناآشنایی را دیدم که از بخار آب روی آئینه نقش بسته بود. من که چنین کاری نکرده بودم. جان، هیدی و کارل هم هنوز خواب بودند، پس کار آنها هم نبود. آئینه را پاک کردم و حدس زدم که تیرهایی به سوی من پرتاب می‌شود تا مرا از پیغام دادن در کلیسا منصرف کند.

سپس به طبقه پایین آمدن تا به تنهایی صبحانه‌ام را بخورم، و همانطور که در آشپزخانه نشسته بودم ناگهان دردی خفیف در دستهایم حس کردم که باعث شد به خود بلرزم. به دستهایم نگاه کردم و دیدم که دو تا رد گاز گرفتگی بسیار کوچک در دستم پدیدار شده بود. با صدای بلند به نیروی شریری که به من حمله‌ور شده بود گفتم: «آیا این بهترین ضربه‌ات بود؟ آیا گمان می‌کنی که آن علایم روی آئینه و این گازگرفتگی کوچک امروز مانع پیغام دادن من در کلیسا خواهد شد؟ از اینجا دور شو.» سپس مزاحمت رفع شد و در کلیسا بدون هیچ مشکلی پیغام به گوش ایمانداران رسید.

قدرت جسمانی در مبارزه روحانی موفقیت به همراه نمی‌آورد (دوم قرنیتان ۴:۱۰)؛ بلکه قدرت خداوند عیسی است که روح شریر را وادار به فرار می‌سازد. و این قدرت در به زبان آوردن کلام خدا است.

قدرت محافظت کننده دعا

مادر یکی از دانشجویانم به نام جیم، غیب‌گو بود. یکبار او به جیم گفت: «جیم آیا تا به حال برایم دعا کرده‌ای؟»

«البته مامان»

او با اصرار گفت «خوب، این کار را نکن چون مزاحم هاله من می شوی»

من می گویم که به دعایتان ادامه دهید! ما هرگز به طور کامل به تأثیرات دعایمان واقف نیستیم. اما می دانیم که خدا دعایمان را به عنوان قسمتی از استراتژی خود برای برقراری پادشاهی اش منظور خواهد کرد.

یکی از شگفت آورترین نجاتهایی که من شاهد آن بودم نجات مردی بود که کاهن اعظم شیطان پرستان بود. او شش ماه پس از اینکه آزاد شد، در کلیسای ما شهادت نجات خود را اعلام کرد. در پایان شهادتش از او پرسیدم: «براساس تجربه ای که در آن سوی جبهه داشتی، بگو که اولین خط دفاعی مسیحی در برابر تأثیر شیطان چیست؟» او با قوت پاسخ داد: «دعا، و هنگامی که شما دعا می کنید، پاسخ دعایتان را حتماً می یابید و دعای مشتاقانه مانعی است برای اعمال شیطان که هیچ چیز دیگر نمی تواند چنین عمل کند.»

دعا چیست؟ دعا ارتباطی است با خدا که توسط آن ما اعتماد خود را نسبت به او ابراز می داریم. خدا می داند که در نبرد با نیروهای تاریکی به چه چیزی نیاز داریم، و او آنقدر برای رفع نیازهایمان آماده است که قبل از اینکه ما بطلبیم نیازهای ما را برآورده می سازد. اما تا هنگامی که اعتماد خود را به او در دعا ابراز نکنیم، خداوند عمل نخواهد کرد. ما در دعا می گوئیم «تو خداوند نه من، تو می دانی که چه چیز خوب است و من نمی دانم، من به تو نمی گویم که چه کاری انجام بدهی بلکه من فقط می طلبم. من وابستگی خود را نسبت به تو اعلام می دارم.» دعاهایمان راهی به سوی خداوند می گشایند تا او برای ما عمل کند.

پولس در افسسیان باب ۶ به ما تعلیم می دهد تا اسلحه ای را که خدا مهیا ساخته در بر گیریم، سپس او در آیه

۱۸

چنین می نویسد: «در همه وقت، با همه نوع دعا و تمنا، در روح دعا کنید و برای همین بیدار و هوشیار باشید و پیوسته با پایداری برای همه مقدسان دعا کنید.» من قصد ندارم که منظور پولس را از در روح دعا کردن شرح دهم، اما می دانم که دعای در روح راهی است که خدا آن را مهیا کرده است تا به هنگامی که نمی دانیم چگونه دعا کنیم او در دعا کردن به ما کمک کند: «و روح نیز در ضعف ما به یاری مان می آید، زیرا نمی دانیم چگونه باید دعا کنیم. اما روح با ناله هایی بیان نشدنی، برای ما شفاعت می کند» (رومیان ۸: ۲۶). عبارت «به یاری می آید» (suna ntilam bano) در این آیه به زیبایی توصیف می کند که روح القدس به سوی ما می آید تا ما را بالا برده و به سلامت به نیمه دیگر برساند. دعای در روح به ما کمک می کند تا بر روی شکافهای نیاز که نمی دانیم چگونه از روی آنها عبور کنیم، پلی بسازیم.

دعا برای یافتن دید روحانی

نیازهای مختلف و خاصی وجود دارند که ما باید آنها را اهدافی برای دعا کردن در جنگ روحانی برشماریم. یکی از این نیازها رهایی از نوعی کوری است که شیطان برایمانداران تحمیل می‌کند (دوم قرن‌تیان ۴:۴۳). مردم نمی‌توانند به سوی مسیح بیایند، مگر اینکه چشمان روح آنها گشوده شود. تئودوراپ چنین می‌نویسد: «اگر شیطان مردان و زنان را کور کرده و در بند کشیده است، پس ما چگونه می‌توانیم به نجات جانها کمک کنیم؟ و این درست جایی است که من و شما وارد صحنه می‌شویم. ضایع کردن نقاط قوت یک زورآور دقیقاً آزادی کسانی را به دنبال دارد که توسط شیطان کور شده و به بند کشیده شده‌اند... و در اینجا است که ارزش دعا شناخته می‌شود.»

دعا نخستین اسلحه در مبارزه با کوری روحانی است. یوحنا ی رسول چنین نوشته است: «این است اطمینانی که در حضور او داریم که هرگاه چیزی بر طبق اراده وی درخواست کنیم، ما را می‌شنود. و اگر می‌دانیم که هر آنچه از او درخواست کنیم ما را می‌شنود، پس اطمینان داریم که آنچه از او خواسته‌ایم، دریافت کرده‌ایم» (اول یوحنا ۵: ۱۴). سپس او بلافاصله از ایمانداران دعوت می‌کند تا این اصل را به کار گیرند، یعنی از خدا بخواهند که به ایمانداران حیات بخشد (آیه ۱۶). استرتری انجیلی ما باید دعایی مقتدر را دربرداشته باشد تا اینکه نور خدا، کوری شیطان را بشکافد.

همچنین لازم است که مانند آنچه پولس در افسسیان ۱: ۱۹۱۸ بیان کرد دعا کنیم. او گفت تا چشمان ایمانداران روشن گشته به قدرت، اقتدار و حفاظت روحانی‌ای که میراث ما در مسیح است واقف باشند تا زمانی که شیطان بتواند مقام و اقتدار ما را در مسیح بر ما تیره و تار گرداند، می‌تواند رشد ما را متوقف ساخته و شهادت و خدمت‌مان را بی‌اثر سازد. لازم است که پیوسته برای یکدیگر دعا کنیم تا غبار دروغهای شیطان زدوده شود و دیدگاهمان نسبت به قلمرو روحانی شفافتر شود.

به بند کشیدن مرد نیرومند

هدف دیگر در دعای مقتدر شخص نیرومند است که در متی ۲۹:۱۲ ذکر شده است. عیسی در مورد شیطان و دیوهایش گفت: «چگونه کسی می‌تواند به خانه مردی نیرومند درآید و اموالش را غارت کند، مگر این که نخست آن مرد را ببندد؟» منظور او این بود که شما نمی‌توانید مردم را از بندهای کوری روحانی یا تأثیر شریر مصون نگه دارید، مگر اینکه ابتدا بر اسیر کننده آنها غلبه کنید. قدرت شیطان درهم کوبیده شده است، اما او از هر چیزی که فکر کند می‌تواند آن را تصاحب کند، به راحتی نمی‌گذرد، مگر این که اقتداری را که خداوند عیسی مسیح به ما عطا کرده اعمال کنیم.

هنگامی که ما دعا می‌کنیم نباید سعی نماییم که خداوندرا قانع کنیم که در خدمتمان، او به ما ملحق شود؛ زیرا دعا عملی است که در آن ما به خدمت خداوند ملحق می‌شویم. ما با ایمان صاحب قدرتی می‌شویم که به طور قانونی متعلق به خدا است، و ما آنقدر صبر از خود نشان می‌دهیم تا شیطان ما را رها کند. شیطان آنقدر این اشخاص را در بند خود نگاه می‌دارد تا اینکه ما براساس اقتدارمان در مسیح، آزادی آنها را بطلبیم. و تا هنگامی که شیطان در بند دعا است، باید به فکر راه گریزی باشد.

سی.فرد دیکیسون در کتاب «دیوزدگی و مسیحی» پیشنهادهای گوناگون و ارزشمندی درباره دعا برای اشخاصی که تحت آزار و اذیت دیوها هستند ارائه می‌کند:

- ۱- دعا کنید که ارتباط و کمک دیوها از دیگر دیوها و شیطان منقطع شود.
- ۲- دعا کنید تا دیوها در تملک شخص آشفته و ضعیف شوند.
- ۳- دعا کنید تا شخص در ایمانش قوی گشته و به مقام خود در مسیح پی ببرد و به کلام خدا توکل داشته و از آن اطاعت نماید.
- ۴- دعا کنید تا شخص قادر شود افکارش را از احساسات و افکار شیطانی تمیز دهد.
- ۵- دعا کنید تا شخص از حضور دیوهای شریر آگاه بوده و آشفته نشود بلکه مشتاقانه به دنبال مشورت و کمک الهی باشد.
- ۶- دعا کنید تا خدا فرزندش را محافظت و هدایت کرده و نیروهای فرشتگانش را برای باطل کردن تمام نقشه‌های دشمن اعزام کند.

سالها پیش یک تجربه شخصی اهمیت قدرت دعا را در رفتار با اشخاصی که در چنگال مرد نیرومند هستند، برایم روشن ساخت. در آن زمان من جزء کارکنان کلیسای بزرگی بودم. روزی برای صرف ناهار از کلیسا بیرون رفته بودم. هنگام بازگشت مشاهده کردم که منشیها و مسئولان کلیسایمان در سالنی نزدیک به دفتر کلیسا مشغول قهوه خوردن و گپ زدن هستند. در انتهای دیگر سالن مردی بیست و چند ساله ایستاده بود که برایم کاملاً غریبه می‌آمد. او کنار تخته سیاه ایستاده بود و لغات ریزی را روی تخته می‌نوشت و سپس آنها را پاک می‌کرد. از همکارانم پرسیدم «او کیست؟»

«ما نمی‌دانیم، او خودش وارد اینجا شد.»

من با حیرت از اینکه کسی به او خوشامد نگفته بود به سویش رفتم و گفتم «سلام اسم من نیل است، آیا می‌توانم کمکتان کنم؟»

او همانطور که گچ را پایین می گذاشت با سردی گفت: «اوه، نمی دانم.» قیافه اش طوری بود که گویی از مصرف بیش از حد مواد مخدر مغزش دیگر کار نمی کند، از این رو تصمیم گرفتم او را خارج از کلیسا برده برای لحظاتی با او صحبت کنم بعد فهمیدم که اسمش بیل است و در کارواشی در همان حوالی مشغول به کار است. من از او دعوت کردم که به کلیسا بیاید. پس از یک ساعت گفتگو از هم جدا شدیم.

دو روز بعد بیل دوباره بازگشت و کمی بیشتر با هم صحبت کردیم. سپس دو هفته بعد در یک عصر یکشنبه من در دفتر کارم بودم و خود را برای جلسه عصر آماده می کردم که آیفون دفترم زنگ زد: «شخص جوانی به نام بیل می خواهند شما را ببینند.» من جواب دادم: «به او بگویید که می تواند بیاید.»

من واقعاً وقت زیادی نداشتم که صرف گپ زدنیهای بیهوده کنم، اما نگران بیل بودم پس چنین شروع کردم: «از اینکه تو اینجایی خیلی خوشحالم بیل، می توانم یک سؤال شخصی از تو بکنم؟» بیل تعجب کرد. بعد گفتم: «آیا تاکنون به مسیح توکل کرده ای تا سرور و نجات دهنده تو باشد؟»

«نه»

«آیا می خواهی چنین کاری بکنی»

بیل با لحنی غمگین جواب داد: «نمی دانم بیل»

من یک مقاله راجع به نجات از کشوی میز بیرون آوردم و برای او خواندم. «آیا چیزی از این فهمیدی بیل؟»

«بله»

«آیا مایلی که اکنون مسیح نجات دهنده تو باشد؟»

من یک دعای ساده که مانند یک تعهد است را برایت می خوانم، و تو هر عبارت را پس از من تکرار کن، خوب؟»

«خوب»

من شروع کردم «خداوند عیسی، من به تو نیاز دارم»

بیل شروع به تکرار آن عبارت کرد «خ \$ خ \$ د د ا...»، سپس دهانش کاملاً بسته شد. من متوجه شدم که به قلمرو قدرتهای شیطانی هجوم برده ام، و آنها هم نمی خواستند که از وجود بیل بیرون بروند.

سرانجام به بیل گفتم: «برای تصاحب ذهن تو نبردی شکل گرفته است، می خواهم قسمتی از کتاب مقدس را بخوانم، و سپس قصد دارم که با صدای بلند برایت دعا کنم، به محض اینکه توانستی تنها به عیسی بگو که به چه ایمان داری.» چشمهایش هم تصدیق می کرد که نبرد دارد شدت می یابد.

سپس قسمتی از کتاب مقدس را خواندم و پس از آن هم با صدای بلند دعا کردم، هر دعایی که به نظرم شیطان را به بند کشیده و بیل را آزاد می‌سازد. من هنوز در مبارزه با قدرتهای شرارت بسیار تازه‌کار و بی‌تجربه بودم، و این کارم تا حدی آب درهاون کوبیدن بود.

پس از گذشت تقریباً پانزده دقیقه از خواندن کتاب مقدس و دعا کردن، ناگهان بیل غرشی کرد و گفت: «خداوند عیسی من به تو نیاز دارم». سپس روی صندلی پشت سرش افتاد، گویی که ده راند با قهرمان سنگین وزن جهان مبارزه کرده باشد. او با چشمانی وحشت‌زده به من نگاه کرد و گفت «آزاد شدم». من هرگز کلمه «آزادی» را برای او به کار نبردم و این عبارتی بود که او به زبان آورد «آزاد شدم». اما سرانجام او آزاد شده بود و از آن آگاه بود.

درک ماهیت روحانی دنیای ما باید تأثیر عمیقی بر استراتژیهای انجیلی شما داشته باشد. ما اغلب خوبیهای مسیحیت را برای بی‌ایمانان اعلام می‌کنیم. درست مانند کسی که بیرون زندانی ایستاده باشد و خوبیهای دنیای بیرون را به زندانیان اعلام کند. اما تا هنگامی که شخصی بر نگهبانان زندان غلبه نکند زندانیان چگونه می‌توانند آزادی که ما از آن سخن می‌گوییم تجربه کنند؟ ما باید بیاموزیم که قبل از این که قادر باشیم زندانیان مرد نیرومند را نجات دهیم، ابتدا باید او را به بند بکشیم.

خدا نه تنها شما را به هر چه که برای دفاع از حملات مرد نیرومند نیاز دارید، مجهز کرده، بلکه شما را تجهیز نموده و به شما قدرت داده تا به دنبال زندگی کسانی باشید که در چنگال شریر گرفتار شده‌اند و آنها را نجات دهید. در اسلحه‌ای که خدا برای شما مهیا کرده راسخ بایستید و در اقتدار مسیح گام برداشته و خانه مرد نیرومند را برای خدا تصرف کنید.

فصل ششم

مقابله با شریر در شخص

در فصل پیش از کاهن اعظم شیطان پرستی صح بت کردم که مسیح را ملاقات کرد و از اسارت حیرت‌انگیز تاریکی آزاد شد. روزی دوست دختر او به من تلفن زد و گفت برای هری چه اتفاقی افتاد؟ او که اوایلین نام داشت به من گفت که او بارها هری را مجبور کرده بود تا از شیطان پرستی دست بکشد، اما هرگز انتظار چنین تحولی را در او نداشت.

من در جواب به او گفتم: «خوشحال خواهم شد که در کنار هم بنشینیم و در این مورد با هم به گفتگو بپردازیم.» سپس قرار گذاشتیم که در دفترم با هم ملاقات کنیم.

هنگامی که اوایلین داخل شد، اضطراب تمام وجودم را فرا گرفت، چرا که نه تنها او با خود سرگذشتی از دوستی و رفاقت با یک کاهن اعظم شیطان پرست همراه داشت، بلکه لباس زننده و وسوسه‌انگیزی نیز به تن کرده بود. در نتیجه تصمیم گرفتم فاصله متعارف را حفظ کنم و با احتیاط کامل کارم را انجام دهم.

او شروع به صحبت درباره خودش کرد، و اشاره کرد که یک مسیحی بوده است، اما من شک داشتم. برحسب اتفاق من دو سؤال درباره سرنوشت ابدی او در گفتگویمان عنوان کردم. همانگونه که حدس می‌زدم! جوابهایش می‌خواست او را پارسا بنمایاند. سپس پی بردم که با شخصی فریب خورده سروکار دارم. او در ادامه صحبت‌هایش گفت: «وقتی من و هری همدیگر را دیدیم، به کلیسای کاتولیک می‌رفتیم و یک زن در آنجا با هری صحبت می‌کرد.»

من پرسیدم: «منظورت این است که یک راهبه به هری مشورت می‌داد؟»

«نه او از طریق من با هری صحبت می‌کرد.»

ناگهان موضوع برایم روشن شد. «منظورت این است که شخصی از درون تو با استفاده از صدای تو با هری ارتباط برقرار می‌کرد و آن شخص یک زن بود.»

اوایلین سرش را تکان داد. «نه تنها او یک زن بود بلکه اهل ایرلند هم بود.»

«اوایلین کتاب مقدس به ما می‌گوید که روحهای مختلف را آزمایش کنیم آیا تاکنون این روح را آزمایش

کرده‌ای؟»

«نه دلیلی نداشت.»

«آیا مایلی که این روح را آزمایش کنی؟»

«البته»

و در آن قسمت از گفتگویمان لحظه‌ای فرا رسید که می‌بایست در خدمتم با آن دیو به گفتگو پردازم. و به او فرمان دهم که از طریق اوایلین با من صحبت کند. اما غالباً این نوع روش منجر به نبردی جدی می‌شود که در آن نقش فرد هر چه بیشتر کمرنگتر می‌شود حتی گاهی اوقات هنگامی که با روح بدی که در اشخاص است مقابله می‌کنم، آن اشخاص دچار فراموشی می‌شوند و آنچه که برایشان رخ داده را به یاد نمی‌آورند. من آموخته‌ام که در طول چنین رویارویی‌هایی آنچه که شخص انجام می‌دهد بسیار مهمتر از آن کاری است که من انجام می‌دهم. او خود باید این مسئولیت را بپذیرد که از طریقه‌های شیطان رویگردان شود و در برابر او به مقاومت پردازد و شخصاً حقیقت مسیح را در آغوش گیرد. من از اوایلین خواستم تا نسبت به آنچه که برایش رخ می‌دهد هوشیار باشد.

من چنین دعا کردم «ای روح، من در نام عیسی مسیح تو را وادار به سکوت می‌کنم، مگر به فرمان من صحبت کنی، حال در نام مسیح خود را به ذهن اوایلین شناسان.» سپس از اوایلین خواستم تا آنچه را که شنید بازگو کند.

نگاه مبهوتی چهره اوایلین را دربرگرفت. «او می‌گوید که مگی مک کندال است.» در ادامه گفتگوی ما تبدیل به گفتگو میان سه شخص شد.

من خطاب به روحی که در اوایلین ساکن بود چند سؤال کردم. روحی که براساس اقتدارمان در مسیح او را مجبور به سکوت کرده بودم. آن روح با صحبت با ذهن اوایلین به سؤال من پاسخ داد. اوایلین این جملات را به وضوحی که از راه گوش می‌شنید جذب می‌کرد. سپس او که کاملاً بیدار و غرق در گفتگو بود، آن پاسخی که می‌شنید به زبان می‌آورد.

من پرسیدم «مگی مک کندال، چند سال داری؟»

«روح سن و سال ندارد.»

«برای چه آمده‌ای؟»

«تا در نبرد به مقدسان کمک کنم.»

«آیا تو بر روی سیاره زمین هم زندگی کرده‌ای؟»

«بله»

«کی مردی»

اولین جواب را چنین بازگو کرد که مگی مک کندال در سال ۱۹۷۰ در ایرلند وفات یافته است.

اگر شما کتاب مقدس را خوب بدانید، خواهید فهمید که من با یک مسیحی ایرلندی تبار به نام مگی مک کندال که به شکل روح بازگشته تا در نبرد به مقدسان کمک کند، صحبت نمی‌کردم. حکایت مسیح از مرد دولتمند و الیعازر به وضوح از این موضوع پرده برمی‌دارد که بین زندگان و مردگان شکافی بزرگ و غیرقابل گذر وجود دارد. هر کس که از زندگی به مرگ قدم گذارد دیگر نمی‌تواند بازگردد.

علاوه بر این اشعیا به قوم خدا چنین فرمان داد: «و چون ایشان به شما گویند که از اصحاب اجنه و جادوگرانی که جیک جیک و زمزم می‌کنند سؤال کنید آیا قوم از خدای خود سؤال نمایند و آیا از مردگان به جهت زندگان سؤال باید نمود. به شریعت و شهادت توجه نمایید و اگر موافق این کلام سخن نگویند پس برای ایشان روشنایی نخواهد بود» (اشعیا: ۸: ۲۰۱۹). تنها روحی که خدا حکم کرده تا برای نبرد به آن تجهیز شویم روح القدس است.

در آن قسمت در گفتگویمان من اطمینان حاصل نموده بودم که با دیوی سرو کار دارم که اولین را فریب داده است تا باور کند که برای کمک به او آمده است. سپس من با یک سؤال ادامه دادم و می‌دانستم با این سؤال هویت روح را فاش خواهم ساخت: «مگی مک کندال آیا عیسی خداوند تو است؟» اولین از جانب روح پاسخ داد، «بله».

من واقعاً گیج و مبهوت مانده بودم. آنجا روحی بود که مشخص بود از ملکوت تاریکی است و در کمال تعجب اعتراف می‌کرد که عیسی مسیح خداوند اوست! من از روحهای بسیاری نیز این سؤال را کرده بودم. برخی از آنها با عصبانیت پاسخ می‌دادند «نه!» و مابقی در جواب می‌گفتند: «بله، عیسی مسیح خداوند است.» اما وقتی آنها را با این سؤال که آیا عیسی خداوندشان است تحت فشار قرار می‌دادم، هیچیک به شکل مثبت پاسخ نمی‌دادند. یا اولین حقیقت را درباره آنچه که می‌شنید به من نمی‌گفت و یا اینکه یک جای کار اشکال داشت.

من در ادامه گفتم: «آیا عیسی مسیح جسم پوشید»

«بله»، دوباره پاسخ او مرا غافلگیر کرد.

دیگر عقلم راه به جایی نمی‌برد. من نه تنها در ساختمان کلیسا تنها بودم آن هم با یک زن جوان و غریبه و با ظاهری زننده، بلکه کاملاً مات و مبهوت بودم از اینکه آن روحی که اولین را تسخیر کرده است ادعا می‌کند که عیسی مسیح خداوندش است. سپس بدون هیچ مقدمه‌ای جلسه را خاتمه دادم و او نیز آنجا را ترک کرد. هنگامی که در خانه بودم ناگهان موضوع برایم روشن شد، من هم فریب خورده بودم! من سؤال را خطاب به روح نپرسیده بودم، بلکه از نقشی که آن روح بازی می‌کرد یعنی مگی مک کندال احتمالاً مسیحی ایرلندی‌ای

به نام مگی مک کندال وجود داشت که در دهه ۱۹۷۰ مرده بود. و روحی که در اوایلین ساکن بود نقش او را بازی می‌کرد. تا هنگامی که من از مگی مک کندال سوال می‌کردم، آن دیو آزاد بود تا همانگونه که مگی مک کندال جواب می‌داد، به من پاسخ بدهد: «بله عیسی مسیح خداوند است.» اکنون هنگامی که با روحی مواجه می‌شوم که سعی دارد نقش شخص دیگر را بازی کند که سالها پیش مرده است، من فقط این جمله را به زبان می‌آورم «این دروغ است، تو یک روح شریر هستی.» سپس اگر شخص مایل باشد او را به سوی مراحل منتهی به آزادی هدایت خواهم کرد. همچنین آموخته‌ام که چگونه از صحبت کردن به طور کامل با ارواح شریر اجتناب ورزم، و هر آنچه که آنان می‌گویند را باور ننمایم. عیسی در یوحنا ۸:۴۴ این چنین به ما هشدار می‌دهد: «...هرگاه دروغ می‌گوید از ذات خود می‌گوید چرا که دروغگو و پدر همه دروغهاست.»

قدرت شورش‌ی مهار شده است

تجربه‌ام از هری، اوایلین، و مگی مک کندال- و نمونه‌های بسیاری دیگر از تأثیر و مهار شریر- این موضوع را به تصویر می‌کشد که ما در دنیایی زیست می‌کنیم که تحت تسلط یک حاکم پلید است. در ابتدا خدا آدم و ذریت او را خلق نمود تا بر خلقت حاکم شوند. اما آدم با گناهی که مرتکب شد از مقام و قدرت محروم شد، و شیطان صاحب شورش‌ی این قدرت گردید که عیسی او را «رئیس این جهان می‌نامد (یوحنا ۱۲:۱۴۳۱:۱۶۳۰:۱۱)». شریر به هنگام وسوسه مسیح «همه حکومت‌های جهان را با تمام شوه و جلالشان» در عوض پرستش خود به او پیشنهاد کرد (متی ۴:۸). این ادعای شیطان که زمین «به من سپرده شده و به هر که بخواهم بدهم (لوقا ۴:۶) دروغ نیست. هنگامی که آدم با سقوط خود دست رد بر تخت حاکمیت بر خلقت خدا زد، شیطان قدرت را به دست گرفت. شیطان تا به هنگام واقعه صلیب به جای آدم حکومت کرد. مرگ، رستاخیز و صعود مسیح تا به ابد اقتدار قطعی را برای عیسی تضمین کرد (متی ۱۸:۲۸). دامنه این اقتدار از طریق مأموریت بزرگ مسیح تمام ایمانداران را دربر می‌گیرد، به طوری که ما امر باطل ساختن کارهای شیطان که توسط مسیح انجام شد را ادامه می‌دهیم (اول یوحنا ۳:۸).

همه ما از نظر روحانی مرده به دنیا آمده‌ایم و تحت تسلط حاکمی هستیم که پولس آن را «رئیس قدرت هوا» می‌نامد (افسیان ۲:۲). اما هنگامی که ما مسیح را می‌پذیرفتیم، خدا «ما را از قدرت تاریکی رهانیده و به پادشاهی پسر محبت عزیزش منتقل ساخته است» (کولسیان ۱:۱۳). وطن ما نیز از زمین به آسمان تغییر یافت (فیلیپیان ۳:۲۰). شیطان حاکم این دنیا است، اما او دیگر حاکم ما نیست، زیرا مسیح حاکم ما شده است.

اما تا به هنگامی که ما در زمین زندگی می‌کنیم، هنوز در قلمرو شیطان به سر می‌بریم. او سعی خواهد کرد که ما را فریب داده به ما تلقین کند که هنوز به او تعلق داریم و بدین سان بتواند بر زندگی‌مان حکومت کند. ما مانند یک بیگانه در پادشاهی دشمن، نیاز داریم که در برابر این فرمانروای مستبد، فریبکار و شریر محافظت شویم. مسیح نه تنها حفاظت در برابر شیطان، بلکه قدرت بر او را نیز برای ما مهیا ساخته است، لذا او ما را با روح راستی، روح القدس ساکن در ما، تجهیز نموده تا ما را به تمامی حقیقت راهبری کند، و به ما کمک کند تا نقشه‌های شریر را تشخیص دهیم (یوحنا ۱۶:۱۳).

اگر چه سرنوشت ابدی ما تضمین شده است و اسلحه خداوند به راحتی برای ما مهیا گردیده، ولی ما هنوز در برابر سرزنشها، وسوسه‌ها و نیرنگهای شیطان آسیب‌پذیر هستیم.

اگر در برابر اینها تسلیم شویم، تحت تأثیر خواسته‌های شیطان واقع خواهیم شد (غلاطیان ۵:۱). و اگر مدتها تحت تأثیر او بمانیم، تسلط بر خود را از دست خواهیم داد. بلکه اگر ایمانداران هم نتوانند در برابر شریر مقاومت کنند، زیر سلطه او درخواهند آمد. با اینحال «مالکیت» ما هرگز در خطر نیست. ما متعلق به خدا هستیم و شیطان نمی‌تواند به هویت اصلی ما در خدا دست یابد. اما تا هنگامی که ما در این جسم زندگی می‌کنیم، ممکن است به خود اجازه دهیم که هدفهای آسیب‌پذیری برای تیرهای آتشین او باشیم.

قدرتهایی که غیرقابل انکارند

تقریباً تمام مسیحیان انجیلی و حتی بسیاری از لیبرالها بر این عقیده اتفاق نظر دارند که شیطان یک وجود زنده است، که مسئول همه شرارتهایی است که در دنیا وجود دارد. در بسیاری از اعترافات ایمانی ما قسمتی را هم در مورد شریر هست که در آن به او به شکل یک شخصیت اشاره شده است، البته نه به این معنی که هر شخص در درون خود دارای یک روح پلید است، بلکه بدین معنی که شریر یک شخصیت واقعی است و نه نیرویی فاقد جنبه شخصی. اما هنگامی که شما درباره وجود زنده و فعال دیوها در دنیای امروز صحبت می‌کنید بسیاری از مسیحیان عصبانی می‌شوند و می‌گویند: «صبر کن ببینم، من به شریر معتقدم اما نمی‌توانم اینجور مزخرفات را قبول کنم.»

پاسخ من به این گونه افراد این است: پس به نظر شما شیطان چگونه ترویج شرارت و فریب را در سطح دنیا ادامه می‌دهد. او یک مخلوق است. او حاضر مطلق، دانای مطلق و یا قادر مطلق نیست. او نمی‌تواند در یک آن در تمام دنیا میلیونها انسان را وسوسه کرده و فریب دهد. او این کار را توسط لشکری از فرستاده‌هایش (دیوها،

ارواح پلید، فرشتگان سقوط کرده و غیره) به انجام می‌رساند، افرادی که نقشه شورش او را در سرتاسر دنیا منتشر می‌کنند.

عدم اعتقاد به اعمال شخصی دیوها (یا ترس مفرط از دیوها) دلیل دیگری است بر اختلالاتی که شیطان برای تحریف حقیقت در اذهان ما انجام می‌دهد. سی.اس. لوئیس در کتاب معروف خود «نامه‌های اسکروتیپ» چنین نوشته است: «دو اشتباه متضاد و همسان وجود دارد که می‌توانند ذریت ما را تا به محدوده شریر تنزل دهد. یکی اینکه به وجود آنها معتقد نباشیم و دیگر این است که آنها را باور داشته و احساس تمایل غیرطبیعی‌ای نسبت به آنها داشته باشیم. آنها (نیروهای شریر) از هر دو اشتباه خوشحال خواهند شد و با چنین لذتی از یک انسان ماتریالیست یا یک جادوگر ستایش خواهند کرد.»

شاید بهترین توصیف از قشون روحانی‌ای که قوم خدا را آزار می‌دهند در افسسیان ۱۲:۶ یافت شود: «زیرا که ما را کشتی گرفتن با جسم و خون نیست بلکه ما علیه قدرتها، علیه ریاستها، علیه خداوندگاران این دنیای تاریک، و علیه فوجهای ارواح شریر در جایهای آسمانی می‌جنگیم.» برخی از مسیحیان از این موضوع شگفت زده‌اند که آیا منظور از قدرتها و ریاستها که در این آیه ذکر شده است، ساختار انسانی قدرت است یا سلسله مراتبی از دیوها تحت رهبری شیطان. برخی اشارات به حاکمان و قدرتهای ذکر شده در کتاب مقدس به طور خاص قدرتهای انسانی را مد نظر قرار می‌دهد (لوقا ۱۱:۱۲، اعمال ۲۶:۴). در موارد دیگر این واژه‌ها در اشاره به قدرتهای مافوق طبیعی به کار رفته است (کولسیان ۱:۱۶، ۲:۱۵، رومیان ۸:۳۹). از متن افسسیان ۱۲:۶ چنین برمی‌آید که قدرتها، ریاستها و نیروهایی که بر علیه ما کار می‌کنند، همان موجودات روحانی در جایهای آسمانی (دنیای روحانی) هستند.

من پس از اینکه هری، کاهن اعظم شیطان‌پرست را که در فصل قبلی ذکر او رفت به سوی مسیح هدایت کردم، خواستم با گفتگو با او درباره گستردگی و سازمان شیطان‌پرستی اطلاعاتی کسب نمایم. او به من گفت که او کاهنی در سطح یک مجمع جادوگری محلی نبوده است، بلکه عضوی از شورای ۵۰ نفره در مجمع جادوگری جهان بود. او این موضوع را نیز با من در میان گذاشت که ساختار سازمانی در شیطان‌پرستی دقیقاً مطابق با آن چهار مرحله از سلسله مراتب حاکمیت نیروهای شریر تحت نظر شیطان است که در افسسیان ۱۲:۶ ذکر شده است: «ریاستها» نیز به سردمداران عالی رتبه شیطان‌پرستی اشاره دارد. هفت انجمن اصلی جادوگری در دنیا وجود دارد که در مجمع سردمداران عالی رتبه نماینده دارند. «قدرتهایی» که در حکم کاهنان میزبان هستند و «خداوندگاران این دنیای تاریک» که در حکم کاهنان لشکری عمل می‌کنند و «فوجهای ارواح شریر» مجمع این انجمن جادوگران و یا انجمن محلی جادوگران را تعیین می‌کنند.

سازمان شیطان پرستی بسیار گسترده و بی نهایت سری است. هنگامی که شما درباره کاهنان شیطان پرست و یا آیین آنها می شنوید، در واقع از انجام اعمالی در سطح یک مجمع کوچک آگاهی حاصل می نمایید. با این حال نباید خود را با آنچه که می شنوید و یا می بینید مشغول کنید، زیرا آن اعمال شیطانی ای که شما در روزنامه ها درباره آن می خوانید و یا آنهایی که بیشتر در گزارشهای پلیس ثبت شده است معمولاً اعمال مجموعه ای از شیطان پرستان بی تجربه است. و آنچه که نمی بینید سلطه بر اعمال مردم و تسلط بر وقایع در شیطان پرستی است. من آنقدر به قربانیان شیطان پرستی نظر مشورتی داده ام که حتی می دانم در این میان اشخاصی مقرر می شوند تا بچه به دنیا بیاورند تا این بچه ها را عمدتاً برای قربانی یا پرورش رهبران خود به کار بگیرند و عاملان نفوذی نیز در میان آنها پرورش یافته اند که موظفند به درون خدمات مسیحی رخنه کرده و باعث توقف آنها شوند.

برای اینکه روشن شود چگونه انسان و نیروهای روحانی شرارت با هم همکاری می کنند، از هر یک از گروه های مسیحیان متعهد این سؤال را پرسید: «چه تعدادی از شما بدون هیچ دلیل خاصی ساعت ۳ صبح از خواب بیدار شده اید؟» من این سؤال را به کرات در کنفرانسهایم از شرکت کنندگان پرسیده ام، و حدود دو سوم آنها دستشان را بالا برده اند. شیطان پرستان از ساعت ۱۲ الی ۳ نیمه شب گردهم می آیند، و قسمتی از مراسم عبادتشان احضار و فرستادن دیوها می باشد. ساعت ۳ صبح ساعت اوج اعمال دیوها بشمار می آید، و اگر در این ساعت از صبح از خواب بیدار شوید ممکن است که هدف دیوها قرار گرفته باشید. من بارها هدف دیوها واقع شده ام. با این حال این برای من یک تجربه ترسناک قلمداد نمی شود و برای شما هم نباید باشد. یوحنا وعده داده است: «زیرا آن که در شماست بزرگتر است از آن که در دنیا است» (اول یوحنا ۴:۴). شما بر عمل شیطان قدرت دارید و شما اسلحه خدا را در اختیار دارید تا از شما حفاظت شود. هرگاه شیطان حمله می کند شما باید «در خداوند، و به پشتوانه قدرت مقتدر او، نیرومند باشید» (افسیسیان ۶:۱۰). آگاهانه خود را در دستهای خداوند عیسی قرار دهید، با به زبان آوردن کلام خدا در برابر شیطان مقاومت نمایید و به رختخواب بازگردید. اگر به جای گام برداشتن در ایمان بخواهید با دیدن گام بردارید و یا اینکه به جای پیش رفتن با روح بخواهید با جسم خود پیش روید آنگاه آسیب خواهید دید.

پس در برابر سلسله مراتب قدرتهای شیطانی چه باید بکنیم؟ لازم نیست کاری انجام دهید! ما نباید متمرکز دیوها باشیم بلکه باید متوجه خدا و خدمت او باشیم. باید چشمانمان به سوی مسیح باشد، انجیل را بشارت بدهیم، یکدیگر را دوست بداریم و سفیران خدا در این دنیای سقوط کرده باشیم.

شخصیت دیوها

در کتاب مقدس اثبات وجود دیوها بیشتر از اثبات وجود خدا نیست. بلکه کتاب مقدس تنها از اعمال آنها صحبت می‌کند به طوری که خوانندگان اولیه آن، وجود آنها را می‌پذیرفتند. و واقعیت و شخصیت دیوها مشکلی برای پدران کلیسای اولیه به وجود نمی‌آورد. اوریجن چنین نوشته است: «تعالیم کلیسایی در مورد شریر و فرشتگان و قدرتهای مخالف حاکی از آن است که وجود آنها واقعیت دارد، اما اینکه آنها چه هستند و یا وجود آنها به چه شکلی است با شفافیت کافی بیان نشده است. با این حال بسیاری با این عقیده موافقت کردند که شیطان یک فرشته بوده و طرد شده و تا آنجا که امکانش برای او فراهم بود فرشتگان را متقاعد کرده تا در سقوط او شریک گردند و اینها حتی تا این زمان نیز فرشتگان او نامیده می‌شوند.»

لوقا ۲۶-۱۱:۲۴ دیدگاهی مفید و ارزشمند در مورد شخصیت و فردیت ارواح شریر به ما ارائه می‌کند. در آیه ۱۵ می‌خوانیم پس از اینکه عیسی آن دیوی را که باعث گنگی آن شخص شده بود از وجود او بیرون کرد، مخالفانش او را متهم کردند که به یاری «بعلزبول رئیس دیوها» آن دیو را اخراج کرد. به دنبال آن در بحثی که در مورد دیوها پیش آمد، عیسی چنین گفت: «هنگامی که روح پلید از کسی بیرون می‌آید، به مکانهای خشک و بایری رود تا جایی برای استراحت بیابد اما چون نمی‌یابد با خود می‌گوید: "به خانه‌ای که از آمدنم، باز می‌گردم." اما چون به آنجا می‌رسد و خانه را رفته و آراسته می‌بیند، می‌رود و هفت روح بدتر از خود نیز می‌آورد، و همگی داخل می‌شوند و در آنجا سکونت می‌گزینند. در نتیجه، سرانجام آن شخص بدتر از حالت نخست او می‌شود» (آیات ۲۶-۲۴).

ما می‌توانیم از این آیات نکات گوناگونی را درباره ارواح شریر برداشت کنیم:

۱- دیوها می‌توانند هم بیرون و هم درون انسانها باشند. به نظر می‌رسد دیوها ارواحی باشند که با ورود به درون موجودات سازمند آرام می‌گیرند. حتی حاضرند در خوکها ساکن شوند تا اینکه در کسی یا چیزی نباشند (مرقس ۵:۱۲). این ارواح حق دارند در مناطقی فعالیت داشته باشند و در مواضع جغرافیایی خاصی فعالیت دارند که برای مقاصد شیطانی تعیین شده‌اند.

۲- آنها هرگاه که بخواهند می‌توانند به جایی دیگر بروند. دیوها که موجودات روحانی هستند در بند موانع دنیای مادی نیستند. دیوارهای کلیسای شما محافظی در برابر تأثیر شریر نمی‌باشند. بلکه تنها دعا و اقتدار روحانی قادر به انجام این کار است.

۳- دیوها قادرند ارتباط برقرار کنند. از لوقا باب ۱۱ چنین می‌فهمیم که ارواح شریر می‌توانند با یکدیگر رابطه برقرار کنند. آنها همچنین می‌توانند توسط عوامل انسانی با انسانها صحبت کنند. مانند آن دو شخص دیوزده در زمین جرجسیان (متی ۲۸:۸-۳۴، در لوقا جدریان نامیده شده است). در چنین مواردی که دیوزدگی بسیار شدید است نشان می‌دهد که سیستم مرکزی اعصاب تحت کنترل قرار گرفته است و اشخاصی که به ارواح فریبکار توجه می‌کنند تسلط کمتری بر خود دارند (اول تیموتاؤس ۱:۴). ۴- هر یک هویتی جداگانه دارند. به کاربرد ضمائر اول شخص در لوقا باب ۱۱ توجه کنید: «...به خانه خود که از آن بیرون آمدم برمی‌گردم.» (آیه ۲۴). ما بیشتر با شخصیت‌های متفکری سروکار داریم تا نیروهایی که فاقد جنبه شخصیتی باشند. و به همین دلیل هم است که روشهای تحقیق دنیوی از اثبات وجود آنها عاجزند. مکاشفه تنها منبع مقتدر ما در مورد واقعیت و شخصیت ارواح شریر محسوب می‌شود.

۵- آنها قدرت تداعی و برنامه‌ریزی دارند. این حقیقت که آنان می‌توانند مکانی را ترک کنند، بازگردند، وضعیت پیشین خود را تداعی کنند و دوباره به وجود اشخاص بازگردند حاکی از قدرت در تفکر و طرح‌ریزی آنها است. مفهوم «ارواح آشنا» به خوبی در تاریخ کلیسا ثبت شده است.

۶- آنها قادر به ارزیابی و تصمیم‌گیری هستند. این حقیقت که روح شریر در آیه ۲۵ هدف انسانی خود را «رفته و آراسته» می‌یابد، به روشنی حاکی از آن است که او می‌تواند قربانی مورد نظر خود را؛ فکک ارزیابی کند. نقاط ضعف ما راه ورود دیوها را به زندگیمان فراهم می‌کنند. از این رو نباید برای آنچه که شیطان درباره ما فکر می‌کند اهمیت قائل شویم، بلکه باید طوری زندگی کنیم که مورد پسند خدا باشیم (اول قرنتیان ۹:۵).

۷- «آنها قادرند نیرویی عظیم‌تر تشکیل دهند.» در لوقا باب ۱۱ چنین می‌خوانیم که یک روح به هفت روح دیگر ملحق می‌شود و وضعیت پایانی آن شخص را از وضعیت آغازینش بدتر می‌سازند. در مورد دیوزده جدریان می‌بینیم که به سبب تعداد بسیار دیوهایی که متحد شده بودند، او لژیون نامیده می‌شود. من از اشخاص بسیاری شنیده‌ام که آواهای بسیاری در ذهن خود می‌شنوند که صدای آنها را به مانند صدای یک گروه توصیف می‌کنند.

۸- آنها در درجات شرارت با هم تفاوت دارند. در لوقا باب ۱۱ می‌خوانیم که آن روح برمی‌گردد و هفت روح دیگر که «شریرتر از خود» هستند را با خود می‌آورد (آیه ۲۶).

عیسی هنگامی که گفت «این جنس جز به دعا بیرون نمی‌رود» (مرقس ۹:۲۹)، در واقع به تفاوت در شرارت در ارواح اشاره کرد. مفهوم گوناگونی در قدرت و شرارت با سلسله مراتبی که پولس در افسسیان ۱۲:۶ ذکر می‌کند، متناسب می‌آید. من خود شخصاً تصدیق می‌کنم که برخی از موارد رویارویی با اشخاص دیوزده بسیار مشکل‌تر از دیگر موارد است.

اما تا هنگامی که شما به حقیقت خدا متکی هستید نباید از شیطان و دیوهایش بترسید. تنها سلاح او فریب است. ایرنائوس چنین نوشته است: «شریر... تنها می‌تواند از این طریق وارد شود، همانگونه که در آغاز خلقت چنین کرد، یعنی ذهن انسان را فریب داده و منحرف سازد تا از فرمان خدا سرپیچی نماید، و به تدریج قلبها را تاریک گرداند.» اگر در نور راه روید دیگر از تاریکی نخواهید ترسید.

حملات و سرزنشهای شریر

ارواح شریر چگونه در زندگی ما به مداخله می‌پردازند؟ بگذارید با یک مثال به این پرسش پاسخ دهم؟ فرض کنید که ابتدای یک خیابان تنگ و دراز ایستاده‌اید که هر دو سوی خیابان را خانه‌های دو طبقه تا به انتها احاطه کرده‌اند. در انتهای این خیابان عیسی مسیح ایستاده است و زندگی مسیحی شما روندی است که با راه رفتن در این خیابان طولانی که نامش بلوغ است به سوی او (عیسی مسیح) منتهی می‌شود. قطعاً چیزی در این خیابان نیست که شما را از رسیدن به عیسی بازدارد. از این رو، هنگامی که مسیح را می‌پذیرید چشمان خود را به سوی او می‌دوزید و شروع به راه رفتن می‌کنید.

اما از آنجایی که هنوز این دنیا تحت تسلط شیطان است، در خانه‌هایی که در دو طرف خیابان ردیف شده‌اند موجوداتی ساکن هستند که وظیفه دارند شما را از رسیدن به هدف بازدارند. آنها هیچ قوت و قدرتی ندارند تا راه شما را سد کنند و یا حرکت شما را کند سازند، بنابراین آنها از پنجره‌ها سر بیرون می‌آورند و شما را صدای قک می‌کنند، به امید اینکه توجه شما را از هدفتان بازدارند و در این جریان خللی وارد سازند.

یکی از راههایی که آنها سعی می‌کنند تا با آن توجه شما را منحرف سازند این است که با صدای بلند فریاد زده می‌گویند: «هی، اینجارو نگاه کن! من چیزی دارم که تو واقعاً عاشقش هستی. طعم خوبی داره، احساس خوبی به آدم دست می‌ده، از این راه رفتن خسته کننده هم جذاب‌تره، بیا تو یک نگاهی بکن...» و سوسه‌های او راههای را در ذهن شما می‌گذارند تا خود را خدمت کنید و نه خدا را. ما در مورد و سوسه به شکل مبسوط در فصل ۸ به بحث خواهیم پرداخت.

هنگامی که شما به راه رفتن به سوی مسیح ادامه می‌دهید افکاری از این قبیل در ذهن شما رخنه می‌کند: «من تنبل هستم، و مرتکب اعمال ناشایست می‌شوم. من هرگز برای خدا ارزشی ندارم.» نماینده‌های شیطان در سرزنش کردن تبحر خاصی دارند، مخصوصاً هنگامی که توسط وسوسه توجه شما را منحرف ساخته باشند. آنها لحظه‌ای به شما می‌گویند: «این را امتحان کن؛ کار اشتباهی نیست.» سپس هنگامی که تسلیم می‌شوید دوباره به سراغتان می‌آیند و شما را مسخره کرده می‌گویند: «بین که چه کار کردی! چگونه خودت را مسیحی می‌نامی، درحالی که چنین کارهایی از تو سر می‌زند؟»

سرزنش یکی از ابتدایی‌ترین سلاحهایی است که شیطان برای منحرف ساختن توجه شما از هدف به کار می‌بندد. در فصل نهم به طور کامل حیطة سرزنش را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

دیگر سخنانی که ممکن است به هنگام حرکت در این خیابان به گوش شما برسد از این قبیل هستند: «نیازی نیست که امروز به کلیسا بروی، مهم نیست که هر روز دعا کنی و کتاب مقدس بخوانی. این مزخرفات عصر جدید هم چندان بد نیستند.» این حرفها نیرنگ است و از زیرکانه‌ترین و ناتوان کننده‌ترین اسلحه‌های شیطان محسوب می‌شود. شما اغلب این پیامها را به شکل اول شخص مفرد می‌شنوید: «نیازی نیست که امروز به کلیسا بروم، یا دعا کنم و کتاب مقدس بخوانم» و غیره. شیطان می‌داند که اگر بتواند کاری کند که شما این افکار را از خود بدانید و نه از او می‌تواند شما را به سادگی فریب دهد. ترفند فریب شیطان به طور کامل‌تر در فصل دهم مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.

از اینکه دیوها از پنجره‌ها و درهای باز کنار خیابان شما را استهزا کنند، به شما طعنه بزنند، شما را اغوا کنند و از شما بپرسند، دشمن چه هدفی را دنبال می‌کند؟ او می‌خواهد که از سرعت شما کاسته شما را متوقف ساخته و در جای خود بنشانند و اگر ممکن باشد سرفرتان به سوی مسیح را متوقف سازد. او می‌خواهد شما را تحت تأثیر خود قرار دهد تا نسبت به توانایی ایمان آوردن و خدمت کردن به خدا شک نمایید. به خاطر داشته باشید که او یقیناً هیچ قدرت و قوتی ندارد که شما را از پیشروی بی‌وقفه به سوی مسیح باز دارد. و او نمی‌تواند شما را از آن خود کند، زیرا عیسی مسیح شما را خریداری کرده است و شما برای همیشه در او ساکن خواهید بود (اول پطرس ۱: ۱۹۱۸). اما اگر او توجه شما را به سوی خود جلب کند تا به افکاری که در ذهنتان می‌پروراند گوش فرا دهید، می‌تواند شما را؛ قکک تحت تأثیر قرار دهد. و اگر به او اجازه دهید که توسط وسوسه، سرزنش و فریب شما را برای مدتی طولانی تحت تأثیر قرار دهد، می‌تواند بر شما مسلط شود. در مورد حدود تسلط شریر در زندگی مسیحیان در فصل ۱۱ به گفتگو خواهیم پرداخت.

درجات مختلفی از آزادی و اسارت روحانی بین پولس رسول، که زندگی و خدمت مسیحی‌اش نمونه‌ای از نبرد با گناه و شیطان بود (رومیان ۲۵-۷:۱۵، دوم قرن‌تیان ۹-۱۲:۷) و دیوزده جدریان که به طور کامل در تسلط دیوها درآمد بود (متی ۳۴-۸:۲۸) وجود دارد. هیچکس یک شبه تحت تسلط شیطان در نمی‌آید، بلکه این مسأله روندی تدریجی از فریب و تسلیم در برابر او و نفوذ زیرکانه وی است. نظر من براین است که کمتر از ۱۵ درصد از جامعه مسیحیان انجیلی به طور کامل از اسارت شیطان رها شده‌اند. این افراد کسانی هستند که دائماً از روح پر هستند و زندگی پر از روحی داشته و ثمره می‌آورند. ۸۵ درصد دیگر کسانی هستند که حداقل در سه درجه از درجات جنگ روحانی در نبردی بی‌حاصل بسر می‌برند.

اولاً، ممکن است یک ایماندار در ظاهر یک زندگی نسبتاً عادی مسیحی داشته باشد درحالی که از درون با سد محکمی از افکار گناه‌آلود مواجه است: شهوت، حسادت، طمع، نفرت، ناامیدی و غیره. تقریباً می‌توان گفت که این شخص زندگی بنا کننده‌ای ندارد. دعا تجربه‌ای ناکام برای او است، و او معمولاً با روابط بین فردی دست به گریبان است. غالب مسیحیانی که در این وضعیت بسر می‌برند نمی‌دانند که در میدان یک جنگ روحانی گرفتار شده‌اند. آنها منشاء پیدایش صداهایی که به گوششان می‌رسد را نمی‌شناسند، بلکه بلافاصله ادعان می‌دارند که این هم فکری است که علتش مشکلات زندگی است.

آنها به جای اینکه پی ببرند که فکرشان زیر هجوم تیرهای آتشین قرار گرفته، می‌پندارند که این مشکل از سوی خودشان است. آنها با شگفتی به خود می‌گویند: «اگر این افکار زشت از من است، پس من چگونه شخصی هستم؟» از این رو آنها به سرزنش خود می‌پردازند، درحالی که دشمن بدون هیچ مانعی به حملات خود ادامه می‌دهد. حدود ۶۵ درصد مسیحیان در این درجه از جنگ روحانی بسر می‌برند.

دومین درجه از جنگ در کسانی دیده می‌شود که افکار خود را از صداهای غریب شریر که به نظر می‌خواهد آنها را به بند بکشد، تشخیص می‌دهند. هنگامی که سدی از افکار، عقاید و خیالات گناه‌آلود در ذهنشان شکل می‌گیرد با ترس و تعجب می‌گویند: «من دارم به چه می‌اندیشم؟» آنها هرگز طعم پیروزی را نمی‌چشند و در تعجبند که آیا شکست خورده‌اند، اما این تصورات آنقدر آنها را ترسانده است که آن را با هیچ کس در میان نمی‌گذارند. از این رو اکثر مسیحیان در این مرحله نمی‌دانند که تلاش آنها یک نبرد روحانی است. آنها به دنبال مشورت هستند و سعی می‌کنند که افکار خود را انضباط بخشند، اما پیشرفتی در خود نمی‌بینند. من تخمین می‌زنم که در حدود ۱۵ درصد از کل مسیحیان در این مقوله می‌گنجند. اکثر این اشخاص ناامید، نگران،

خیالاتی، تندخو یا عصبی هستند و ممکن است قربانی مشروبات الکلی، مواد مخدر، اختلالات در خوردن و غیره... باشند.

در سومین مرحله از این جنگ، شخص تسلط بر خود را از دست داده است و از درون ذهن خود صداهایی می‌شنود که به او می‌گویند به چه فکر کند، چه بگوید و چه کاری انجام دهد. این اشخاص یا در خانه می‌مانند، یا در خیابانها پرسه می‌زنند و با افراد خیالی صحبت می‌کنند، یا در مراکز توانبخشی یا نهادهای امراض روانی تختها را اشغال می‌کنند. متأسفانه در حدود ۵ درصد جامعه مسیحیان قربانی این مرحله از فریب و سلطه شده‌اند.

هنگامی که شخصی برای مدتی طولانی تسلیم صداهای درون خود شود، تحت تسلط و ظلم قدرتهای شریر در می‌آید، همانگونه که در دیوزده جدریان می‌بینیم ارواح شریر چنان بر او تسلط دارند که نقش شخصیت فردی وی برای مدت‌های مدید کمرنگ می‌شود.

فقط بگو «نه»

سه راه برای پاسخ دادن به کنایه‌ها و زخم زبانهایی که به هنگام پیشروی به سوی مسیح از پنجره‌های طبقه دوم ساختمانهای کنار خیابان می‌شنوید وجود دارد، و در این میان دو تای این پاسخها اشتباه هستند. اولاً اشخاص بسیار ناکام کسانی هستند که به افکار شریر توجه می‌کنند و آنها را باور می‌نمایند. فکری زیرکانه به ذهن شما خطور می‌کند، «تو دعا نمی‌کنی، کتاب مقدس نمی‌خوانی و شهادت نمی‌دهی. آنوقت چگونه خدا می‌تواند تو را دوست بدارد؟» این یک دروغ بی‌شرمانه است، زیرا محبت خداوند بی‌قید و شرط است. اما شما دائماً به شکستهای خود فکر می‌کنید و می‌پذیرید که شاید زیاد هم خدا شما را دوست نداشته باشد. با چنین افکار و تصوراتی به زودی در میانه راه باز می‌ایستید و راه به جایی نخواهید برد.

اینگونه مسیحیان کاملاً مغلوب شده‌اند زیرا فریب خورده‌اند و باور کرده‌اند که خدا آنها را دوست ندارد، و یا هرگز یک مسیحی پیروزمند نخواهند بود و یا آنها قربانی دست و پا بسته گذشته خود هستند. آنها به این دلیل نمی‌توانند بلافاصله برخیزند و دوباره راه خود را در پیش گیرند که دروغی را باور کرده‌اند و در نتیجه به مقصد نخواهند رسید.

واکنش دوم نیز بی‌ثمر است، یعنی سعی کنید که با دیوها بحث کنید: «من زشت و تنبل نیستم. من یک مسیحی پیروزمند هستم.» شما از اینکه به گفته‌های آنها ایمان نمی‌آورید به خود می‌بالید، اما آنها هنوز بر شما

تسلط دارند و برنامه زندگی شما را تعیین می‌کنند. شما در وسط خیابان ایستاده‌اید و روبه آنها فریاد برمی‌آورید، درحالی که شما باید رو به پیش در حرکت باشید.

ما نه باید ارواح شریر را باور داشت باشیم، و نه با آنها به گفتگو پردازیم. به جای چنین کارهایی، باید آنها را نادیده انگاریم، شما با اسلحه خداوند تجهیز شده‌اید و دست آنها هیچگاه به شما نخواهد رسید مگر اینکه اسلحه محافظ خود را از تن دریاورید. با هر تیر و سوسه، سرزنش یا فریبی که آنها به سوی شما پرتاب می‌کنند، تنها سپر ایمان را بالا بگیرید تا مسیر تیرها را منحرف ساخته و به راه خود ادامه دهید (کولسیان ۲:۶). هر فکری را به اسارت مسیح درآورید و در چهره هر دروغ حقیقت را انتخاب کنید. و با تداوم این کار خواهید دید که بلوغ و آزادی شما با هر قدم افزون‌تر می‌شوند.

فصل هفتم

حیله علم و قدرت

در فصول پیشین از کاهن اعظم شیطان‌پرست، هری، صحبت کردیم. کسی که تحول زندگیش دوست دخترش را شگفت زده ساخت. اکنون می‌خواهم داستان زندگی هری را برایتان تعریف نمایم تا نقطه ضعفی که ما هم به مانند او بدان دچار هستیم شرح دهم.

اگر چه اولین مسیحی نبود، اما او باعث شد که هری چنین بیاندیشد که مسائل بسیاری در مورد زندگی وجود دارد که او در طول ۴۵ سال زندگیش به چنین تجاربی دست نیافته بود. در نظر بینندگان بی‌اعتنا، هری یک تاجر اهل جنوب کالیفرنیا بود که خود را با پدیده‌های فراوانی (غیب‌گویی) سرگرم می‌ساخت. زمانی او رئیس یک مجمع بزرگ محلی بود که کارش تحقیق بر سر مسائل فراوانی بود، اما علاقه او به مسائل فراوان تنها در حد تفریح و سرگرمی بود، در واقع این کار همچون لباسی بود که اعمال شیطانی را از نظرها پنهان می‌ساخت. مادر او یک کاهن شیطان‌پرست بود و او را برای نقشی سری در عبادت شیطان تربیت کرده بود. او درگیر هسته اصلی شیطان‌پرستی شده بود، مرحله‌ای که اشخاص کم شماری تنها درباره آن چیزهایی شنیده‌اند. شش ماه قبل از اینکه هری به ملاقات من بیاید او تصمیم گرفته بود که شیطان‌پرستی را رها کند. اما هنگامی که او سعی کرد این کار را؛ گنج انجام دهد نیروهای شرارت به طرز وحشتناکی او را در تسخیر خود نگاه داشتند به طوری که خشم و عصبانیت مهار ناپذیری در او دیده می‌شد. صاحبخانه او یعنی همان دوست دختر سابقش، یک مسیحی بود که دوباره به وضع بد گذشته بازگشته بود، او به قدری ترسیده بود که این مسأله را با چند تن از پیراپزشکان در میان گذاشت. تأثیر شریر هری را در چنان اسارتی گرفتار ساخته بود که هفت پیراپزشک برای مهار او دست به کار شدند.

بسیار مهم است که بدانیم تأثیر شریر یک نیروی بیرونی در حیطة جسمانی ما نیست بلکه، مخدوش ساختن سیستم مرکزی اعصاب است. قدرت جسمانی‌ای که اشخاص دیو زده از آن برخوردار هستند همانند قدرت خارق‌العاده‌ای است که از ترشح آدرنالین در یک بحران به انسان دست می‌دهد که چنین قدرتی حتی یک مادر را قادر می‌سازد تا اتمبیلی که بر اثر یک تصادف بر روی بچه‌اش واژگون شده را بلند کند. پس از اینکه پزشکان یک روز هری ر تحت مراقبت و مشاهده قرار دادند نتوانستند مشکلی در او بیابند و به او اجازه

ترخیص دادند. اوایلین پس از اینکه دید تلاشهایش در جهت کمک به هری برای رهایی او از شیطان پرستی به نتیجه‌ای نرسید، به من مراجعه کرد. او به من تلفن زد و قرار ملاقاتی برای او ترتیب داد.

هری با رضایت خود به دفتر کار آمد، اما او دلواپس نبردی بود که انتظارش را داشت. او پس از اینکه وارد اتاق شد و روی صندلی نشست به من گفت، «تو نمی‌دانی که در برابر چه قدرتی ایستاده‌ای.»

من به آرامی پاسخ دادم: «بله، من فکر می‌کنم که قدرت شیطان را؛ گ‌ک‌ک بشناسم اما معلوم است که از قدرت خدا چیزی نمی‌دانی. گفتمی که می‌خواهی از تاریکی بیرون بیایی اما متوجه شدی که نمی‌توانی با قدرت خودت این کار را انجام دهی. برای اینکه آزاد شوی باید مسیح را به عنوان خداوند خود انتخاب کنی، تنها او می‌تواند تو را آزاد سازد. آیا آماده‌ای که مسیح را انتخاب کنی؟»

هری کمی به خود لرزید، و من پی بردم که دشمن نمی‌خواهد بدون جنگیدن دست از سر او بردارد. من به این نتیجه رسیدم که برای دعا به حمایت نیاز دارم. از این رو برای لحظاتی هری را در دفترم تنها گذاشتم و به دنبال شخصی می‌گشتم تا در دعا مرا حمایت کند. تنها توانستم وین، یکی از رهبران کلیسا را بیابم. وین پذیرفت که در دفترم بنشیند و درحالی که من با هری سروکله می‌زنم او به دعا مشغول باشد. وین یک مسیحی خوب بود و به عنوان یک شیخ در کلیسایمان خدمت می‌کرد اما می‌دانستم که او هرگز چیزی مانند آنچه را که لحظاتی بعد شاهد آن بود در زندگیش به چشم تجربه نکرده است.

من روبه هری روی زمین نشستم و گفتم: «آیا آماده‌ای که مسیح را انتخاب کنی، هری؟» او همانطور که در صندلیش نشسته بود شروع به پیچ و تاب خوردن کرد. همین که سعی کرد پاسخ مرا بدهد، ناگهان لحظه نمایش شروع شد. با غرشی وحشت‌انگیز احساساتش فوران کرد، سپس ایستاد و ظاهراً از یک طرف اتاق به طرف دیگر پرتاب می‌شد. او مانند یک فرد دیوانه دور اتاق پیچ و تاب می‌خورد، داد و هوار می‌کشید و هذیان می‌گفت. دیوهایی که هری را کنترل می‌کردند ذهن، اراده، ماهیچه‌ها و احساسات او را برای نشان دادن مقاومت خود به کار می‌بردند.

در این هنگام وین به دیوار چسبیده بود و طوری دعا می‌کرد که گویی هرگز در زندگیش دعا نکرده است! اما من هنوز نشسته بودم. من مدت‌ها پیش آموخته بودم که نمایش قدرت شیطان یکی دیگر از جوانب فریب او است که برای برانگیختن ترس طراحی شده است. او می‌داند که اگر بتواند ما را فریب دهد تا از او بترسیم، ترس به جای ایمان زندگی ما را کنترل خواهد کرد. «ابلیس همچون شیری غران در گردش است و کسی را می‌جوید تا ببلعد» (اول پطرس ۵:۸) و چرا شیر غرش می‌کند؟ تا شکار خود را از ترس فلج کند. همین که قربانی او از ترس از حرکت بازماند. شیر می‌تواند به آسانی بر او غلبه یافته آن را از پای درآورد.

اما به خاطر مقام، اقتدار و حفاظتی که در مسیح از آن برخوردار هستیم، دست شیطان هرگز به ما نخواهد رسید. ترس یک کنترل کننده قدرتمند است، اما تنها چیزی که ما باید از آن بترسیم خود ترس است. اگر در برابر نمایش قدرت شیطان از ترس بی حرکت بمانید، پس او پی می برد که شما دائماً منتظر حمله ای از سوی او هستید. اما پطرس به ما تعلیم داده که «به ایمان استوار شده با او مقاومت کنید» (اول پطرس ۵:۹). شیطان شکست خورده است، ایمان داشته باشید و در برابر او بایستید. هنگامی که این کار را انجام می دهید، او هیچ راهی ندارد جز اینکه سرانجام عقب نشینی کند.

همین که شریر از طریق هری به من غرش کرد، من هم کتاب مقدس را با صدای بلند خواندم و با صدایی عادی و آرام دعا کردم تا دشمن مجبور به سکوت شود. قسمتی که معمولاً در این رویارویی ها می خوانم افسسیان باب اول است که به وضوح مقام و اقتدار ما را در مسیح وصف می کند. پس از اینکه من دقایقی را برای کسب قدرت در مسیح از طریق دعا و خواندن کلام خدا سپری کردم، هری در مقابل من به روی شکمش دراز کشید. او فریاد زد «خداوند عیسی، من به تو احتیاج دارم!» من او را راهنمایی کردم تا در دعا به مسیح متعهد شود. و سرانجام هنگامی که هری از جابرخواست دید که آزاد شده است. او وین و مرا باچنان شور و شغف کوکانه ای درآغوش کشید که تاکنون چنین شادی را در خود حس نکرده بود.

اما اگر چه هری از سلطه شیطان بر زندگیش آزاد شد، ولی در تداوم آزادی با مشکل مواجه شد. او به نوعی مانند یک شخص دائم الخمر است که به سوی مسیح می آید. هنگامی که یک شخص الکلی مسیح را می پذیرد، در مجموع به طور روحانی زنده است. اما تا هنگامی که خدا به طریقی استثنایی در زندگی او مداخله نکند، او می باید با آسیبی که به کبد خود رسانده است و با الگوها، عادات و هوسهایی که در طول سالها با ذهن و فکر او عجین شده است زندگی کند. به همین نحو هم قسمت اعظم زندگی هری شدیداً گرفتار آیینهای هولناک شیطانی بود. او هنگامی که مسیح را انتخاب کرد نمی توانست به یکباره کاری بکند که تاکنون انجام نداده بود یعنی اینکه گذشته خود را به دست فراموشی بسپارد.

دیگر شیطان پرستان هم بیکار نشستند و تلاشهای بسیاری انجام دادند تا زندگی هری را به حالت گذشته بازگردانند و شب و روز به فکر و ذهن او آزار می رساندند. آنها با هری تماس گرفتند و اظهار موافقت کردند که اگر موافقتنامه ای مبنی بر شهادت ندادن در کلیسایمان را امضا کند دیگر او را آزار روانی نخواهند رساند. هری آن موافقتنامه را امضاء کرد و از آن لحظه تاکنون چیزی راجع به او نشنیده ام.

دامی بس کهن

چگونه اشخاصی مانند هری در ابتدا در باتلاق پلید سلطه شیطان گرفتار می‌شوند؟ از همه مهمتر برخی از دامهایی که باعث گرفتار آمدن در آنها محروم شدن از آزادی در مسیح می‌شوند و لازم است که از آنها دوری بجوییم کدامها هستند؟

دام جادوگری همیشه بر مبنای کسب علم و قدرت بنا نهاده شده است. ما در تمنای علتی هستیم که اسرارآمیز باشد، و به طور طبیعی برای شخص عادی فراهم نباشد. ما می‌خواهیم قدرتی را تجربه کنیم که در ذات روحانی و ماورای طبیعی باشد. به یک معنی این خواسته‌ها، امیالی هستند که خدا در نهاد ما قرار داده است، اما آنها به این منظور خلق شده‌اند تا توسط علم و قدرت الهی ارضا شوند. با این حال شیطان سعی می‌کند علم و قدرتی دروغین را به جای علم و قدرت خدا به شکلی واقعی جلوه‌گر نماید. اگر او بتواند شما را به پذیرش اشکال مختلف علم و قدرت خود متقاعد سازد روزنه‌ای در زندگی شما ایجاد خواهد کرد.

دام علم و قدرت شیطانی موضوعی جدید نیست. قوم خدا از همان زمانهای قدیم از وجود آنها آگاهی یافتند. در شبی که قوم قصد حمله به سرزمین موعود را داشتند موسی به آنها چنین فرمان داد:

«چون به زمینی که یهوه خدایت به تو می‌دهد داخل شوی یاد مگیر که موافق رجاسات آن امتهای عمل نمایی. و در میان تو کسی یافت نشود که پسر یا دختر خود را از آتش بگذراند و نه فالگیر و نه غیب‌گو و نه افسونگر و نه جادوگر و نه ساحر و نه سؤال کننده‌ای از اجنه و نه رمال و نه کسی که از مردگان مشورت می‌کند. زیرا هر که این کارها را کند نزد خداوند مکروه است و به سبب این رجاسات یهوه خدایت آنها را از حضور تو اخراج می‌کند، نزد یهوه خدایت کامل باش» (تثنیه ۱۳-۱۸:۹).

این فرمان همانقدر برای ما کارآیی دارد که برای بنی اسرائیل تحت رهبری موسی مفید بود. ما در کنعان امروزی زیست می‌کنیم که مشورت کردن با احضار کنندگان ارواح، واسطه‌های احضار ارواح، فال بینها، مشاوران فراروانی و طالع بینها برای ادراک و تواناییهای اسرارآمیز خاصی مورد قبول جامعه است. این موضوع به هنگام دوره دکترایم در یک کلاس که درباره آینده بود برایم روشن شد. یکی از آقایان که مدیر مدرسه‌ای در لس‌آنجلس بود در کلاس مقاله‌ای را ارائه داد که در آن شرح مختصری از تحقیقش درباره آینده را توصیف می‌کرد. او با شور و علاقه خاصی شرح داد که ما در آستانه آشنایی با تواناییهای جدید ذهنی قرار گرفته‌ایم، نظیر فرافکنی نجومی، تصاویر تله‌پاتی، پرواز (levitation) و غیره. سخنان او چیزی جز عقاید عصر جدید و جادوگری نبود و دیگر اعضای کلاس - که همه کاندیدای دریافت درجه دکترای رشته آموزش عمومی بودند - محو سخنان او شده بودند.

پس از اینکه چندین دقیقه بحث داغ بر جذابیت کلاس افزود من دستم را بلند کردم و گفتم: «آیا تاکنون در این تحقیقها از خود پرسیده‌اید که آیا درست است که مردم درگیر این گونه مباحث شوند؟»

او پاسخ داد: «اوه، من علاقه‌ای ندارم که بدانم آیا مطرح کردن این مباحث درست است یا نه، من فقط می‌دانم که مؤثر است.»

من در ادامه گفتگو گفتم: «بحث بر سر این نیست که آیا این مباحث مؤثر هستند یا نه، پدیده‌های روحانی و اعمال جادوگری به قدمت تاریخ کتاب مقدس هستند. سؤالی که باید پاسخ دهیم این نیست که آیا چنین مباحثی مؤثر هستند یا نه بلکه مسأله بر سر صحیح بودن یا نبودن آن است.» کلاس با نظریات من به پایان رسید و بسیاری از من پرسیدند که چرا سرگرم شدن با جادوگری کار درستی نیست.

من همچنین می‌دانم که نیمه تاریک اشکال علم و قدرت روحانی شیطنانی‌ای که موسی ذکر کرد- مراسم قربانی، جادوگری، افسونگری- در فرهنگ ما ریشه دوانیده است، اگر چه چندان عیان نیستند. اداره‌های پلیس سعی می‌کنند به والدین بگویند: «بیدار شوید! فرزندان شما نه تنها به مواد مخدر و روابط جنسی نامشروع روی آورده‌اند، بلکه به سوی شیطان‌پرستی نیز گرایش دارند. ما خون و حیوانات تکه تکه شده را دیده‌ایم.» اوضاع آنقدر وخیم شده است که یکی از آژانسهای کنترل حیوانات در منطقه ما دیگر نمی‌گذارند حتی یک سگ و یا یک گربه در خیابانها آزاد باشند زیرا می‌ترسند که مبادا آنها را قربانی مراسم خشونت بار شیطان‌پرستی کنند.

شخصی که مسئول حفاظت و امنیت دانشگاه ما است، جزو گروهی از افسران امنیتی یکی از دانشگاههای جنوب کالیفرنیا است که هر ما یکبار در یک دانشکده جلسه‌ای تشکیل می‌دهد. هنگامی که نوبت به دانشکده ما رسید تا میزبان جلسه باشد، او از من خواست تا با گروهش در مورد پدیده‌های روحانی موجود در فرهنگمان صحبت کنم. او گفت: «در این گروه مسیحیان زیادی هستند که همه آنها به این دانشکده خواهند آمد لذا از شما تقاضا می‌کنم که برای آنها صحبت کنید.» من هم پذیرفتم.

آن جمع متشکل از گروهی از نظامیان سابق و افسران پلیس بود. صحبت درباره پیدایش شیطان‌پرستی و آئینهای خشونت‌بار در جامعه‌مان را آغاز کردم، هیچ آثاری از تردید و تمسخر در جمع دیده نشد. چرا که در دانشکده‌های قبلی خود شواهدی مخوف دال بر وجود شیطان‌پرستی را به چشم دیده بودند.

هرگونه انحراف از علم و قدرت روحانی‌ای که موسی در کنعان به قوم اسرائیل هشدار می‌دهد -از طالع بینی‌های بی‌خطر گرفته تا فجایع باور نکردنی قربانی حیوان و انسان- امروزه در فرهنگ ما وجود دارد و فعال است. و همه اینها ریشه در فریب شیطان دارد.

تمایل به علم «مفرط» و اسرارآمیز در فرهنگ ما هنگامی برایم مبرهن شد که اخیراً دو کنفرانس در پاسادنا کالیفرنیا برای عموم مردم برگزار شد. یکی از آنها یک کنفرانس جهانی درباره خدمات بین‌المللی بود، و حدود ۶۰۰ نفر در آن شرکت داشتند. همزمان با این کنفرانس، کنفرانس عصرجدید در مرکز اداری شهر پاسادنا برگزار شد که بیش از چهل هزار نفر در آنجا حضور داشتند! این جامعه امروز ما است. مردم نمی‌خواهند آنچه را که خدا گفته است بشنوند. آنها از کسی اطلاعات و راهنمایی می‌طلبند که علم شیطانی را بداند، یعنی غیب‌گو باشد، فال‌بین باشد، فال ورق بداند، یا بتواند با روح یکی از دوستان و یا خویشاوندان شخص ارتباط برقرار کند.

کتاب مقدس درباره اینکه کسب علم و هدایت زندگی ما باید فقط از سوی خداوند باشد بسیار صریح است: «به اصحاب اجنه توجه نکنید و از جادوگران پرسش ننمایید تا خود را به ایشان نجس سازید... و کسی که به سوی صاحبان اجنه و جادوگران توجه نماید تا در عقب ایشان زنا کند من روی خود را به ضد آن شخص خواهم گردانید و از میان قومش منقطع خواهم ساخت... مرد و زنی که صاحب اجنه یا جادوگر باشد البته کشته بشوند» (لاویان ۱۹: ۲۰۳۱: ۲۷۶).

ما از پدیده‌های مشاوره غیبگویی و روحی بسیار غافل هستیم. ما اشخاصی داریم که کانالهای رادیویی و تلویزیونی به خود اختصاص داده‌اند و بسیار هم مشهور شده‌اند. اخیراً خواننده‌ام که اغلب زنان در لس‌آنجلس بیشتر به مشورت احضار کنندگان ارواح روی می‌آورند تا مشاوران حرفه‌ای. شما عملاً می‌توانید در هر شهر از کشور ما به یک بازار غیبگویی بروید و در آنجا بخواهید که برایتان فال روحانی بگیرند. فال‌بین یا یک شیاد متظاهر است یا یک احضار کننده روح که در حالت خلسه فرو می‌رود و به نظر از دنیای روحانی رهنمودهایی برای زندگیتان می‌یابد. این افراد نه تنها آفتی در جان جامعه ما هستند بلکه، اغلب به خاطر مهارت خود به مانند یک دکتر، یا یک خادم کلیسا مورد احترام جامعه واقع شده‌اند.

شیادان و احضار کنندگان ارواح

احضار کنندگان ارواح مردگان و رمالان این اطلاعات حیرت‌انگیز را از کجا بدست می‌آورند؟ بسیاری از آنها با نیروهای شریر در ارتباط هستند، اما قسمت اعظم آنچه که رمالی و پدیده‌های غیب‌گویی نامیده می‌شوند چیزی جز فریبی زیرکانه نیست، این اشخاص به اصطلاح رمال چیزی به انسانها ارائه می‌دهند که فریبی بیش نیست.

شما برای مشورت و راهنمایی نزد آنها می‌روید و آنها از شما چند سؤال ساده می‌کنند یعنی سؤالاتی که بتواند سر نخ‌ی به آنها بدهد. براساس اطلاعاتی که شما در اختیار آنها می‌گذارید، نگرشی کلی نسبت به شما به دست می‌آورند که احتمالاً در مورد اکثر افرادی که در وضعیت شما بسر می‌برند صدق می‌کند. اما شما آنقدر مجذوب صحت «مکاشفات» آنها می‌شوید که آنها را از تمام جزئیات وقایع آگاه می‌سازید که می‌توانند این اطلاعات را نیز به «تعبیرهای» خود بیافند. این کار شیطانی نیست، بلکه تنها شعبده بازی فکری و زبانی است. اما احضارکنندگان ارواح مردگان و رمالانی که خدا در لایوان و تثنیه در مورد آنها به ما هشدار می‌دهد یک عده شیاد نیستند، بلکه اشخاصی هستند که چنین اطلاعاتی را از مجراهای طبیعی ادراک به دست نمی‌آورند. این اشخاص خود را به سوی دنیای ارواح گشوده‌اند و مجراهایی برای علم شیطانی شده‌اند. شخص شیاد با تعبیرهای همیشگی و تقلبی خود تنها به پول شما علاقمند است، اما علم و راهنمایی کاذبی که از طریق یک احضار کننده ارواح از سوی شیطان منتقل می‌شود هدفش این است که نشاط و آزادی روحانی‌تان را از شما دور کند.

مدتها پیش شخصی به نام رُی که قربانی احضار ارواح بود برای مشاوره نزد من می‌آمد. او مردی خوش قیافه بود و چهل و چند سال سن داشت و از همسرش جدا شده بود. او به دفتر کارم آمد و سرگذشت باور نکردنی خود را برایم تعریف نمود. رُی با خانمی به نام برنیک رابطه دوستانه‌ای داشت و یک روز که در پارک تفریحی دانشگاه کالیفرنیا جنوبی با او قرار ملاقات داشتم، برنیک را نیز همراه خود به آنجا آورده بود. آنها درحالی که برای رسیدن به آنجا از مقابل فروشگاهها قدم می‌زدند به فروشگاه کوچکی برخوردند که برای یک غیبگو تبلیغ می‌کرد. روی شیشه آن فروشگاه نوشته شده بود: «داخل شوید و خط مشی زندگی خود را بیابید.» رُی و برنیک داخل شدند و آن شخص غیبگو با علم اسرارآمیز خود آنها را متعجب ساخت. ولی من نمی‌دانستم که آیا آن خانم غیبگو واقعاً یک واسطه احضار ارواح است که چنین اطلاعاتی را از یک روح آشنا دریافت می‌کند یا یک کلاهبردار زیرک. اما تأثیر او براین دو شخص بسیار عمیق بود. رُی با لحنی حاکی از اعتراض به من گفت: «اگر شما نیز چنین قدرتی داشتید، چه کار دیگری می‌توانستید انجام دهید؟» آن شخص غیبگو به رُی وعده داده بود که می‌تواند به او کمک کند تا در شغل خود و تمام قسمتهای زندگیش موفق شود. رُی اغوا شد و با برنیک به طور مرتب به ملاقات آن زن می‌رفتند. یکی از اولین نصیحتهایی که آن زن به آنها کرده بود این بود که آن دو می‌بایست با هم ازدواج کنند، که این کار را نیز انجام دادند. آنها دائماً مشورت‌های آن غیبگو را در زندگی خود دنبال می‌کردند.

تقریباً چهار سال بعد رومی به دفتر کارم آمد. او اظهار داشت که ازدواجش با برنیک شکستی بیش نبوده است، و شغلی که آن زن وعده موفقیت در آن را داده بود به باد فنا رفته بود. هنگامی که از او سؤال کردم که چه مقدار پول خرج به دست آوردن این «علم روحانی» کرده‌اند. او پاسخ داد: «من خود شخصاً حدود ۱۵۰۰۰ دلار به او دادم اما برنیک بیش از ۶۵۰۰۰ دلار را از دست داد.»

در این فعالیتهای غیبگویی کلاهبرداری مبالغ هنگفتی پول نهفته است که غالباً این پولهای باد آورده به دست جادوگران می‌رسد. بسیاری از اشخاص در آرزوی این هستند که موضوع خارق‌العاده‌ای درباره زندگی خود و آینده بدانند و اگر بدانند که شما می‌توانید اطلاعاتی را که آنها می‌خواهند در اختیارشان قرار دهید حاضرند مبالغی هنگفت پول در اختیار شما قرار دهند.

جنبه منفی پیگیری نیمه تاریک

واژه‌های کتاب مقدسی «واسطه احضار ارواح» (mediums) و احضار کنندگان ارواح (spiritists) برای ما چندان شناخته شده نیستند. از آنجایی که احضارکننده روح (ob) به معنای جادوگر، ساحر، یا شخصی که روحی آشنا دارد) مؤنث است، و رمال (yidd oni) از ریشه «دانستن» می‌آید) مذکر است، برخی براین باورند که آنها نظیر مذکر و مؤنث یک نقش هستند.

عهدعتیق پر است از مثالهایی نظیر پادشاهان، انبیاء دروغین، و احضارکنندگان ارواح مردگان که قوم اسرائیل را در عصیان برعلیه خداوند هدایت می‌کردند. یکی از معروف‌ترین موارد اولین شاه اسرائیل بود. شائول در ابتدا با دنبال کردن هدایت خداوند بسیار خوب آغاز کرد و سموئیل وی را به عنوان پادشاه اسرائیل منصوب کرد (اول سموئیل ۹). و او تا قبل از تمرد شرم‌آور خود برعلیه اراده خدا به خوبی خدمت می‌کرد (اول سموئیل ۱۵) گناهی که خدا آن را با گناه جادوگری برابر می‌داند (آیه ۲۳). چرا شائول گناه کرد و کلام خداوند را نپذیرفت؟ زیرا او از صدای مردم بیشتر می‌ترسید تا از صدای خدا مشکلی که غالباً در دنیای امروز ما بسیار محرز است. معضل تمرد بدترین معضلی است که گریبانگیر دنیا است.

اگر چه شائول از گناهی که انجام داده بود پشیمان بود (یا حداقل از اینکه به روح بد گرفتار شده بود پشیمان بود!)، هیچ دلیل و مدرکی یافت نمی‌شود که بیانگر این موضوع باشد که او واقعاً پشیمان بوده باشد. او مانند بسیاری از مردم که از خدا ناطاعتی می‌کنند، سعی کرد تا اشتباه خود را اصلاح کند، اما دیگر بسیار دیر شده بود و «روح خداوند از شائول دور شد و روح بد از جانب خداوند او را مضطرب می‌ساخت» (اول سموئیل ۱۶:۱۴).

به دو دلیل این عبارت بسیار دشوار می‌نماید. اول اینکه به نظر ممکن است که شخص در اثر یک ناطاعتی روح‌القدس را از دست بدهد، اما باید در نظر داشت که حضور روح‌القدس در عهدعتیق به طور خاص و موقتی بوده است. احتمالاً روحی که بر شائول مستولی گشته بود همان روحی بود که در آیه ۱۳ بر داود مستولی گشت، یعنی تجهیز خاص به روح خداوند برای حاکمیت به عنوان پادشاه مسح شده خدا. این تجهیز خاص همانند رابطه فردی‌ای که ما امروزه به عنوان فرزندان خدا در روح با او داریم و از با خدا بودن لذت می‌بریم نیست.

درست پس از واقعه صلیب، هویت کلیسا با حضور روح‌القدس که در آن مسکن گزید، رقم می‌خورد که تا ابد فرزندان خدا را با پدر آسمانشان متحد می‌سازد (افسیسیان ۱: ۱۴۱۳). عیسی وعده داد که هیچ کس ما را از دست او نخواهد ربود (یوحنا ۱۰: ۲۸). و پولس به ما اطمینان می‌دهد که هیچ چیز - حتی ناطاعتی - نمی‌تواند ما را از محبت خدا جدا سازد (رومیان ۳۹-۳۵: ۸). ما در مسیح محفوظ و ایمن هستیم و به واسطه ایمان خود با روح او در کار مسیح بر روی صلیب ساکن می‌شویم.

مسئله دیگری در این عقیده جنجالی نهفته است و آن این است که ممکن است یک روح پلید از سوی خداوند بیاید. اما ما باید به یاد داشته باشیم که خدا از همه برتر است، و او قادر است که از شیطان و کارگزارانش به عنوان وسیله‌ای برای تأدیب قوم خود استفاده نماید، همانگونه که با شائول انجام داد. نظیر این مسئله را در اشعیا ۶۵: ۱۰ می‌توان مشاهده کرد. جایی که خدا قوم خدا شناسی همچون آشور را به عنوان «عصای غضب» برای تنبیه قوم خود به کار می‌گیرد. و این موضوع با ذات و برنامه خدا مبنی بر به کارگیری دیوها برای تکمیل اراده خود منافات ندارد.

حتی کلیسا چنین اجازه‌ای دارد تا یک عضو بسیار فاسد را به شیطان بسپارد «تا با نابودی نفس گناهکار، روح در روز خداوند عیسی نجات یابد» (اول قرنیتان ۵: ۵). چرا؟ زیرا آسیبی که از سوی جهان و حاکمانش به آن عضو می‌رسد سبب برانگیختگی توبه واقعی در او می‌شود. ما با چنین تدبیری از این ایماندار گمراه می‌پرسیم، «آیا می‌خواهی که او امر شیطان را انجام دهی؟ خوب ادامه بده تا شاید از رنج عواقب دردناک فساد خود به سوی خدا بازگردد.»

جالب است که بدانیم هرگاه روح بد بر شائول قرار می‌گرفت. داود (وارث آشکار تخت سلطنت اسرائیل) بر بطن می‌نواخت و روح بد شائول را راحت می‌ساخت (اول سموئیل ۱۶: ۲۳). چقدر اسفانگیز است که ما از اهمیت کتاب مقدس در قلمرو روحانی بی‌اطلاع هستیم! هنگامی که ایشع قصد داشت تا از خدا بپرسد، چنین فرمان داد، «الان برای من مطربی بیاورید و واقع شد که چون مطرب ساز زد دست خداوند بر وی آمد» (دوم

پادشاهان ۱۵:۳). در طول سلطنت داود بیش از ۴۰۰۰ نوازنده و سراینده گماشته شده بودند تا شب و روز در هیکل خداوند را تسبیح بخوانند (اول تواریخ ۹:۳۳، ۵:۲۳). یکی از نشانه‌های مسیحیان پر از روح این است که در قلب خود برای خداوند می‌سرایند و با یکدیگر به مزامیر، سرودها و نغمه‌هایی که از روح است گفتگو می‌کنند (افسیان ۲۰-۱۸:۵).

در سوی دیگر این حقیقت قدرت مخرب موسیقی دنیوی قرار گرفته است. هری آن کاهن اعظم شیطان‌پرست نشانه‌های گوناگونی را که بر روی جلد آلبومهای موسیقی پاپ چاپ شده بود به من نشان داد که همه نمایانگر اسارت و سرسپردگی به شیطان‌پرستی بودند. او به من گفت که در حدود ۸۵ درصد هوی متالهای امروز و گروههای موسیقی پاپ «متعلق» به شیطان‌پرستان هستند. آنها ناآگاهانه خود را به جهت کسب شهرت و ثروت به شیطان‌پرستی فروخته‌اند. تعداد اندکی از این هنرمندان عملاً شیطان را می‌پرستند اما غالب آنها نومیدانه خود را باخته‌اند و با پیام شیطانی که در موسیقی خود دارند دیگران را گمراه می‌سازند.

پس از اینکه سموئیل نبی درگذشت، میل منحن شائول به علم روحانی او را واداشت تا از یک زن جادوگر کمک بخواهد. شائول که در گذشته سرزمین اسرائیل را از فالگیران و جادوگران پاکسازی کرده بود (اول سموئیل ۳:۲۸)، نزد جادوگر عین دور که از پاکسازی در امان مانده بود رفت، او که با تغییر لباس و قیافه نزد آن جادوگر رفته بود او را متقاعد ساخت تا روح سموئیل را احضار کند (آیات ۱۹-۸). اما هنگامی که خدا به سموئیل اجازه داد تا خود بازگردد و بر آنها ظاهر شود، نقشه شائول نتیجه معکوس داد و باعث ترس آن زن جادوگر شد (کسی که انتظار یک روح آشنا را داشت). پیغام سموئیل برای شائول چیزی جز خبرهای بد نبود. چرا که از تسلیم قریب‌الوقوع اسرائیل به دست فلسطینیها و مرگ شائول و پسرانش خبر می‌داد (آیه ۱۹).

خدا به صراحت جادوگری را منع می‌کند (اشعیا ۸:۱۹-۲۰)، و داستان مرد ثروتمند و ایلعازر ناممکن بودن ارتباط با مردگان در زمان حال را به ما تعلیم می‌دهد (لوقا ۳۱-۱۶:۱۹). هنگامی که یک غیبگو ادعا می‌کند که با یک مرده تماس دارد. حرف او را باور نکنید. هنگامی که یک روانشناس ادعا می‌کند که یکی از مراجعین خود را از طریق هیپنوتیزم به زندگی گذشته خود بازمی‌گرداند، آن را باور نکنید. هنگامی که یک احضار کننده ارواح از جنبش عصرجدید ادعا می‌کند که می‌تواند مجرای برای فرد فراهم سازد تا بتواند از گذشته به زمان حال سفر کند، بدانید که این کار چیزی جز یک روح آشنا یا شیادی یک کلاهبردار نیست.

عقیده‌ای کهنه در لباسی نو

جنبش عصرجدید جادوگری را در نقاب روشنگری عصرجدید پنهان می‌کند: «تو به خدا نیازی نداری؛ تو خود خدا «هستی»، دیگر نیازی نیست که از گناهان خود توبه کنی و برای نجات خود به خدا متکی باشی. گناه یک معضل نیست؛ تنها کافی است جریان فکری خود را متوقف سازید و از طریق همگرایی هم‌آهنگ به وحدانیت عظیم عالم دست یابید.» لفاظی عصرجدید همان دروغ قدیمی شیطان است: «مانند خدا خواهید شد» (پیدایش ۵:۳).

اشتیاق به علم و قدرت بشر سقوط کرده را در دامی گرفتار ساخته است تا از احضارکنندگان ارواح، جادوگران و از اعمال مرموزی همچون طالع‌بینی، فال ورق، فال‌بینی، لوح فراخوانی ارواح، ستاره‌بینی، افسونگری جادویی و نوشتن ناخودآگاهانه هدایت و راهنمایی بخواهد. در دوم پادشاهان ۳:۱ می‌بینیم که چه عاملی ایلیا را محزون می‌سازد «آیا از این جهت که خدایی در اسرائیل نیست شما برای سؤال نمودن از بعل زبוב خدای عقرون می‌روید؟» اطرافیان ما همه به خدای خود اعتنا نمی‌کنند، کسی که آنها را دوست دارد و می‌خواهد زندگی آنها را هدایت کند، و در عوض نور و سلامتی را در ملکوت تاریکی جستجو می‌کنند، ممکن است ما هم همچون ییهو بپرسیم «چه سلامتی مادامی که زناکاری مادرت ایزابل و جادوگری وی اینقدر زیاد است؟» (دوم پادشاهان ۲۲:۹). سلامتی تنها در پادشاه سلامتی یافت می‌شود نه در پادشاه تاریکی.

تحت تأثیر چشم‌انداز علم و قدرتی که بسیاری از مردم را در فرهنگ امروزی ما در دام خود گرفتار و از خدا دور ساخته است قرار نگیرید. افرادی همچون هواخواهان شمعون در اعمال ۱۰۹:۸ نیز امروزه از اعمال جادوگری عصرجدید شگفت‌زده خواهند شد. اما اشخاص دیگر مانند اربابان آن کنیز دیوزده در اعمال ۱۸-۱۶:۱۶ در جهت منافع کسانی قدم برمی‌دارند که کارشان را توسط یک روح غیبگویی انجام می‌دهند. همانگونه که در نمونه‌های موجود در کلیسای اولیه می‌بینیم، آنهایی که در نیمه تاریک به دنبال علم و قدرت هستند به شدت در کار خداوند مداخله می‌کنند و با نیروهای کاذبی که به کار می‌گیرند بسیاری را فریب می‌دهند. گروه دیگر آنچنان خواهان قدرت هستند که برای «ارواح شریر» قربانی می‌گذرانند (لاویان ۷:۱۷)، و حتی فرزندان خود را برای دیوها قربانی خواهند کرد (مزمور ۳۸-۱۰۶:۳۶). من به نوبه خود بیشتر از همه می‌توانم با توجه به تجارب مشاوره‌هایم به وجود چنین اعمالی در دنیای امروز تأکید ورزم.

بگذارید این آیات از کتاب مقدس ما را هوشیار سازد تا این واقعیت را بپذیریم که حتی ایمانداران هم در برابر دامهایی که دشمن برایشان می‌گستراند تا آنها را از علم و قدرت خداوند دور سازد، آسیب‌پذیر هستند. همان دشمنی که اهمیت و حس استقلال طلبی ما را هنگامی که از خدا جدا هستیم بزرگ جلوه می‌دهد:

لیکن یشورون فربه شده لگد زد، تو فربه و تنومند و چاق شده‌ای پس خدایی را که او را آفریده بود ترک کرد و صخره نجات خود را حقیر شمرد. او را به خدایان غریب به غیرت آوردند و خشم او را به رجاسات جنبش دادند. برای دیوهائیکه خدایان نبودند قربانی گذرانیدند، برای خدایانیکه نشناخته بودند برای خدایان جدید که تازه بوجود آمده و پدران ایشان از آنها نترسیده بودند و به صخره‌ای که ترا تولید نمود اعتنا ننمودی و خدای آفریننده خود را فراموش کردی. (تثنیه ۱۸-۳۲:۱۵).

فصل هشتم

هنگامی اغوا می شویم که به

روش انسان عمل کنیم

من و همسرم تلاش کردیم تا فرزندانمان را از همان کودکی به دعای خانوادگی عادت دهیم. یک روز عصر برحسب اتفاق از وقتی که برای خواندن کتاب مقدس و دعا با هیدی و کارل اختصاص داده بودیم، غفلت ورزیدیم، چند دقیقه پس از اینکه آنها را راهی رختخوابشان کردیم صدای هیدی را از انتهای هال شنیدیم که می‌گفت: «بابا، فراموش کردیم که جنجال به پا کنیم.» جنجال به پا کردن معمولاً در خانواده ما همان دعای خانوادگی بود!

در خاطر من بهترین اوقات این جلسات بحث مداومی بود که درباره وسوسه با کارل داشتیم. به مدت چندین هفته تنها موضوعی که او دوست داشت راجع به آن صحبت کند وسوسه بود. به نظر می‌رسید که او بیشتر شیفته اصوات کلمه وسوسه باشد تا خود بحث، همانگونه که من هم در دوران کودکیم به زبان آوردن کلمه «آلومینیوم» را دوست داشتم. اما حتی پس از گذشت هفته‌ها بحث درباره وسوسه، کارل نمی‌توانست مفهوم وسوسه را از گناه تشخیص دهد.

من بسیاری از مسیحیان بالغ را دیده‌ام که در تشخیص وسوسه و انجام گناه با مشکل مواجه هستند. آنها که زیر هجوم افکار وسوسه‌انگیز قرار گرفته‌اند، به این نتیجه رسیده‌اند که حتماً مسأله بسیار نابهنجاری در آنها وجود دارد. آنها وسوسه را با گناه برابر می‌دانند. اما حتی عیسی «از هر حیث همچون ما وسوسه شده است» اما پایان آیه چنین است: «بدون اینکه گناه کند» (عبرانیان ۴:۱۵). تا به هنگامی که ما در این دنیا هستیم در معرض وسوسه قرار خواهیم داشت. همانگونه که مسیح در معرض وسوسه قرار داشت. اما او گناه نکرد و ما نیز نباید مرتکب گناه شویم (اول قرنتیان ۱۰:۱۳). در این فصل من در نظر دارم وسوسه را به گونه‌ای تعریف و توصیف کنم که شما به سادگی بتوانید آن را بشناسید و بلافاصله دعوت شیطان برای انجام کارها به روش خودتان را نپذیرید.

ریشه وسوسه

از زمان آدم تاکنون هر انسانی از نظر جسمانی زنده و از نظر روحانی مرده پا به این جهان می‌گذارد (افسیان ۱:۲). ما بدون اینکه با خداوند رابطه‌ای داشته باشیم در طول سالهای رشد آموخته‌ایم که مستقل از او زندگی کنیم. ما الگوهای فکری و عاداتی رفتاری خود را بر مبنای خواسته‌های خود پرورش داده‌ایم.

هنگامی که تولد تازه می‌یابیم از نظر روحانی زنده می‌شویم، ولی جسممان همواره مانعی در برابر ترقی ما در روح است، چرا که جسم ما متشکل از عادات و الگوهای خودمحمور و ریشه‌داری است که ما آنها را به هنگامی که در روح مرده بودیم، آموخته‌ایم. ذات و سوسه فریب خوردن است، به عبارت روشن‌تر بدین معنی است که به جای اینکه نیازهای جایز انسانی خود را توسط مسیح ارضا کنیم از طریق منابع دنیوی، جسمانی و شیطانی این کار را انجام دهیم (فیلیپیان ۱۹:۴). و سوسه از ما دعوت می‌کند تا مستقل از خدا زندگی کنیم.

قدرت و سوسه به توانایی قلعه‌هایی بستگی دارد که در زمانی که ما مستقل از خدا زندگی می‌کردیم در ذهنمان ساخته‌ایم. به عنوان مثال اگر شما در یک خانواده مسیحی بزرگ شده‌اید که مجلات مبتذل و برنامه‌های تلویزیونی ضد ارزشهای اخلاقی در آن جایی نداشته است و سوسه‌های جنسی در زندگی شما قدرت بسیار کمتری نسبت به شخصی که در معرض چنین منابعی قرار داشته قدرت بسیار کمتری خواهند داشت. چرا چنین است؟ زیرا نیاز معقول و مشروع شما به محبت شدن و پذیرفته شدن توسط والدین دلسوز شما برآورده شده که شما را از قرار گرفتن در معرض شیوه‌های نامشروع تثبیت هویت و ارزش انسانی محفوظ نگه داشته‌اند. شخصی که در یک محیط فاسد که سرشار از بی‌بند و باری جنسی است رشد یافته است پس از اینکه به مسیح ایمان می‌آورد چالشی دشوارتر را در برابر و سوسه جنسی تجربه خواهد کرد زیرا قبل از اینکه تولد تازه بیابد آن قلعه در ذهن او تثبیت یافته است.

هر چیز جایز است ولی مفید نیست

اکثریت ما و سوسه نمی‌شویم به اینکه گناهان بسیار آشکاری را مرتکب شویم، مانند دزدی مسلحانه، قتل یا تجاوز به عنف. شیطان بسیار زیرک است و در این مورد بسیار زیرکانه عمل می‌کند. او می‌داند که ما به اشتباهات فاحشی که در این گونه و سوسه‌ها وجود دارد پی خواهیم برد و از انجام آن سرباز خواهیم زد. در عوض روش او چنین است که ما را و سوسه کند تا عمل خوبی را در محدوده اراده خدا قرار دهیم تا افراط در آن عمل سرانجام آن را به گناه تبدیل کند. رفتار او با ما مصداق ضرب‌المثل قورباغه در ظرف آب است، یعنی به تدریج $P\}$ - ضرب‌المثل قورباغه در ظرف آب به این موضوع اشاره دارد که به هنگامی که قورباغه را در ظرف داغی قرار دهیم او عکس‌العمل نشان داده و بیرون می‌پرد، اما اگر او را در ظرف آبی قرار دهیم و شعله‌ای

زیر ظرف روشن کرده بگذاریم آب به تدریج داغ شود قورباغه گرم شدن تدریجی آب را حس نمی‌کند چرا که حیوانی دوزیست است و در نتیجه پس از سپری شدن لحظاتی در آب داغ می‌سوزد. {P}

حرارت و سوسه را زیاد می‌کند با این هدف که ما به این موضوع توجه نمی‌کنیم که داریم از محدوده اراده خدا خارج می‌شویم و پیش از اینکه یک عمل خوب تبدیل به گناه شود خود از صحنه خارج می‌شود.

پولس چنین می‌نویسد: «همه چیز من جایز است اما همه چیز مفید نیست. همه چیز بر من رواست اما نمی‌گذارم چیزی بر من «تسلط یابد» (اول قرنتیان ۶:۱۲). او در هر مسیر از زندگی مسیحی چیزی جز چراغ سبز نمی‌بیند. همه چیز برای ما خوب و جایز است زیرا ما از گناه آزاد شده‌ایم و دیگر در محکومیت شریعت زیست نمی‌کنیم. اما پولس نیز می‌داند که اگر زندگیمان را در هر یک از این مسیرهای خوب و جایز به طرز مهارناپذیری پیش ببریم سرانجام از چراغ قرمز خداوند عبور خواهیم کرد و این گناه محسوب می‌شود. جملات زیر عواقب گناه‌آلودی را در قسمت‌های مختلف زندگی آشکار می‌کنند که در آن قسمت‌ها ما به سوی اعمال خوبی و سوسه می‌شویم که خدا آنها را در محدوده اراده خود خلق کرده است:

استراحت جسمانی تبدیل به تنبلی خواهد شد
 سکوت منجر به عدم ارتباط اجتماعی می‌شود
 توانایی در بهره گرفتن به طمع و حرص خواهد انجامید
 لذت در زندگی تبدیل به افراط خواهد شد
 لذت جسمانی منجر به شهوترانی خواهد شد
 علاقه به اموال دیگری طمع به همراه خواهد داشت
 لذت در خوردن غذا موجب پر خوری می‌شود
 توجه به خود به خودخواهی خواهد انجامید
 ارتباط تبدیل به شایعه پراکنی می‌شود
 احتیاط تبدیل به بی‌ایمانی می‌شود
 اطمینان به بی‌توجهی می‌انجامد
 خشم منجر به جنون و بدخلقی می‌شود
 تیمارخواری تبدیل به حمایت افراطی خواهد شد
 قضاوت به انتقاد خواهد انجامید

دوستی با همجنس خود تبدیل به همجنس بازی خواهد شد

آزادی جنسی به بی بند و باری خواهد انجامید

هوشیاری به وسواس تبدیل خواهد شد

بخشنندگی موجب اصراف خواهد شد

حفاظت از خود به عدم اعتماد خواهد انجامید

دقت به ترس می انجامد

گناه در برابر رشد

اول یوحنا ۱۴:۲-۱۲ سه مرحله از رشد مسیحی در ارتباط با گناه را توصیف می کند. مرحله اول با «فرزندان» مقایسه شده است آیات ۱۲ و ۱۳. ویژگی فرزندان در ایمان با بخشیده شدن گناهانشان و دست یافتن به شناخت الهی رقم می خورد. به عبارتی دیگر آنها در خانواده خدا ساکن هستند و بر فرجام گناه غلبه کرده اند اما هنوز تا بلوغ کامل راه زیادی در پیش دارند.

مرحله دوم «جوانان» هستند (آیات ۱۴-۱۳)، گروهی که بر شریر غلبه یافته اند. این اشخاص ایماندارانی هستند که سیر روبه رشدی دارند و قوی هستند زیرا کلام خدا در آنها ساکن است. آنها دیگر در اسارت عاداتهای سرکشی خود نیستند و جنگهای شخصی و روحانی خود را از سر گذرانده اند. جنگهایی که بسیاری از مسیحیان را از چشیدن طعم آزادی در مسیح باز می دارند. آنها آزاد شده اند و می دانند که چگونه در آزادی بمانند. سومین مرحله «پدران» هستند (آیات ۱۳-۱۴)، اشخاصی که در شناخت عمیق خدا رشد یافته اند. ایمان آنها به طور استوار بر ارتباط نزدیک و پر محبت با خدا بنا شده است. ارتباطی که هدف رشد روحانی ما است. یوحنا در این آیات ما را متعهد به رشد می داند و بدین وسیله ما را در چالشی در برابر قدرت گناه در زندگی قرار می دهد و در ادامه راههایی را که شیطان از آن طریق ما را وسوسه می کند توصیف می نماید.

روزنه های ورود وسوسه

اگر بدانید که بر طبق کلام خدا تنها سه روزنه برای ورود وسوسه شیطان در درون ما وجود دارد، خواهید توانست با آمادگی بیشتر در زندگیتان در مقابل وسوسه مقاومت نمایید. این سه روزنه در تعلیم یوحنا به ایمانداران به شکلی موجز بیان شده است که با رابطه ما با این دنیا ارتباطی تنگاتنگ دارد: «دنیا و آنچه را در آن است دوست مدارید اگر کسی دنیا را دوست بدارد، محبت پدر در او نیست. زیرا هر چه در دنیاست، یعنی

هوای نفس، هوسهای چشم و غرور ناشی از مال و مقام، نه از پدر بلکه از دنیاست دنیا و هوسهای آن گذراست اما آن که خواست خدا را به جا می آورد، تا ابد باقی می ماند» (اول یوحنا ۱۷:۲-۱۵).

سه روزنه ورود وسوسه «هوای نفس»، «هوسهای چشم» و «غرور ناشی از مال و مقام» هستند. هوای نفس دامی برای امیال جسمانی و ارضای آنها می گستراند و هوسهای چشم نفع شخصی را به همراه دارد و کلام خدا را مورد آزمایش قرار می دهد. غرور ناشی از مال و مقام بر تعریف و تمجید از خود تأکید دارد. شیطان از طریق این سه مجرا هم با آدم اول و هم با آدم دوم به مقابله پرداخت. آدم اول به طرز فلاکت باری سقوط کرد و ما هنوز از عواقب سقوط او رنج می بریم. اما آدم دوم - عیسی مسیح - رودر رو در برابر وسوسه سه جانبه شیطان ایستاد و پیروزمندانه موفق شد. ما در او منابع و قدرتی را در اختیار داریم که می توانیم بر هر وسوسه ای که شیطان بر سر راه ما قرار می دهد غلبه کنیم (شکل الف صفحه ۲۶۴).

روزنه های ورود وسوسه هوای نفس (امیال حیوانی، ولع، شهوات) هوسهای چشم (خودخواهی، نفع شخصی غرور ناشی از مال و مقام) تعریف از خود،

(اول یوحنا ۱۷:۲-۱۵) «زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست...» «...و به نظر خوش نما...» (پیدایش ۶:۳) خودستایی) «...و درختی دلپذیر دانش افزا» (پیدایش ۳:۶ الف). (پیدایش ۳:۶ ج) ما را از خدا دور می سازد اراده خدا (غلاطیان ۵:۱۶) کلام خدا (متی ۱۶:۲۴) پرستش خدا (اول پطرس ۵:۵-۱۱)

نابود می کند وابستگی به خدا (یوحنا ۱۵:۵) اعتماد بر خدا (یوحنا ۱۵:۷) اطاعت از خدا (یوحنا ۱۰:۱۵-۸) آدم اول «آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه «هرآینه نخواهید مرد!» «مانند خدا خواهید شد.» (پیدایش ۳-۱:۳) درختان باغ نخورید؟»

آدم دوم «انسان نه به نان زیست می کند «بیهوه خدای خود را میازماید «از بیهوه خدای خود بترس و او را عبادت

(متی ۱۱-۴:۱) بلکه به هر کلمه ای که از دهان خداوند (تثنیه ۶:۱۶) نما...» (تثنیه ۶:۱۳).
صادر شود انسان زنده می شود» (تثنیه ۸:۳).

شکل الف

هوای نفس

شیطان ابتدا از طریق وسوسه هوای نفس به حوا نزدیک شد. او با گفتن این جمله که «آیا حقیقتاً خدا گفته است که از همه درختان باغ مخورید؟» (پیدایش ۳:۱)، در واقع توانست شکی را در ذهن او نسبت به میوه درخت ممنوعه ایجاد کند. اما شیطان میل او را برای خوردن میوه ممنوعه برانگیخت و او «دید که آن درخت برای خوراک نیکوست» (آیه ۶). در واقع تسلیم شدن در برابر هوای نفس در سقوط آدم و حوا بسیار مؤثر بود.

شیطان همچنین از طریق هوای نفس عیسی را به مبارزه طلبید. شیطان هنگامی خداوند ما عیسی مسیح را در بیابان مورد وسوسه قرار داد که او به مدت چهل روز در دعا و روزه بود: «اگر پسر خدا هستی بگو تا این سنگها نان شود» (متی ۴:۳). شیطان دانای مطلق نیست اما کور هم نیست. او که دیده بود عیسی ۴۰ روز را بدون غذا سپری کرده، پی برد که می‌تواند از طریق چنین نقطه آسیب‌پذیر محرزگی او را مورد وسوسه جسمانی قرار دهد. او همچنین نظاره‌گر شما است و در امیال جسمی شما نسبت به غذا، استراحت، رفاه و نیاز جنسی به دنبال نقطه ضعفهایی است. هنگامی که گرسنگی، خستگی و تنهایی به حد بحرانی برسد وسوسه نیز قوی‌تر عمل خواهد کرد.

هدف وسوسه هوای نفس این است که ما را از اراده خدا دور سازد و به خدمت جسم درآورد (غلاطیان ۵:۱۷). خوردن فی‌النفسه عمل گناه‌آلودی نیست، و خوردن از میوه ممنوعه در باغ عدن نیز در ذات خود شرارت‌آمیز نبود. خوردن یک نیاز جسمی جایز است و خدا غذا خوردن را خلق کرده تا ما بتوانیم این نیاز را برآورده سازیم. اما در مورد میوه یک درخت خداوند گفت: «زنهار نخوری» و آدم و حوا با خوردن میوه آن درخت از اراده خدا سرکش شدند و مستقل از خدا عمل کردند.

به همین نحو هم، خوردن نان در انتهای روزه عیسی به خودی خود عمل بدی نبود جز اینکه اراده پدر چنین نبود. عیسی پاسخ داد: «نوشته شده است که انسان تنها به نان زنده نیست، بلکه به هر کلامی که از دهان خدا صادر شود» (متی ۴:۴). برای عیسی مهم نبود که در آن وضعیت چقدر یک قرص نان مطلوب به نظر می‌رسد، زیرا او نمی‌خواست با پذیرفتن پیشنهاد شیطان مستقل از اراده پدر عمل کند. زندگی‌ای که عیسی برای ما سرمشق قرار داد، زندگی است که به طور کلی متکی به خدای پدر است (یوحنا ۵:۳۰؛ ۸۵۷؛ ۱۴۴۲؛ ۱۷۱۰:۷).

شیطان از طریق هوای نفس شما را وسوسه می‌کند، او از شما دعوت خواهد کرد تا نیازهای جسمانی خود را به طریقه‌هایی برآورده سازید که خارج از محدوده اراده خداوند هستند. خوردن امری است ضروری و جایز، اما خوردن بیش از حد، خوردن غذاهای ناشایست و یا اینکه اجازه دهیم غذا بر زندگی ما مسلط باشد. همه برخلاف اراده خدا هستند. میل جنسی را خدا در نهاد ما قرار داده و بسیار زیبا و خوب است اما روابط جنسی خارج از چهارچوب ازدواج، همجنس‌بازی و نیز روابط جنسی بی‌بند و بار خارج از این محدوده هستند و

نتیجه آنها اسارت خواهد بود. هرگاه احساس می کنید که وسوسه می شوید تا یک نیاز جایز جسمی را مستقل از خدا برآورده سازید، درواقع از طریق هوای نفس وسوسه می شوید.

هنگامی که در مقابل وسوسه های نفس به مقابله می پردازید، درواقع وابستگی خود را به خدا در نیازهای طبیعی اعلام می کنید. تا هنگامی که شما در «تاک» بمانید از منابع مذکور در یوحنا ۵:۱۵ در مورد عیسی بهره مند خواهید شد. اما هنگامی که شما در برابر وسوسه تسلیم می شوید در این قسمت نخواهید توانست در مقام یک مسیحی مفید و مؤثر باشید، زیرا شما جدای از مسیح نمی توانید کاری انجام دهید.

هوسهای چشم

دومین روزنه ورود وسوسه که شیطان توانست از طریق آن به آدم و حوا نزدیک شود نشأت گرفته از دروغ او بود و عواقب ناطاعتی از خدا را در پی داشت. خداوند پیشتر گفته بود که ناطاعتی مرگ را به دنبال دارد. اما شیطان گفت: «هرآینه نخواهید مرد!» (پیدایش ۴:۳). شیطان به دروغ حوا را مطمئن ساخت که خداوند در مورد عواقب گناه مرتکب اشتباه شده است و بدین طریق به صیانت نفس حوا متوسل شد. او تأکید کرد: { P - self - preservation }

«به او گوش ندهید، هرآنچه در نظرتان درست آمد همان را انجام دهید.» میوه ممنوعه در نظر حوا دلپذیر آمد (آیه ۶). سپس او و آدم فرمان خداوند را زیرپا گذاشتند تا آنچه را که در نظر دلپذیر آمد را انجام دهند و در خدمت امیال خود درآیند.

هوسهای چشم ما را از کلام خدا دور می سازد و رفته رفته اعتماد ما را به خدا سلب می نمایند. ما می توانیم مشاهده کنیم که دنیا چه چیزهایی را در مقابل ما قرار می دهد و آن را خارج از چهارچوب ارتباط با خدا برای خود بطلبیم. ما به جای اینکه به احکام و وعده های خدا توکل کنیم به دیدگاه خود نسبت به زندگی اعتماد داریم. چشمان ما با شهوت آنچه که می بینیم پر می شود و هرچه بتوانیم برای خود تصاحب می کنیم و گمان می کنیم که ما به این چیزها نیاز داریم و فریب خورده ایم که خواست خدا این است که مالک آنها شویم. ما به اشتباه می پنداریم که خدا هر چیز خوب را برای ما دریغ نداشته و با حرص و ولع دم از سعادت می زنیم.

ما به جای اینکه با تمام وجود بر خداوند توکل کنیم، چنین دیدگاهی در زندگی اتخاذ کرده ایم: «آن را به من ثابت کن.» این همان ماهیت وسوسه دوم عیسی از سوی شیطان است: «...اگر پسر خدایی خود را به زیر (از کنگره هیکل) افکن زیرا نوشته شده است: "درباره تو به فرشتگان خود فرمان خواهد داد و آنها تو را بر دستهایشان خواهند گرفت، مبادا پایت به سنگی خورد" (متی ۶:۴). اما عیسی نمی خواست که بازی «به من

نشان بده» را برای شیطان بازی کند. و او پاسخ داد که: «این نیز نوشته شده که "خداوند خدای خود را میازما".» (آیه ۷).

هنگامی که شبان کلیسایی بودم، برخی از اعضای کلیسا ناآگاهانه در برابر وسوسه شیطان تسلیم می‌شدند تا خدا را امتحان کنند. من دوست بسیار عزیزی به نام دیک داشتم که به علت سرطان در حال مرگ بود، اما در کلیسا چنین شایع شده بود که چهار «شاهد» هر یک به شکل مجزا شهادت داده بودند که خدا به آنها گفته است که دیک نخواهد مرد. بسیاری اظهار داشتند که «آیا شفای دیک حیرت‌انگیز نیست!» پس از سه هفته دیک درگذشت.

اگر خدا به این اشخاص گفته بود که دیک نمی‌میرد، پس آیا نمی‌توان چنین نتیجه گرفت که خدا دروغگو است؟! اما آیا واقعاً خدا دروغگو است؟ البته که نه؛ او حقیقت است. دروغ از سوی پدر دروغگویان یعنی خود شیطان است. ارواح فریبکار طی تلاشی دروغی را درباره دیک منتشر کرده بودند تا اعتماد ایمانداران را نسبت به خدا سلب کنند.

خدا هیچ‌گونه تعهدی نسبت به ما ندارد بلکه او تنها به خودش متعهد است. هیچ راهی نیست که شما زیرکانه دعا کنید تا خدا مجبور شود به آن پاسخ دهد. این امر نه تنها معنای دعا را زیر سؤال می‌برد بلکه ما را در مقام خداوند قرار می‌دهد. انسان متعادل با ایمان با کلام مکتوب خدا زندگی خواهد کرد نه اینکه فرمان دهد تا خدا وجود خود را در مقابل هوسها و خواسته‌های ما به اثبات برساند، اهمیتی هم ندارد که چقدر این خواسته‌ها خالصانه باشند. این ما هستیم که مورد آزمایش واقع می‌شویم نه خدا.

غرور ناشی از مال و مقام

سومین روزنه ورود وسوسه در دل جنبش عصر جدید قرار گرفته است. یعنی وسوسه شویم تا خودمان سرنوشت خود را رقم بزنیم، بر دنیایمان حاکمیت داشته باشیم و خدای خود باشیم. شیطان حوا را اغوا نمود تا از میوه ممنوعه تناول کند. «در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید شد» (پیدایش ۳:۵). پیشنهاد شیطان همان میل بی‌حد و حصر انسانها به حکومت کردن و خدا شدن بود. وی به زعم خویش می‌خواست چنین بگوید: «هنگامی که این استعداد بالقوه در وجود تو است که «شبیبه» خدا شوی به این راضی نباش که «تحت» حاکمیت خدا زندگی کنی.» هنگامی که حوا متقاعد شد که «آن درخت دلپذیر دانش افزا است» (آیه ۶)، او و آدم از آن تناول کردند.

این وعده شیطان که آن دو می‌توانستند شبیه خدا شوند چیزی جز یک دروغ نبود. هنگامی که آدم و حوا تسلیم و سوسه شیطان شدند، آنگونه که شیطان ادعا می‌کرد خدای این جهان نشدند. در عوض آنها از حاکمیتی که در خدا داشتند سقوط کردند و شیطان درست همانگونه که نقشه کشیده بود، با تصور آنها خدای این جهان شد.

شیطان سعی کرد تا همان حيله را در مورد عیسی نیز به کار برد: «دیگر بار ابلیس او را برفراز کوهی بس بلند برد و همه حکومت‌های جهان را با تمام شکوه و جلالشان به او نشان داد و گفت: "اگر در برابرم به خاک افتی و پرستش کنی، این همه را به تو خواهم بخشید."» (متی 49: 8). عیسی در برابر این حق شیطان که می‌توانست پادشاهی این جهان و جلال آن را به او پیشنهاد کند به مخالفت برخاست، زیرا پس از اینکه آدم و حوا در اولین سوسه پادشاهی و جلال این جهان را از دست دادند، شیطان خدای این جهان شد و پادشاهی و جلال این جهان از آن او بود. با اینحال هنگامی که قدری به این موضوع می‌اندیشیم، پیشنهاد شیطان بسیار مضحک به نظر می‌رسد. چرا عیسی و سوسه شد تا شیطان را در عوض جهان پرستش کند، درحالی که کل کائنات از آن او بود؟ از این رو او پاسخ داد: «دور شو ای شیطان! زیرا نوشته شده است: «خداوند خدای خود را پرست و تنها او را خدمت کن.» (آیه ۱۰).

هدف از سوسه غرور ناشی از مال و مقام این است که ما را از پرستش خدا دور سازد و با ترغیب ما به سوی حاکم بودن در زندگی خود بنیان اطاعت ما از خداوند را تباہ سازد. هرگاه احساس می‌کنید که دیگر به هدایت و کمک خدا نیازی ندارید و می‌توانید زندگی خود را بدون مشورت با او اداره کنید و نیازی ندارید که در برابر کسی سرفرود آورید، آگاه باشید؛ زیرا که چنین افکاری از غرور زندگانی نشأت می‌گیرد. ممکن است چنین بپندارید که به خود خدمت می‌کند. اما هرگاه از پرستش و خدمت به خداوند بازایستید، درواقع شیطان را می‌پرستید و خدمت می‌کنید- این همان چیزی است که او بیشتر از هر چیز دیگری از شما می‌خواهد. در عوض ویژگی زندگی شما باید با عبادت و اطاعت پرستش‌آمیز خدا رقم خورد (اول پطرس ۱۱-۵: ۵، یوحنا ۱۰-۱۵: ۸).

به یاد داشته باشید، سه موضوع بسیار مهم در این سه روزنه ورود و سوسه منعکس شده است: ۱- اراده خدا در زندگیتان، همانگونه که در اتکای شما نسبت به خدا نمایانگر شده است ۲- کلام خدا در زندگیتان، همانگونه که در اعتماد شما نسبت به خدا نشان داده می‌شود ۳- عبادت خدا در زندگیتان، همانگونه که در اطاعت شما نسبت به خدا آشکار می‌شود. هر سوسه‌ای که شیطان در مقابل شما قرار می‌دهد با یک یا همه این ارزشها به

مبارزه می‌پردازد. او شما را تحت نظر قرار خواهد داد تا پی ببرد که در کدام قسمت از زندگیتان آسیب‌پذیر هستید و در هر قسمت که شما به آن توجهی ندارید او شما را مورد وسوسه قرار خواهد داد.

دو نوع از بزرگترین امیال ما

چرا ما خود را با افکار وسوسه‌انگیز که برخلاف کلام و اراده خدا است سرگرم می‌نماییم؟ ما در برابر غذاهایی که میل به خوردن آنها نداریم وسوسه نمی‌شویم و همچنین نه با آن اعضای بدن جنس مخالف که میلی در ما به وجود نمی‌آورند، و نه با جاه‌طلبیهای بیهوده و غیره. اگر وسوسه را همچون چوب ماهیگیری فرض کنیم. قلاب وسوسه این است که شیرین تضمین می‌نماید آنچه که خارج از اراده خدا می‌خواهیم و یا نیاز داریم می‌تواند ما را ارضا کند. این را باور نکنید. هیچگاه شما نخواهید توانست هوای نفس جسم را ارضا کنید. چرا که عیسی می‌گوید: «خوشابحال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا آنان سیر خواهند شد» (متی ۵:۶). تنها حفظ روابط درست، زندگی با قدرت روح‌القدس و لذت بردن از ثمره روح شما را ارضا خواهد نمود.

خوردن برای زندگی یا زندگی برای خوردن

میل به غذا اساسی‌ترین میل انسانی است، زیرا که وجود آن برای بقا ضروری است. از این رو می‌خوریم تا زندگی کنیم. اما هنگامی که زندگی می‌کنیم تا بخوریم، غذا دیگر این میل را ارضا نخواهد کرد. بلکه ما را به سوی تباهی سوق خواهد داد، به طوری که میلیونها انسان خود را در برابر میل به خوردن ناتوان یافته‌اند. هنگامی که بدن شما از خوراکیهای لازم بی‌بهره می‌ماند، شما به طور طبیعی میل به غذاهایی دارید که شما را سالم و سیستم ایمنی بدن شما را فعال نگه می‌دارد. اگر خوردن شما در جهت ارضای چنین امیال طبیعی باشد سالم و آزاد خواهید ماند. اما هنگامی که برای تسکین نگرانی و یا ارضای میل به شیرینی، نمک و... به غذا خوردن روی می‌آورید نخواهید توانست بر خودتان مسلط باشید و عواقب آن سلامت شما را به خطر خواهد انداخت.

پولس پس از اینکه در اول تیموتاؤس ۱:۴ درباره زمان آخر هشدار می‌دهد با ذکر سوء استفاده در خوردن غذا هدفی را دنبال می‌کند «...در زمانهای آخر، برخی از ایمان‌روگردان شده، از ارواح گمراه‌کننده و تعالیم دیوها پیروی خواهند کرد.» یکی از شواهد روزهای آخر کسانی خواهند بود که «به پرهیز از خوراکیهایی فرمان می‌دهند» (آیه ۳) که برای برآورده ساختن نیازهای جایز در نظر گرفته شده‌اند. من در برخورد با هرگونه اختلال در خوردن یک مسأله روحانی نیز در فرد مشاهده کرده‌ام، با این حال تقریباً تمام مشاورانی که به درمان کم‌خوراکی شدید (anorexia) و بولیمیا یا «پرخوری بیمارگونه» می‌پردازند، از مشکل روحانی اشخاص

مبتلا به این امراض پرده بر نمی‌دارند. همسر یکی از شبانان پس از پایان یک کنفرانس، طی نامه‌ای برایم چنین نوشت:

نیل عزیز

من قادر نیستم تمام اعمال خداوند را در زندگیم بیان کنم، اعمالی که از طریق حقیقتی که شما در آن کنفرانس با ما در میان گذاشتید به انجام رسید. اکنون من بسیار بیشتر از گذشته از فریب دشمن آگاهی دارم و این، حس حق شناسی مرا نسبت به نجات دهنده توانا و مهربان من واقعی‌تر می‌نماید. من به مدت ۱۱ سال از بیماری پرخوری بیمارگونه رنج می‌بردم. اما اکنون می‌توانم در تمام طول روز در خانه با یک آشپزخانه پر از غذا تنها بمانم و در آرامش بسر ببرم. هنگامی که یک وسوسه و یا یک دروغ از سوی شیطان ذهنم را مشوش می‌سازد، من با حقیقت آن حمله را دفع می‌کنم، پیشتر در طول روز ساعتها در اسارت آن دروغها بسر می‌بردم و همیشه از غذا ترس داشتم، اما اکنون در آزادی‌ای که حقیقت به همراه دارد شادی می‌کنم.

شهووات جنسی عنان گسیخته

پولس همچنین در هشدارهای که درباره روزهای پایانی دنیا می‌دهد از ازدواج سخن به میان می‌آورد (رابطه‌ای که خدا در آن میل به جنس مخالف را نهاده است اول تیموتاؤس ۳:۴). میل جنسی یکی دیگر از پایگاههای شیطانی‌ای است که در کتاب مقدس ذکر شده و نیروی بالقوه‌ای برای گناه کردن بشمار می‌آید. پولس در این مورد چنین نوشته است: «از بی‌عفتی بگریزید! هر گناه دیگر که انسان مرتکب شود بیرون از بدن اوست، اما کسی که مرتکب بی‌عفتی می‌شود، بخصوص نسبت به بدن خود گناه می‌کند» (اول قرنتیان ۶:۱۸). کمابیش هر شخصی که گرفتار کشمکشهای روحانی بود و برای مشاوره نزد من می‌آمد نسبت به نوعی ناهنجاری جنسی در خود اعتراف می‌کرد، برخی در اسارت شهوات عنان گسیخته بسر می‌بردند و برخی دیگر قربانی حملات جنسی‌ای بودند که ریشه در دیوزدگی داشت. علاوه بر اینها، اشخاصی که قبلاً مورد تجاوز قرار گرفته بودند و یا در مراسم جنسی شنیع شیطان‌پرستی شرکت داشتند، تقریباً همیشه در آن قسمت از مسایل جنسی پایگاهی در ذهن آنها شکل گرفته بود. اگر مسأله‌ای مانند انتقال دیو از شخصی به شخص دیگر رخ داده باشد من به جرأت می‌توانم بگویم که مقاربت نامشروع جنسی علت اصلی آن می‌باشد.

میل جنسی قسمت خدادادی سیستم عصبی خودکار است. عمل جنسی به طور طبیعی یک قسمت منظم و موزون زندگی است. اما؛ و

هنگامی که عیسی گفت: «هر که با شهوت به زنی بنگرد، همان دم در دل خود با او زنا کرده است» (متی ۵:۲۸)، او در واقع چیزی را در درون محدوده نقشه خدا برای میل جنسی توصیف می‌کرد. واژه به کار رفته در متن یونانی برای شهوت epithumos است. پیشوند epi به معنای «افزودن به» است، و دلالت دارد بر چیزی که به یک میل و جذبۀ افزوده می‌شود. عیسی به ما می‌گوید که با آلوده ساختن ذهن خود به افکار شهوانی و شهوت، میل جنسی‌ای را که خدا در نهاد ما قرار داده است تشدید نکنیم. تنها راه مهار میل جنسی در زندگی این است که افکار خود را تحت کنترل درآوریم.

برای اینکه شهوت جنسی ارضا شود باید به طور فیزیکی نیز به تحقق برسد، و در اینجا است که نقش رومیان باب ۶ آشکار می‌گردد. ما نباید اجازه دهیم که گناه بر جسم فانی ما حکمرانی کند (آیه ۱۲)، و باید اعضای خود را آلات عدالت سازیم (آیه ۱۳). هرگاه توسط یک گناه جنسی از بدن خود ناشایسته استفاده کنید در واقع روزنه‌ای برای شیطان فراهم می‌سازید، و مشکل جنسی شما تبدیل به یک مشکل روحانی می‌شود. مبشری پس از پایان یک کنفرانس به من گفت که سرانجام پس از ۲۰ سال از اسارت شهوت آزاد شد. او به هنگام آماده سازی خود برای خدمت خداوند در طول هر مرخصی به دنبال مشاوره‌ای بود تا مشکل خود را حل نماید، اما او هرگز به یک پیروزی پایدار دست نیافت تا اینکه پی برد که مشکل او یک مشکل روحانی بوده و می‌بایست راه حل آن نیز روحانی باشد.

راه گریز

اول قرن‌های ۱۰:۱۳ خبر خوش و درخشانی به هنگام ترسها و نگرانیهایمان از وسوسه برای ما به شمار می‌آید. «اما این را به یاد داشته باشید وسوسه‌هایی که به سراغ شما می‌آیند، از وسوسه‌هایی که دیگران دچار آنند، دشوارتر نمی‌باشد. هیچ وسوسه‌ای نیست که نتوان در مقابل آن ایستادگی کرد. پس در برابر آنها مقاومت کنید و اطمینان داشته باشید که خدا نخواهد گذارد که بیش از حد توانایی خود وسوسه شوید؛ و به شما قدرت خواهد بخشید تا بتوانید در برابر آن تاب بیاورید. این وعده خداست و به آن عمل نیز خواهد کرد. او به شما نشان خواهد داد که چگونه از وسوسه‌ها بگریزید تا بتوانید در برابر آنها با صبر و تحمل پایداری کنید.» (ترجمه تفسیری). در اینجا راه گریزی که پولس از آن سخن می‌گوید چیست؟ در همان جا می‌بینیم که وسوسه در ذهن رخ می‌دهد. هر وسوسه در ابتدا فکری است که توسط شهوانیت و یا خود حالات روحی در ذهن شما پدید می‌آید. اگر شما به آن فکر بیانید و آن را حق خود بدانید، سرانجام به آن تفکر جامه عمل می‌پوشانید و این گناه محسوب می‌شود. در عوض پولس به ما تعلیم می‌دهد که هر فکری را به اطاعت مسیح اسیر سازیم (دوم

قرنیتان ۱۰:۵). اولین قدم به سوی رهایی از وسوسه این است که هر فکری را در بدو ورودش در ذهن متوقف سازید.

هنگامی که از ورود یک فکر نفوذپذیر جلوگیری به عمل می‌آورید، قدم بعدی این است که آن فکر را براساس معیار هشت جانبه پولس در فیلیپیان ۴:۸ مورد ارزیابی قرار دهیم تا به آنچه که باید به آن تفکر کنیم پی ببریم: «برادران عزیز، در خاتمه بگذارید این را نیز بگوییم: فکرتان را بر روی هر چه راست و خوب و درست است، ثابت نگهدارید. درباره چیزهایی فکر کنید که پاک و زیباست. در صفات خوب و پسندیده دیگران تأمل کنید. درباره چیزهایی فکر کنید که می‌توانید خدا را برای آنها شکر کنید و به وجود آنها خوش باشید؟ (ترجمه تفسیری). از خود بپرسید «آیا این فکر در مسیر حقیقت خدا قرار دارد؟ آیا این فکر حاکی از یک عمل راست، خوب و درست است؟ اگر این فکر جامه عمل بپوشد آیا نتیجه آن زیبا خواهد بود و به فضیلت زندگی من خواهد افزود؟ آیا دیگر ایمانداران از عمل من رضایت خواهند داشت؟ آیا می‌توانم با این کار خدا را تمجید نمایم؟ اگر پاسخ به هر یک از این سؤالات «نه» باشد، بی‌درنگ آن فکر را رها کنید. دیگر جایی برای آن فکر در ذهن خود اختصاص ندهید. اگر باز هم آن فکر باز گشت، دائماً بگویید «نه». هنگامی که می‌آموزید تا با متوقف ساختن افکار در بدو ورودشان به ذهن، و با ارزیابی آنها براساس کلام خدا و بارها کردن آنها پس از مردود شدن در پاسخ به این سؤالات در برابر افکار وسوسه‌آمیز واکنش نشان دهید، درواقع راه رهایی از آن که کلام خدا نیز به آن وعده داده یافته‌اید.

برعکس، اگر فکری وارد ذهن شما می‌شود و از امتحان راستی، خوی و درستی و غیره در فیلیپیان ۴:۸ سربلند عبور می‌کند «درباره آنها تفکر کنید» (آیه ۸) و آن را «به کار گیرید» (آیه ۹) «تا خدای آرامش با شما باشد؟» (آیه ۹)، که نتیجه آن به مراتب بهتر از درد و اغتشاشی است که پس از تسلیم شدن در برابر وسوسه و گرفتار شدن در رفتار گناه‌آلود به ما دست می‌دهد.

اعتراف و مقاومت

اشخاصی که در چرخه گناه-توبه-گناه-توبه-گناه-توبه گرفتار می‌شوند سرانجام امیدشان را برای تجربه یک پیروزی واقعی بر گناه از دست خواهند داد. قدرت اراده به تنهایی نمی‌تواند آنها را از تکرار گناهی که قبلاً آن را اعتراف کرده‌اند باز دارد و شیطان نیز حس ندامت و سرخورده‌گی را در آنها تشدید می‌کند. ظاهراً خویشتن داری در چنین مواردی خیال باطلی بیش نیست. و زندگی مسیحی یک روند بی‌پایان از فراز و نشیبها است.

گناهی که به آن اجازه داده می‌شود تا بر زندگی حکمرانی کند، همانند سگی است که به حیاط خانه شما داخل می‌شود و پاهایتان را گاز گرفته مانع رفتن شما می‌شود. شما به سبب شکست خود، خویشتن را مقصر

می‌دانید و سرزنش می‌کنید و به سوی خدا فریاد برمی‌آورید: «مرا ببخش.» او شما را می‌بخشد اما سگ هنوز در آنجا است. چرا به سوی خدا فریاد برمی‌آورید و به جای مقصر دانستن خود به سگ حمله نمی‌کنید؟ یعقوب ۷:۴ به ما می‌گوید: «پس تسلیم خدا باشید. در برابر ابلیس ایستادگی کنید، که از شما خواهد گریخت.» ما در مورد اعتراف به گناهان خود صحیح عمل می‌کنیم، اما از انجام قاعده کتاب مقدسی‌ای که این چرخه را می‌شکند، سرباز زده‌ایم یعنی گناه اعتراف - «ایستادگی» اگر می‌خواهیم که طعم پیروزی بر گناه را بچشیم باید در مقابل شیطان ایستادگی کنیم و به او فرمان دهیم که از ما دور شود.

ما طوری زندگی می‌کنیم که گویی خدا و انسانیت بیمار، تنها واقعیت‌های قلمرو روحانی هستند. اما یوحنا چنین نوشته است: «ای فرزندانم این را به شما می‌نویسم تا گناه نکنید. اما اگر کسی گناهی کرد شفיעی نزد پدر داریم، یعنی عیسی مسیح پارسا» (اول یوحنا: ۲:۱). اگر می‌خواهیم که پیروزی و آزادی در برابر وسوسه و گناه را بچشیم باید به سوی شفیع پارسا خود بازگردیم و در برابر دشمن گمراه خود بایستیم.

فصل نهم

هر آنچه را که می‌شنوید باور نکنید

یکی از رایج‌ترین دیدگاههایی که من در میان مسیحیان مشاهده کرده‌ام - حتی در میان شبانان، رهبران و همسران و فرزندان آنان - نوعی احساس خودکم بینی نهفته است. من بارها از این قبیل افراد شنیده‌ام که می‌گویند «من شخص عالمی نیستم. من صلاحیت ندارم، من شخص شایسته‌ای نیستم.» من از این موضوع شگفت‌زده‌ام که مسیحیان بسیاری وجود دارند که تفکرات و احساسات حقارت و بیهودگی زندگی روحانی پر بار و مقام شامخ آنان را بسته نگه داشته است.

شاید پس از وسوسه معمول‌ترین و حادث‌ترین حمله‌ای که از سوی شیطان صورت می‌گیرد و ما در برابر آن آسیب‌پذیر هستیم اتهام است. ما توسط ایمان قدم به عرصه ارتباط ابدی با خداوند عیسی مسیح نهاده‌ایم. در نتیجه ما نسبت به گناه مرده‌ایم و نسبت به خداوند زنده شده‌ایم و اکنون با مسیح در جایهای آسمانی نشسته‌ایم. ما در مسیح شخص مهمی «هستیم». مسلماً شیطان نمی‌تواند مقام ما را در مسیح و ارزشمان را در نظر خدا تغییر دهد. اما اگر او بتواند ما را اغوا کند تا به دروغهای مودیانه او گوش فرادهیم و آنها را باور نماییم، آنگاه خواهد توانست عملاً قدرت عمل را از ما برباید و ما را به این متهم سازد که در نظر خدا و دیگر مردم از ارزش اندکی برخوردار هستیم.

شیطان اغلب از وسوسه و اتهام مانند یک منگنه دوطرفه بسیار بی‌رحم استفاده می‌کند. او به شما نزدیک می‌شود و می‌گوید: «چرا این کار را انجام نمی‌دهی؟ همه مردم این کار را می‌کنند. گذشته از اینها نمی‌توانی از دست آن فرار کنی، چه کسی پی خواهد برد؟» سپس به محض اینکه فریب وسوسه او را خوردیم، لحن او تغییر کرده و حالت سرزنش و اتهام به خود می‌گیرد: «تو چگونه مسیحی‌ای هستی که چنین کاری را انجام می‌دهی؟ تو یک نمونه رقت‌انگیز از فرزند خدا هستی. تو هرگز از بند آن خلاصی نخواهی یافت. دیگر همه چیز تمام شده زیرا خدا از تو ناامید شده است.»

شیطان «مدعی برادران» نامیده شده است... کسی که شبانه‌روز در پیشگاه خدا بر آنان اتهام می‌زند» (مکاشفه ۱۰:۱۲). ما همه صدای نیرنگ‌باز و نفرت‌انگیز او را در قلبها و وجدانمان می‌شنویم. به نظر می‌رسد که او هیچگاه از سعی و تلاش باز نایستد. بسیاری از مسیحیان دائماً شکست خورده و دل‌سرد هستند زیرا دروغهای

کهنه او را در مورد خود باور دارند. و اشخاصی که تسلیم اتهامهای او می‌شوند از آزادی‌ای که خدا برای قوم خود در نظر گرفته است بی‌نصیب می‌مانند. یکی از مسیحیان سرشکسته و ناامید برایم چنین نوشت:

آن احساساتی که زندگی را برایم نوعی دردسر و گرفتاری جلوه می‌داد دوباره به سراغم آمده‌اند. من هراسان، تنها، سردرگم و بسیار ناامید هستم. من خوب می‌دانم که خدا؛ کک می‌تواند بر این احساسات غلبه کند، اما نمی‌توانم از این سد عبور کنم. من حتی نمی‌توانم دعا کنم. هنگامی که سعی می‌کنم دعا کنم، دوباره این احساسات در من تشدید می‌شوند. هنگامی که احساس خوبی دارم و می‌خواهم آنچه را که خدا از من می‌خواهد بجا آورم، در همان بدو امر صداها و نیرویی بسیار قدرتمند مرا باز می‌دارند، به طوری که دیگر قادر به ادامه آن نیستم، دیگر چیزی نمانده که تسلیم این صداها شوم و دیگر بیش از این توان جنگیدن با این صداها را ندارم. من فقط کمی آرامش می‌خواهم.

ممانعت از دعوی مدعی

اما خبر خوش در این است که ما نباید به اتهامات شیطان گوش دهیم و در ناامیدی و شکست زندگی کنیم. حقیقتی که نیاز داریم تا با ایمان در برابر اتهامات شیطان بایستیم و عادلانه در خداوند زیست نماییم، در زکریا ۱۰-۱:۳ یافت می‌شود:

خداوند به زکریای نبی صحنه‌ای آسمانی را نشان داد که اتهامات شیطان بر قوم خدا به درستی نمایان شده است: "و یهوشع رئیس کهنه را به من نشان داد که به حضور فرشته خداوند ایستاده بود و شیطان به دست راست وی ایستاده، تا با او مخاصمه نماید. و خداوند به شیطان گفت: «ای شیطان خداوند تو را نهیب نماید! آیا این نیم سوزی نیست که از میان آتش ربوده شده است؟» و یهوشع به لباس پلید ملبس بود و به حضور فرشته ایستاده بود."

خداوند شیطان را نهیب می‌نماید

به شخصیت‌های تشکیل دهنده این صحنه که همانند یک محکمه آسمانی است توجه نمایید. قاضی خدای پدر است. دادستان شیطان است. وکیل مدافع عیسی مسیح است و متهم یهوشع کاهن اعظم است، کسی که نماینده تمامی قوم خدا است و من و شما را نیز شامل می‌شود. از نظر تاریخی ورود کاهن اعظم به حضور خدا در قدس الاقداس که سالی یکبار انجام می‌شد، واقعه‌ای خطیر و مهم قلمداد می‌شد. کاهن می‌بایست آیین مفصل و پیچیده تطهیر و پاکسازی را پیش از ورود به قدس الاقداس به جا آورد، زیرا با کوچکترین خطا و ناعدالتی نسبت به خدا به طور حتم مستوجب مرگ بود. کاهن زنگوله‌هایی را به ردای خود می‌بست تا اشخاصی که

خارج از قدس الاقداس بودند بتوانند از صدای آنها پی ببرند که آیا او زنده است و حرکت می‌کند یا اینکه حرکت نمی‌کند و مرده است. همچنین طنابی به میج پایش می‌بستند که اگر درحضور خدا مرد بتوانند او را از صحن داخلی قدس الاقداس بیرون بکشند.

بدین سان در زکریا ۱۰-۱:۳ کاهنی را به نام یهوشع می‌بینیم که با جامه‌های ناپاک که بیانگر گناهان اسرائیل هستند در حضور خدا قرار گرفته است. خبر بد اینجاست! شیطان مدعی می‌گوید: «ای خدا به او بنگر او ناپاک است و مرگ سزاوار اوست.» اما خدا مدعی را سرزنش کرده و از دعوی او جلوگیری به عمل می‌آورد. به نظر می‌رسد خدا با سرزنش کردن شیطان می‌خواهد به او بگوید که: «تو قاضی نیستی و نمی‌توانی قوم مرا محکوم نمایی، من یهوشع را از میان شعله‌های داوری رهانیده‌ام و اتهامات تو بی‌اساس است.»

این صحنه از محکمه روزها و شب‌ها برای هر یک از فرزندان خدا تداوم می‌یابد. شیطان همواره در نمایان ساختن اشتباهات و ضعفهای ما به خدا پافشاری می‌نماید و با اصرار از خدا می‌خواهد که ما را به خاطر کامل نبودنمان به مرگ محکوم سازد. اما وکیل دعاوی ما در آسمان عیسی مسیح است، و هیچگاه متهمی را در برابر خدا که قاضی محکمه‌ای است رها نخواهد کرد. شیطان نمی‌تواند اتهامات خود را بر ما تحمیل نماید، زیرا عیسی مسیح ما را پارسا گردانیده است و برای شفاعت ما نزد پدر زنده است (رومیان ۸:۳۶۳۳).

با این حال شیطان ما را در برابر خدا متهم می‌سازد و نمایندگانش ذهن هر یک از ما را زیر هجوم افکار منفی‌ای می‌برند که حاکی از بی‌ارزشی و ناپارسا بودن در نظر خدا است و بدین سان ما را متهم می‌سازند: «چگونه می‌توانی این کار را انجام دهی و در همان حال نیز یک مسیحی باشی؟ می‌دانی تو درواقع فرزند خدا نیستی.» اما شیطان قاضی نیست او تنها مدعی شما است. اما اگر به سخنان او گوش فرا دهید و آنها را باور نمایید، دیری نخواهد پایید که زیر بار اتهامات او زندگی خواهید کرد، گویی که این اتهامات محکومیت شما است و باید آن را تحمل کنید.

هنگامی که این قبیل اتهامات که شما را بی‌ارزش جلوه می‌دهند به شما هجوم می‌آورند، به آنها توجهی نکنید. در عوض چنین پاسخ دهید، «ای شیطان توکل من بر مسیح است و من در او فرزند خدا هستم، مانند یهوشع کاهن اعظم و او (خدا) مرا پارسا خوانده است. تو نمی‌توانی حکمی برای من تعیین کنی یا بر علیه من رأی صادر کنی. تنها کاری که می‌توانی بکنی این است که مرا متهم سازی ولی من به این اتهامات توجهی نمی‌کنم.»

خداوند جامه‌های ناپاک ما را از تن

ما بیرون می‌کند

ما به این دلیل اتهامات شیطان را بی‌اساس می‌شمیریم که خدا برای ناپاکی جامه‌های ما راهی مهیا ساخته است. توصیف زکریا از این منظره آسمانی چنین ادامه می‌یابد: «و آنانی را که به حضور وی ایستاده بودند خطاب کرده، گفت: «لباس پلید را از برش بیرون کنید.» و او گفت: «بین عصیان‌ت را از تو بیرون کردم و لباس فاخر به تو پوشانیدم.» و من گفتم که عمامه طاهر بر سرش گذاردند و او را لباس پوشانیدند و فرشته خداوند ایستاده بود» (۵۴۳).

خدا نه تنها ما را پارسا خوانده است، بلکه جامه‌های پلید بی‌عدالتی را از تن ما بیرون کرده و ما را با عدالت خود پوشانیده است. توجه کنید که «خدا» جامه‌ها را عوض می‌کند، نه ما در خود هیچگونه جامه عدالتی نداریم که بپوشیم تا خدا را راضی نماییم. هنگامی که با ایمان خود را به او تسلیم می‌کنیم او در پاسخ به ما، ما را متحول می‌سازد.

خداوند به ما هشدار می‌دهد که به

او پاسخ دهیم

خداوند که شیطان را نکوهش می‌کند و پارسایی را برای ما مهیا می‌سازد، از ما می‌خواهد که با اطاعت به او پاسخ دهیم: «اگر به طریق‌های من سلوک نمایی و ودیعت مرا نگاه داری تو نیز خانه مرا داوری خواهی نمود و صحن‌های مرا محافظت خواهی کرد و تو را در میان آنانی که نزد من می‌ایستند بار خواهم داد» (زکریا:۷:۳). شرطی که خدا در اینجا بیان می‌کند هیچ ارتباطی با رابطه شما با او یا جایگاه شما در پارسایی ندارد، زیرا همگی اینها محفوظ هستند. و این هشدارها هیچ تأثیری در شکست شیطان ندارند، زیرا او شکست خورده هست. در عوض در «پیروزی روزانه» شما تأثیر بسزایی دارند. خداوند ما را به سلوک در طریقهایش و خدمت به خود فرامی‌خواند و بدین سان از ما می‌خواهد که با اطاعت عملی هویت خود را در مسیح در زندگی به کار گیریم. و این بدان معنی است که با ایمان زندگی کنیم و نه با ترس. یعنی جسم خود را هر روز مصلوب کنیم و با روح القدس همگام شویم. یعنی خود را نسبت به گناهان مرده انگاریم و نسبت به خدا زنده و اجازه ندهیم که گناه در بدنهای فانی ما حکمرانی کند. و همچنین هر فکری را به اطاعت مسیح درآوریم و با تازه ساختن ذهن خود متحول شویم.

هنگامی که ما از خدا اطاعت می‌کنیم او نیز در پاسخ به این خدمت به ما وعده می‌دهد که ما را برخانه خود حاکم خواهد ساخت و تصدی داوریهای خود را در اختیارمان خواهد گذاشت. به عبارتی دیگر، ما با اقتدار او در دنیای روحانی شریک هستیم و قادریم که با پیروزی بر شیطان و گناهان زیست کنیم، او همچنین به ما وعده می‌دهد تا آزادانه به جایهای آسمانی دسترسی داشته باشیم. ما یک خط ارتباطی آزاد با پدر در اختیار داریم. هنگامی که در اقتدار او عمل می‌کنیم و با مشارکت و هماهنگی با او زندگی می‌کنیم، پیروزی روزانه و زندگی برابر ما تضمین خواهد شد.

درک یک اختلاف بسیار مهم

ممکن است شما تعجب کرده باشید: «تفاوت میان اتهامات شیطان و الزام روح‌القدس در چیست؟» پولس در دوم قرنتیان ۱۰۹:۷ وجه تمایز بارزی بین این دو قائل می‌شود: «اکنون شادمانم، نه از آن رو که اندوهگین شدید، بلکه چون اندوهتان به توبه انجامید. زیرا اندوه شما برای خدا بود، تا هیچ زیانی از ما به شما نرسد. چون اندوهی که برای خدا باشد، موجب توبه می‌شود، که به نجات می‌انجامد و پشیمانی ندارد. اما اندوهی که برای دنیاست، مرگ به بار می‌آورد.»

نظام دنیوی و محکومیت روح‌القدس هر دو احساس اندوه را به همراه دارند. با این حال اندوهی که حاصل اتهامات شیطان است منجر به مرگ می‌شود، درحالی که غم ناشی از الزام روح غمیست که هدف آن توبه می‌باشد و منجر به حیات می‌شود. پولس از اینکه اعضای کلیسای قرنتس احساس غم می‌کردند شادمان نبود، بلکه به این جهت شادمان بود که اندوه آنها منجر به توبه شد و سپس درک یک حقیقت سرانجام به آزادی انجامید.

هر شخص مسیحی باید برگزیند که یا هر روزه با روح‌القدس همگام شود یا با نفس هنگامی که شما زندگی نفسانی را انتخاب می‌کنید، روح‌القدس الزام را برای شما به همراه می‌آورد زیرا آنچه که انتخاب کرده‌اید مغایر با هویت شما است. پس اگر در نفس ادامه دهید غم ناشی از الزام را احساس خواهید کرد.

ممکن است از خود پرسید: «از کجا بدانم که کدام غم را تجربه می‌کنم؟ آنها هر دو شبیه به هم هستند» شما باید ببینید که احساسات شما افکاری که حاکی از حقیقت هستند را منعکس می‌کنند یا آن دسته از افکاری که اشتباه را نشان می‌دهند، سپس منشاء آنها را مشخص نمایید. آیا شما احساس می‌کنید که گناهکارید، بی‌ارزش بی‌ثمر یا بی‌عرضه هستید؟ این غمی است که اتهامات شیطان آن را برمی‌انگیزاند، چرا که این افکار حقیقت را منعکس نمی‌کنند. از بُعد قضایی شما دیگر گناهکار (مجرم) نیستید، شما با ایمان به مسیح پارسا گشته‌اید. شما

بی‌ارزش نیستید، عیسی مسیح زندگی خود را در راه شما داده است. شما بی‌کفایت و بی‌ارزش نیستید شما در مسیح می‌توانید کارهای بس عظیمی انجام دهید. هنگامی که به دروغهایی که در پس غم و تأسف شما نهفته است پی می‌برید- مخصوصاً اگر احساساتان به کرات شما را تحت تأثیر قرار دهند به اشتباه خود را مقصر می‌انگارید حتی اگر تغییری هم حاصل شود هرگز احساس بهبود و پیشرفت نمی‌کنید، زیرا شیطان راهی دیگر را به کار خواهد بست تا شما را آزار دهد. برای جلوگیری از غم ناشی از احساس تقصیر باید خود را تسلیم خدا کنید و در مقابل شریر مقاومت نمایید.

اما اگر تأسف شما به خاطر اینست که رفتارتان نمایانگر هویت واقعی شما در مسیح نیست، می‌توان گفت که این همان تأسفی است که خدا برای ایجاد توبه در شما در نظر گرفته است. این ندای روح‌القدس است که شما را فرامی‌خواند تا مطابق با اول یوحنا ۱:۹ چنین اعتراف کنید: «خداوند عزیز، من مرتکب گناه شده‌ام.» به محض اینکه شما اعتراف کرده و توبه نمایید خدا چنین می‌گوید: «از اینکه، این موضوع را با من در میان گذاشتی خوشحالم، تو پاک شدی؛ اکنون به زندگی ادامه بده.» و شما آزادانه و به دور از این رویارویی (گناه و زندگی) در زندگی گام برمی‌دارید. غم‌ها برداشته شده است و درمواقعی که احساس شکست می‌کنید می‌توانید با عزمی جدید دیدی مثبت از خدا اطاعت نمایید.

نمونه گویای تضاد بین اتهام و الزام در زندگی یهودای اسخریوطی و پطرس دیده می‌شود. یهودا به نحوی اجازه داد تا شیطان او را فریب دهد تا به عیسی خیانت کند و او را به ازای ۳۰ پاره نقره تسلیم نماید (لوقا ۵-۳:۲۲). هنگامی که یهودا پی برد که چه کاری انجام داده است، آنقدر پشیمان شده بود که خود را به دار آویخت. آیا خودکشی او ناشی از اتهامات شیطان بود یا الزام خدا؟ یقیناً ناشی از اتهام بود، زیرا باعث شد یهودا خود را بکشد. اتهام به مرگ منتهی می‌شود ولی الزام به توبه و زندگی می‌انجامد.

پطرس نیز با انکار مسیح نسبت به او قصور ورزید. ظاهراً این عمل ناشی از غروری بود که به هنگام بحث درباره مقام بزرگ‌تر در میان شاگردان به او دست داده بود (لوقا ۲۴:۲۲-۳۰). عیسی به شمعون گفت: «ای شمعون، ای شمعون شیطان اجازه خواست شما را همچون گندم غربال کند» (آیه ۳). بلی این چنین است، عیسی اجازه داد تا شیطان پطرس را غربال کند، زیرا پطرس با غرور خود روزنه‌ای برای ورود شیطان گشود. اما عیسی به پطرس نگاه کرده و گفت: «اما من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود پس چون بازگشتی، برادرانت را استوار بدار» (آیه ۳۲).

پطرس سوگند یاد کرده بود که با عیسی بمیرد، اما عیسی به پطرس گفت که او سه بار وی را انکار خواهد کرد (آیات ۳۴-۳۲). می‌بینیم که این پیشگویی به وقوع پیوست. احساس ندامت پطرس مدت بسیار کوتاهی به

طول انجامید و به مانند آنچه که یهودا تجربه کرد دردناک و ندامت‌انگیز بود. اما غم پطرس ناشی از الزام بود که سرانجام به توبه و بازگشت به سوی مسیح انجامید (یوحنا ۱۷:۲۱-۱۵). هنگامی که احساس ندامت شما را زیر بار خود له کرد و از خدا دور ساخت. باید گفت که شیطان شما را متهم ساخته است، در مقابل آن مقاومت نمایید اما هنگامی که تأسفتان شما را با مسیح روبرو می‌سازد و به اشتباه خود اعتراف می‌کنید، روح القدس شما را ملزم ساخته است. پس با توبه خود در برابر آن تسلیم شوید.

بر طبق مکاشفه ۱۰:۱۲، کار مداوم شیطان این است که بر برادران دعوی کند. اما خبرخوش در اینجاست که در مقابل، کار مستمر مسیح این است که برای ما شفاعت کند، همانگونه که برای پطرس انجام داد. نویسنده رساله عبرانیان چنین اعلام کرده است: «پس او قادر است آنان را که از طریق وی نزد خدا می‌آیند، جاودانه نجات بخشد، زیرا همیشه زنده است تا برایشان شفاعت کند» (۲۵:۷). ما حریف سرسختی پیش رو داریم، اما در مقابل یک مدافع ابدی داریم که بسیار سرسخت‌تر است، کسی که بر طبق ایمانی که به او داریم در مقابل پدر از ما دفاع می‌کند (اول یوحنا ۲:۱).

باتلاقِ اتهام

برای ما چقدر اهمیت دارد که در مقابل اتهامات مصرانه شیطان مقاومت کنیم؟ مسلماً این کار برای پیروزی روزانه ما در مسیح از اهمیتی حیاتی برخوردار است. و هنگامی که ما احساس می‌کنیم شخص بی‌ارزشی هستیم، به مانند یک شخص بی‌ارزش نیز عمل خواهیم کرد، و تا هنگامی که در مقابل شیطان مقاومت نکنیم و به سوی زندگی پیروزمندانه بازنگردیم، زندگی و خدمات ما آسیب خواهند دید. اما شیطان هرگز از ما دست نخواهد کشید. او سعی خواهد کرد تا با نسبت دادنِ تقصیرات بی‌اساس به ما، ما را هر چه بیشتر مهار کند و تحت فشار قرار دهد. اگر قادر نباشیم در برابر شیطان مقاومت نماییم، یقیناً در برابر حملات سهمگین شیطان آسیب جدی خواهیم دید. سرگذشت جانل نمونه بارز این امر را نمایان می‌سازد، در واقع سرگذشت وی نشان می‌دهد که اگر یک مسیحی نتواند در برابر مدعی برادران بایستد سرانجامش چه خواهد شد.

جانل یک زن مسیحی بود و از مشکلات شدید عاطفی رنج می‌برد. روزی شبان وی او را نزد من آورد. کارت، نامزد جانل نیز به همراه آنان آمد. شبان وی پس از اینکه مرا به جانل و کارت معرفی کرد عزم رفتن نمود. به او گفتم: «لحظه‌ای صبر کنید، ترجیح می‌دهم که شما نیز در کنار ما باشید.»

او در جواب گفت: «من مبتلا به بیماری قلبی هستم.» شاید او از بیماری قلبی رنج می‌برد، اما به نظرم از آن می‌ترسید که مبادا در جلسه ما کمی اتفاقات عجیب و غریب رخ دهد.

برای اینکه او را مطمئن سازم گفتم، «فکر نمی‌کنم امروز اتفاقی رخ دهد که روی قلب شما تأثیر بگذارد» (البته تا حدی پی برده بودم که چه اتفاقی رخ خواهد داد!) گذشته از اینها شما شبان ایشان هستید و خوشحال خواهم شد که ما را در دعا حمایت کنید.» او با بی میلی پذیرفت.

همین که جانل به بیان سرگذشتش پرداخت پی بردم که مدعی برادران اعمال بسیاری در او انجام داده است. او چه در کودکی و چه در بزرگسالی بارها قربانی تجاوزهای جنسی شده بود. گذشته او نیز حاکی از رابطه فاسد با دوست پسرش بود، کسی که در دام جادوگری گرفتار بود. در طول این سالها دیگر او دروغهای شیطان را باور کرده بود به طوری که اطمینان حاصل کرده بود که خود وی علت مشکلاتش است و دیگر در نظر خدا و هیچکس ارزشی ندارد و خودپنداره‌اش به درون باتلاقی از گِل فرو رفته بود.

من با درک این ترفند آشنای شیطان به او گفتم: «جانل، ما می‌توانیم در مشکلاتت به تو کمک کنیم زیرا برای ذهن تو هم اکنون نبردی در حال انجام است که خدا به ما اقتدار بخشیده تا در این نبرد پیروز شویم.» به محض اینکه این سخنان به پایان رسید ناگهان به جانل حالت کاتاتونیک دست داد. او همانند یک مجسمه خشک و بی حرکت نشست و با چشمانی مات به فضای بالای سرش خیره شده بود.

من از شبان وی پرسیدم، «آیا تاکنون مشاهده کرده‌اید که چنین رفتاری از او سر بزنند؟» آنها درحالی که چشمانشان از حدقه درآمده بود پاسخ دادند «نه». البته کمی هم ترسیده بودند.

من گفتم: «خوب جای نگرانی نیست، من در گذشته چنین حالتی را دیده‌ام، ما باید اقتدار خود را به کار گیریم، اما مهم است که شما هر دو به مقام صحیح خود در خدا اعتراف کنید تا جلوی هرگونه دخالت شریر گرفته شود.»

من شبان را راهنمایی کردم تا دعا کند، نظیر دعاهایی که در فصل ۱۲ از نظرتان خواهد گذشت. هنگامی که خواستم تا کارت را راهنمایی کنم، او شروع به لرزیدن کرد. به او گفتم: «کارت آیا مشکلی بین تو و خدا وجود دارد؟ اگر چنین است، من پیشنهاد می‌کنم که همین حالا آن را اقرار کنی؟» تحت آن شرایط دیگر نیاز چندانی نبود که او را تشویق به این کار نمایم! او به گناهی که در زندگی مرتکب شده بود اعتراف کرد، و فاش ساخت که با جانل همبستر شده است. او در پاسخ به مشورت من قول داد تا به تمام گناهان خود اعتراف نماید. در این حین جانل بی حرکت و گویی که از چیزی خالی شده باشد روی صندلی نشسته بود.

پس از اینکه با یکدیگر دعا کردیم تا زندگی کارت در مسیر خداوند قرار گیرد، ورق کاغذی را که در آن دعایی نوشته شده بود به وی دادم تا آن را بخواند. به محض اینکه کارت شروع به خواندن دعا کرد، بلافاصله جانل شروع به پرخاش کرد. او غرش ترسناکی کرد، سپس به سوی کارت حمله‌ور شد و کاغذ را از دستانش

قایید. شیطان سعی کرد تا از طریق حرکات ناگهانی او ما را بترساند و البته برای لحظاتی وحشت آور بود. اما این تنها یکی دیگر از تاکتیکهای هراس‌انگیز او بود تا ما را وادار سازد که با ترس و واهمه از خود واکنش نشان دهیم. من خطاب به روح بدی که در جانل بود گفتم: «من در نام مسیح و با اقتدار تو را به صندلی می‌بندم و به تو دستور می‌دهم که آنجا بنشینی.»

ای کاش آن روز می‌توانستم ملاقات با جانل را روی نوار ویدئو ضبط کنم تا به اشخاص شکاک نشان دهم که به هنگام رویارویی تقلای شیطان با اقتدار خدا چه رخ می‌دهد. گویی که زن فوق‌العاده قدرتمندی او را با طناب به صندلی بست. او پیچ و تاب خوران بر روی صندلی نشست، و با طنابهای اقتدار خدا به آن بسته شد. آتش چشمانش با خشم و تنفر به سوی کارت زبانه می‌کشید، که بیانگر قدرت شیطانی‌ای بود که او را به بند کشیده بود. جانل از کارت متنفر نبود، او به کارت عشق می‌ورزید و آن دو قصد داشتند با هم ازدواج کنند. اما شیطان از این حقیقت که قلعه‌هایش در کارت و جانل در حال فرو ریختن بود بسیار متنفر بود و همین تنفر در چهره جانل منعکس شده بود.

کارت نوشته‌های روی کاغذ را تا به آخر خواند، درحالی که جانل به پیچ و تاب خوردن بر روی صندلی ادامه می‌داد. سپس من چنین دعا کردم: «خداوندا، ما وابستگی خود را به تو اعلام می‌کنیم، ما بدون مسیح کاری نمی‌توانیم انجام دهیم. اکنون به نام و اقتدار خداوند عیسی مسیح به شیطان و تمام قوایش فرمان می‌دهیم که جانل را رها کنند و از حرکت باز ایستند تا او آزاد شده خدای پدر آسمانی را اطاعت کند.» ناگهان جانل در صندلیش آرام گرفت و از حالت کاتاتونیک به هوش آمد.

من از او پرسیدم: «آیا از کارهایی که انجام دادیم چیزی به یاد داری؟»

او با بهت و سردرگمی پاسخ داد: «نه، چه اتفاقی افتاده؟»

به او گفتم: «جای نگرانی نیست، شیطان توانسته بود تا حدی زندگی تو را در کنترل خود درآورد. اما ما دوست داریم که تو را به سوی مراحل منتهی به آزادی هدایت کنیم.» یک ساعت بعد جانل رهایی یافته بود.

شیطان چه اختیاری دارد که این چنین جانل را به بند بکشد؟ تنها اختیاری که جانل به او داده بود این بود که تسلیم دروغهایش شده بود. شیطان جانل را متقاعد ساخته بود که او ارزش اندکی دارد و آنچه که انجام می‌دهد عواقب ناچیزی در پی دارد. از این رو جانل بر روی مرز فساد زندگی کرد و خود را با جادوگری سرگرم می‌ساخت و به شیطان اجازه می‌داد تا به تدریج وارد شود و به جایی رسید که اندکی بر وی تفوق یافت. اما به محض اینکه جانل از درگیری با گناه و شیطان دست کشید، تسلط شیطان بر او پایان یافت و دیگر شیطان می‌بایست از وجود او خارج شد.

در مورد غالب ما، اتهامات فریبکارانه شیطان منجر به چنین اسارتی که در تجربه جانل به تصویر کشیده شد نشده است. اما اگر او بتواند با اتهاماتش باعث شود تا شما نسبت به ارزش خود در نظر خدا و یا نسبت به پر ثمر بودن در مقام فرزند خدا شک به دل راه دهید، آنگاه خواهد توانست زندگیتان در خداوند را تبدیل به یک زندگی خنثی بکند. احساسات خود را آزمایش نمایید. هر فکر را اسیر سازید هر آنچه را که شیطان درباره شما می گوید باور نکنید. اینها همه دروغی بیش نیستند. اما آنچه را که خداوند درباره شما می گوید باور نمایید؛ این «حقیقت» است که شما را آزاد خواهد ساخت.

فصل دهم

گول ظاهر را نخوریم

در یک عصر یکشنبه در کلیسایی واقع در سن دیگو لحظاتی از پایان موعظه‌ام نگذشته بود که یکی از دوستانم که به کلیسا آمده بود یادداشتی را نزد من فرستاد که در آن نوشته شده بود: «امشب خانواده‌ای را با خود به کلیسا آورده‌ام، آیا ممکن است قبل از رفتن آنها را ببینید؟» سخنرانی در آخر هفته دیگر رمقی در من باقی نگذاشته بود و با اینحال حدود یک ساعت در پیش داشتم تا در خدمت اشخاصی باشم که می‌خواستند پس از پایان جلسه با من صحبت کنند. اما موافقت کردم که اگر آنها بتوانند تا پایان ملاقاتهایم با اشخاص مختلف منتظر بمانند، با آنها نیز ملاقاتی خواهم داشت.

آن دوست عزیز، دختری ۱۶ ساله به نام آلیس را به همراه والدینش که همگی برایم ناشناس بودند برخلاف اراده‌اش کشان کشان به آنجا آورده بود تا مرا ببیند. آنها مسیحی بودند، اما به محض نشستن روی صندلی، پی بردم که از مشکلی رنج می‌برند. آلیس زن جوانی بود که چهره‌اش از حزن‌انگیزترین چهره‌هایی بود که تاکنون به چشم دیده‌ام. او آنقدر نحیف بود که اگر اغراق نباشد، باید بگویم دیگر جایی برای لاغر شدن باقی نگذاشته بود. او سه روز قبل شغل خود را از دست داده بود، و چشمان بی‌انگیزه او حاکی از آن بود که تمام امید خود را نسبت به زندگی از دست داده بود.

پدر آلیس به من گفت که او از بیماری PMS رنج می‌برد و معتاد {P} - نشانه‌های حسی و روحی که ممکن است پیش از قاعدگی بروز کند. {P}

به داروهای تجویزی مسکن شده است. او دختری با استعداد و در بسیاری از مواقع یک مسیحی متعهد بود. اما او از سویی دیگر به داروهای مسکن اعتیاد پیدا کرده بود و یکبار به خاطر نگهداری غیره مجاز داروهای تجویزی دستگیر شده بود. همچنانکه پدر آلیس داستان غم‌انگیز او را برایم تعریف می‌کرد، آلیس نشسته بود و سخنان پدر را برای خود تصدیق می‌کرد گویی که بخواهد بگوید: «بله این من هستم. و زندگی جهنم است.» سرانجام روبه آلیس کردم و دستانش را گرفته به او گفتم: «می‌خواهم به من بگویی که راجع به خود چه فکر می‌کنی.»

او ناله کنان گفت: «من یک آدم شکست خورده بدبخت هستم.»

در پاسخ به او گفتم: «تو یک آدم شکست خورده نیستی، تو فرزند خدا هستی.» او در ادامه تمام افکار بدبینانه‌ای را که در خود مخفی نگه داشته بود برایم فاش ساخت و همچنین نشانه‌هایی از فریب شیطان را که بر زندگیش غالب شده بود برایم تعریف کرد، و من در ادامه با خبرهای خوش درباره هویت او در مسیح به مقابله با منفی‌گرایی او پرداختم. دیگر دیر هنگام شده بود و من هم خسته بودم، اما هر چه بیشتر صحبت کردیم، بیشتر از حضور مسیح که برای خدمت به آلیس آمده بود آگاهی می‌یافتم. ما روحی را که او را در این موارد آزار می‌داد آزمایش نمودیم، و او در وهله اول متوجه شد که تحت تأثیر شریر واقع شده است.

سرانجام گفتم: «آیا منظور شما این است که تمام این افکار منفی راجع به من چیزی جز فریب شیطان نیست؟»

من تصدیق کردم: «درست است آلیس، و همین که حقیقت را راجع به هویت خود در مسیح درک کنی از اسارت دروغهای شیطان آزاد خواهی شد.»

دو هفته بعد آلیس در یک دوره فشرده رشد روحانی در مرکز جولیان در حوالی سن دیگو ثبت نام کرد. در پایان دوره آلیس دیگر قربانی فریب شیطان نبود بلکه ابتکار عمل را در زندگی خود به دست گرفته بود. او شغلی برای خود پیدا کرده و حقوقی بابت آن دریافت کرد. و او امروز رهایی یافته است.

مضمون غالب در عهد جدید این است که ما با ایمان به مسیح از مقامی برخوردار هستیم و آن در مسیح بودن است. خبر خوش این است: مسیح در شما و شما در مسیح. اگر مضمونی منفی در عهد جدید وجود داشته باشد که نقطه مقابل مضمون فوق‌الذکر را به سخنی کوتاه بیان کند، من معتقدم که آن فریبی است که در شیطان با آن مواجه می‌شویم. من شما را تشویق می‌نمایم که در این مورد تحقیقی انجام دهید بدین نحو که با استفاده از آیه‌یاب ببینید که چند بار واژه‌های فریب دادن، فریب خورده و فریب در عهد جدید به کار رفته است. با این کار پی خواهید برد که کار شیطان بر روی دنیا بارها و بارها با این مفهوم توصیف شده است.

دست کم سه راه وجود دارد که شیطان با استفاده از آنها تلاش می‌کند شما را از حقیقت خدا بازدارد و شما را فریب دهد که دروغهایش را باور نمایید: خودفریبی، انبیاء کذبه یا معلمان دروغین و یا ارواح فریبنده. اگر هر روز نتوانیم خود را به زره روحانی و کمربندراستی مجهز کنیم در مقابل فریب شیطان در این قسمت‌ها آسیب‌پذیر خواهیم بود.

از خودفریبی بر حذر باشیم

آیا واقعاً ممکن است که مسیحیان خود را فریب دهند؟ بله ممکن است. کتاب مقدس الگوهای رفتاری گوناگونی را که مسیحیان را در مقابل خودفریبی آسیب پذیر می سازد بیان می کند.

هنگامی که کلام خدا را می شنویم و به آن عمل نمی کنیم خود را فریب می دهیم (یعقوب ۱: ۲۲، اول پطرس ۱: ۱۳). من از کشیشها و مبشرینی که در این کشور مرتکب گناہانی می شوند که خود برضد آنها موعظه می کنند نکاتی را می آموزم. شخصیت‌های مسیحی برجسته‌ای که از وجهه ملی برخوردارند و با جوش و خروش فساد را مورد نکوهش قرار می دهند و روش زندگی خود را که با اخلاق در ستیز است بر دیگران پوشیده نگه می دارند. ما به هنگامی که پیغامی را آماده می کنیم باید در مقابل خداوند زانو زنییم و بگوییم: «ای خداوند آیا این کلام در مورد زندگی من نیز صادق است؟» اگر اینگونه نیست، بهتر آن است که با صداقت به کسانی که شنونده پیغام ما هستند بگوییم: «ای کاش من خود نمونه بهتری از آنچه که هستم برای این آیه بودم، اما هنوز در این زمینه قدمهای رشد را طی می کنم.» هنگامی که کلام خدا را به گونه‌ای اعلام می کنید که در زندگیتان اجرا می شود در راستی هستید و اگر چنین نمی باشد و عظمتان یک دروغ محسوب می شود، و شما با فریب خود در این فریب سهیم می شوید.

آن دسته از ما که شنونده کلام هستیم نیز اگر نتوانیم به آن کلام جامه عمل بپوشانیم در برابر خودفریبی آسیب پذیر خواهیم بود. ما موعظه‌ای را می شنویم و می گوییم: «وای! عجب حقیقت بزرگی» و بدون اینکه آن را در خود به انجام برسانیم و در زندگی خودمان به کار بگیریم با شتاب و عجله نزد دیگران می رویم تا آن کلام را به گوش آنان برسانیم. یعقوب فرمود که آن دسته از شنوندگان کلام که عمل کننده به کلام نیستند خود را فریب می دهند (۱: ۲۲).

چرا ما می ترسیم هنگامی که زندگیمان کاملاً بر طبق کتاب مقدس نیست آن را اقرار نماییم؟ به عقیده من دلیل این امر آن است که بسیاری از ما عقده کامل بودن در خود داریم. ما می پنداریم که باید الگوی تکامل باشیم و نباید تن به شکست دهیم. اما ما نمی توانیم الگوی کاملی باشیم زیرا ما کامل نیستیم؛ ما تنها می توانیم الگوی «رشد» باشیم. لازم است مردم اطراف ما بدانند که ما انسانهایی واقعی، در روند رشد و تکامل هستیم. آنها نیاز دارند به چشم خود ببینند که ما چگونه با ناکامی به مقابله می پردازیم و همچنین برخوردارمان با موفقیت چگونه است. هنگامی که ما الگویی از این نوع صداقت در جامعه مسیحی هستیم، آنگاه امکان اینکه پایگاهی برای فریب دهنده ایجاد شود کاهش می یابد.

هنگامی که اذعان می داریم که هیچ گناهی در خود نداریم خود را فریب می دهیم (اول یوحنا ۱: ۸). کتاب مقدس به ما نمی گوید که ما؛ کک گناه «هستیم»؛ بلکه می گوید ممکن است مرتکب گناه شویم و یا گناه

در جسم فانی ما ساکن شود (رومیان ۶:۱۲). ما مقدسان بی‌گناه نیستیم؛ ما مقدسانی هستیم که گاهی مرتکب گناه می‌شویم. واقعاً بسیار حائز اهمیت است که به هنگام ناکامی در برابر گناه صداقت به خرج دهیم و هر روز صلیب خود را برداریم. هنگامی که از تضاد بین هویت و رفتار خود آگاهی می‌یابیم، باید آن را اعتراف کرده و با آن مقابله نماییم. شخصی که با نادیده انگاشتن این تضاد خود را فریب می‌دهد و اجازه می‌دهد که این ناهمگونیها در او شکل بگیرد به سوی سقوطی عظیم در پیش است.

آن دسته از ما که در منطقه زلزله‌خیز شمال کالیفرنیا زندگی می‌کنیم دائماً در مورد «زلزله عظیم» چیزهایی می‌شنویم و بسیاری بر این باورند که این امر در گسل سن اندریاس امری اجتناب‌ناپذیر است. هنگامی که زلزله‌های کوچک (تاحدود چهار ریشتر) را تجربه می‌کنیم، کمی وحشت‌زده می‌شویم، اما ما آنها را نشانه خوبی برمی‌شمیریم. زمین لرزه‌های کوچک بیانگر این امر هستند که صفحات درون پوسته زمین در زیر ما در حال حرکت هستند؛ تا هنگامی که پوسته زمین با این حالت سازگاری پیدا کرده باشد، احتمالش بسیار ضعیف است که «زلزله عظیم» به وقوع بپیوندد. هنگامی که به مدت چندین ماه زمین لرزه‌های کوچک رخ نمی‌دهد خطر وقوع زمین لرزه بزرگ و ویرانگر افزایش می‌یابد.

زندگی در نور، مسئول دانستن خود در برابر خدا، و اعتراف به گناه و مقابله با آن در طول هر یک از روزهای زندگیمان باعث می‌شود که در برابر ایجاد بحرانهای بزرگ روحی در زندگی ما مانعی ایجاد شود. اگر دائماً بگوییم: «من هیچ گناهی ندارم» یا اگر در اعتراف به خطایای خود کوتاهی ورزیم و نتوانیم اختلاف خود را با دیگران حل کنیم به نحوی که خدا ما را مقصر بشناسد، باید گفت که در آستانه خطر «عظیم» قرار گرفته‌ایم. سرانجام ما سلامتی، خانواده، شغل یا روابط دوستانه را از دست خواهیم داد. گناهی که بدان اعتراف نکرده‌ایم همچون سرطان است که زندگی ما را تحلیل می‌برد.

هنگامی که خود را شخصی می‌پنداریم که نیستیم در واقع خود را فریب می‌دهیم (رومیان ۳:۱۲، غلاطیان ۳:۶). کتاب مقدس به ما می‌آموزد که فراتر از آنچه که باید بیندیشیم فکر نکنیم. شما با خود می‌گویید: اما من می‌دانم که هستم، من فرزند خدا هستم، من با مسیح در جایهای آسمانی نشسته‌ام، من می‌توانم به واسطه او هر کاری انجام دهم. این است که از من انسان منحصر به فردی ساخته است. «بله شما در نظر خدا بسیار انسان منحصر به فردی هستید. اما شما به فیض خدا آنچه باشید که هستید (اول قرن‌تیان ۱۵:۱۰). زندگی، استعدادهایی که در خود دارید، و نعماتی که یافته‌اید را شما خود به دست نیاورده‌اید، اینها همه نشانه‌های فیض خدا هستند. هرگز آنچه را که خدا به شما عطا کرده از خود ندانید بلکه با انجام اعمال نیکویی که خدا را جلال می‌دهند خوشحال باشید.

هنگامی که در نظر خود در این جهان حکیم هستیم، در واقع خود را فریب می‌دهیم (اول قرن‌تیان 319: 18). اوج تکبر عقل هنگامی است که بدون مکاشفه خدا ادعای حکمت می‌کنیم. «ادعای حکمت می‌کردند و احمق گردیدند» (رومیان 1: 22). گاهی اینگونه وسوسه می‌شویم که می‌توانیم در عقل و خرد با رئیس این جهان به رقابت پردازیم. اما ما هیچگونه رقابتی با شیطان نداریم. هرگاه می‌پنداریم که می‌توانیم شیطان را گول بزنیم، آنگاه اولین داوطلبی هستیم که با فکر شیطان به سوی گمراهی گام برمی‌داریم. بسیار مهم است که از یک سو بر عقل خود تکیه نکنیم و از سوی دیگر ذهن و دانش مسیح را در تمام راههای خود به کار گیریم (امثال 36: 5 و اول قرن‌تیان 2: 16).

هنگامی که می‌پنداریم پرستنده خدا هستیم اما عنان زبان خود را نکشیم خود را فریب می‌دهیم (یعقوب 26: 1). هیچ چیز بیشتر از این خدا را متأسف نمی‌کند که ما به جای بنای یکدیگر از هم بدگویی کنیم. ما هرگز نباید از زبانمان برای نکوهش دیگران استفاده کنیم. بلکه باید هر یک دیگری را با بیان خود بنا نماییم و بدین طریق به آنانی که به ما گوش فرا می‌دهند فیض برسانیم. اگر زبانتان مهارناپذیر است و معتقدید که در کنار یکدیگر زندگی روحانی‌ای دارید خود را فریب می‌دهید.

هنگامی که می‌پنداریم آنچه را که می‌کاریم درو نخواهیم کرد خود را فریب می‌دهیم (غلاطیان 6: 7). ما به عنوان مسیحیان گاهی می‌پنداریم که از این قاعده مستثنی هستیم، اما اینگونه نیست. ما با عواقب و نتایج افکار، سخنان و اعمال خود چه خوب و چه بد زیست خواهیم کرد.

هنگامی که می‌پنداریم گناهکاران وارث ملکوت خدا خواهند شد خود را فریب می‌دهیم (اول قرن‌تیان 610: 9). روزی زن جوانی به نام کیت که در کلیسایی که در آن خدمت می‌کردم اقامت داشت مات و مبهوت وارد دفتر کارم شد. او به تازگی پی برده بود که خواهر بزرگش، کسی که او را به سوی مسیح هدایت کرده بود، از خداوند دور شده و گرفتار روابط همجنس‌بازانه شده است. خواهر کیت چنین استدلال می‌کرد: «روش زندگی من هیچ تفاوتی به حال من ندارد، خدا مرا دوست دارد و من هم بخشیده شده‌ام.» کیت آشفته و پریشان به نظر می‌رسید.

من توجه او را به این آیات از باب 6 رساله اول قرن‌تیان جلب نمودم: «...فریب نخورید! بی‌عفتان، بت‌پرستان، زناکاران، همجنس‌بازان،... وارث پادشاهی خدا نخواهند شد» (آیات 9-10). خواهر کیت و اشخاصی مانند او که فریب خورده‌اند، از درک این واقعیت غافل هستند که داشتن زندگی‌ای که مملو از گناهان و قیحانه است نشانه بارزی از گناهکار محسوب شدن در نظر خداوند است. پارسا شمردگی در نظر خداوند براساس

انجیل صورت نمی‌گیرد، بلکه با شناسایی شاگردان حقیقی از روی ثمره اعمالشان صورت می‌پذیرد. اگر معتقدید که نیازی نیست روش زندگی شما همسو با حرفه‌تان باشد، قطعاً فریب خورده‌اید.

هنگامی که می‌پنداریم که می‌توانیم گاه و بیگاه با دوستان بد معاشرت نماییم و منحرف نشویم، خود را فریب می‌دهیم (اول قرن‌تین ۱۵:۳۳). به هنگام دوران جوانی به نوار کاستهای مبشری گوش می‌دادم که در نیواورلئان به «واعظ خیابان بوربون» معروف بود. این شخص در منطقه قرمز زندگی می‌کرد و مدعی بود که در میان فاحشه‌ها و دیگر اشخاص معلوم الحال مشغول خدمت است. اما مطابق با اول قرن‌تین ۱۵:۳۳، هر کسی که به مدت طولانی در چنین محیطهایی بماند، سرانجام دچار دردسر خواهد شد. و این درست همان چیزی بود که بر این مبشر واقع شد. او آنقدر درگیر ولگردهای خیابان بوربون شد که سرانجام در خدمت خود با شکست مواجه شد.

آیا این بدان معنی است که ما نباید به اشخاصی که دچار فساد اخلاقی هستند خدمت کنیم؟ خیر، ما باید پیغام مسیح را با آنها نیز در میان بگذاریم. اما اگر خود را در محیط زندگی آنها غوطه‌ور سازیم، در نهایت خدمات ما کم‌رنگ‌تر شده و اخلاقمان تحت‌تأثیر بدیها قرار خواهد گرفت.

از انبیاء و معلمان دروغین برحذر باشید

به تازگی شخصی به نام آلون که سی و اندی سال سن داشت به من مراجعه کرد. او دلسرد و مغبون بود. چندین سال او براین باور بود که عطای خاص نبوت از سوی خدا دارد. کلیساها یکی پس از دیگری از وی دعوت می‌کردند تا با نبوتهای خاص خود به عنوان وحی از جانب خدا سخن بگوید. اما پس از چندین ماه زندگی شخصی‌اش روبه نابسامانی نهاد. سرانجام به جایی رسید که دیگر در جامعه جایی نداشت و مردم او را به طور کامل از خود طرد کردند. او هنگامی که نزد من آمد دو سال بود که بیکار و تحت تکفل پدر خود به سر می‌برد و اسیر داروهای تجویزی شده بود.

من و آلون اول تسالونیکیان ۲۱-۱۹:۵ را خواندیم: «روح را خاموش نکنید؛ نبوتها را خوار مشمارید. همه چیز را بیازمایید و به آنچه نیکو است، به چنگ بگیرید.» من به او گفتم: «آلون، من مخالف نبوت نیستم؛ نبوت یک عطای روحانی است، اما شیطان می‌تواند عطای روحانی جعل کند و ما را فریب دهد که باور کنیم آن از سوی خداوند است. به همین دلیل است که کتاب مقدس به ما می‌آموزد که هر چیزی را آزمایش کنیم.»

پس از یک بحث داغ درباره انبیاء و معلمان دروغین آلوین چنین اقرار کرد، «به نظرم مشکل من از هنگامی آغاز شد که نتوانستم عطای سخن گفتن صحبت به زبانها و نبوت که معلمان دروغین آنها را به من عطا کرده بودند مورد آزمایش قرار دهم. و با این کار نه تنها فریب خوردم، بلکه دیگران را نیز مانند خود فریب دادم.»

از او پرسیدم: «آیا مایل هستی عطای صحبت به زبانها را مورد آزمایش قرار دهی؟» من او را خاطرنشان ساختم که مایل هستم روح را مورد آزمایش قرار دهم نه او را. آلوین واقعاً می‌خواست که از دام این فریب رها شود و رابطه خوبی با خدا داشته باشد. از اینرو پاسخ داد «بله».

ابتدا از آلوین خواستم که با صدای بلند به «زبانها صحبت کند». همین که او شروع به خواندن دعایی نامعقول با صدای بلند کرد، من گفتم: «در نام مسیح و در اطاعت کلام خدا به تو فرمان می‌دهم ای روح به من بگو که کی هستی.»

ناگهان آلوین درمیانه دعایش متوقف شد و گفت «من او هستم.»

در این هنگام ممکن بود یک شخص بی‌تجربه و تازه‌کار وسوسه شود که کفش خود را از پا درآورد، زیرا با خود فکر کند که بر روی زمین مقدس قرار گرفته است. اما من به آزمایش خود ادامه دادم: «آیا تو همان کسی هستی که به دستور پنتیوس پیلاتس مصلوب شد، دفن شد و در روز سوم برخاست و اکنون در دست راست خدا نشسته است؟»

آلوین تقریباً با فریاد پاسخ داد: «نه! نه من نیستم!» سپس آلوین را راهنمایی کردم تا دعا کند و در دعا از اعمال شیطانی در زندگیش دست بکشد و از فریب شیریر آزاد شود.

من مخالف عطایای روحانی نیستم، حتی نبوت و سخن گفتن به زبانها. من متعهد هستم که از کتاب مقدس اطاعت کنم، چرا که اول قرن‌تین ۳۹:۱۴ چنین می‌گوید: «با اشتیاق تمام در پی نبوت کردن باشید و سخن گفتن به زبانهای غیر را منع مکنید.» اما از سویی دیگر کتاب مقدس لازم می‌داند که تمام پدیده‌های روحانی مورد آزمایش قرار گیرند. من معتقدم که انبیاء و معلمان دروغین امروزه به راحتی قدم به عرصه مسیحیت می‌گذارند زیرا مسیحیان بدون آزمایش روحهایی که در درون آنها عمل می‌کنند آنها را می‌پذیرند.

تشخیص پدیده‌های روحانی دروغین از حقیقی

هر نبی حقیقی خدا در عهدعتیق یک مبشر بود. خدمت او این بود که قوم را به سوی خدا و کلام او بازگرداند. فراخواندن مردم به سوی پارسا معیاری بود که نبی واقعی را از نبی دروغین مجزا می‌ساخت. ارمیاء چنین نوشته است: «یهوه صباوت چنین می‌گوید: "به سخنان این انبیایی که برای شما نبوت می‌کنند گوش

مدهید... من این انبیاء را نفرستادم، لیکن دویدند. به ایشان سخن نگفتم اما ایشان نبوت نمودند. اما اگر در مشورت من قایم می ماندند، کلام مرا به قوم من بیان می کردند و ایشان را از راه بد و اعمال شریر ایشان برمی گردانیدند" (۲۳: ۲۲۱۱۶). اگر شما به شخصی برمی خورید که ادعا می کند نبی است، اما درکار دعوت مردم به سوی زندگی پارسایانه با خدا مشارکت نمی نماید پس با یک نبی دروغین سر و کار دارید.

خداوند از طریق ارمیاء معیار دیگری را برای تمییز یک نبی حقیقی از یک نبی دروغین نشان می دهد. «سخنان انبیا را که به اسم من کاذبانه نبوت کردند شنیدم که گفتند خواب دیدم، خواب دیدم... آن نبی ای که خواب دیده است خواب را بیان کند و آن که کلام مرا دارد کلام مرا برآستی بیان نماید. خداوند می گوید گاه را با گندم چه کار است؟» (آیات ۲۸۲۵). خدا قوم خود را در مقابل انبیایی که خواب های خود را از کلام خدا با ارزش تر می خوانند، هشدار می دهد.

البته خداوند نمی گوید که خواب ارزشی ندارند. در واقع او اغلب در کتاب مقدس از طریق رؤیا و خواب با قوم خود صحبت کرده است. اما در قیاس با دانه مغذی کلام او، خوابها تنها حکم گاه را دارند. اگر شما به یک گله گاو فقط گاه بخورانید مطمئناً همه آنها خواهند مرد. گاوها بر روی گاه می خوابند، اما از آن نمی خورند زیرا که گاه هیچگاه ۹ ماده مغذی در خود ندارد. بدینسان خوابها نیز دارای ارزشی هستند، اما هرگز نمی توان آنها را با کلام خدا که اساس ایمان و رشد ما را تشکیل می دهد همسان دانست. خوابها باید معتبر و در چارچوب کلام خدا باشند و نه در چارچوب دیگری.

کتاب ارمیا در ادامه چنین می گوید: «آیا کلام من مثل آتش نیست و مانند چکش که صخره را خرد می کند؟» (۲۳: ۲۹). هنگامی که شما در یک مشارکت مسیحی شرکت می کنید که در آنجا نبوتها جزئی از پرستش دسته جمعی محسوب می شوند انتظار نداشته باشید که خدا از این قبیل یاوه گوییهای کلی را در غالب نبوت آشکار کند. «من شما فرزندانم را دوست دارم، من به زودی خواهم آمد.» به طور حتم این عبارات صحت دارند، اما چه نیازی است که در غالب نبوت بیان شوند، چرا که کتاب مقدس محبت خدا و بازگشت قریب الوقوع مسیح را بیان کرده است؟ من بارها در کلیساهایی که بسیاری از اعضای آن در گناه زندگی می کردند از این قبیل نبوتها شنیده ام که جوی حاکی از رضایت خاطر کاذب به آنها آرامش می بخشید.

صدای یک نبی باید همچون آتش بسوزاند و همچون چکش خرد نماید. یک پیام نبوتی باید اشخاص را به سوی پارسایی ترغیب نماید، نه اینکه آنها را در گناهانشان تسکین دهد (اول پطرس ۴: ۱۷). خدا بیشتر به پاکی کلیسا توجه دارد تا رشد آن. آرامش تنها نصیب کسانی می شود که به خاطر پارسایی جفا دیده باشند چرا که اجازه داده اند کلام خدا گناهانشان را پاک سازد و اساس خود محوری را در زندگیشان فرو بریزد.

ارمیا شواهد دیگری از انبیاء دروغین را به این موضوع ارتباط می‌دهد: «لهدا خداوند می‌گوید، اینک من به ضد این انبیایی که کلام مرا از یکدیگر می‌دزدند هستم» (۳۰:۲۳). این کار به نوعی سرقت ادبی (جا زدن اثر دیگران به نام خود) محسوب می‌شود، به عبارتی آنچه را که خدا به شخصی عطا می‌کند به سرقت می‌برند، گویی که از آن خودشان است. و خداوند می‌گوید: «اینک من به ضد این انبیا هستم که زبان خویش را به کار برده می‌گویند: «او گفته است» (آیه ۳۱).

هنگامی که اعلام می‌کنید آنچه می‌گویید مستقیماً از سوی خداست ولی در واقعیت چنین نیست، این عمل تخلفی باور نکردنی محسوب می‌شود. آیا تاکنون شخصی نزد شما آمده تا چنین بگوید: «خداوند به من گفت که به شما بگویم...»؟ پاسخ من این است: «نه او هرگز چنین کاری نمی‌کند! اگر خدا بخواهد که چیزی بدانم می‌تواند مستقیماً آنرا به خود من بگوید.» من معتقد به کهنات ایمانداران هستم، یعنی خداوند می‌تواند ما را توسط دیگران تشویق کرده و کلام خود را تأیید نماید و خواهد کرد، اما در مورد ایمان و هدایت در زندگی، «تنها یک خدا هست و بین خدا و آدمیان نیز تنها یک واسطه وجود دارد، یعنی آن انسان که مسیح عیسی است» (اول تیموتاؤس ۲:۵). اگر شخصی به شما بگوید: «خداوند به من گفت که به شما بگویم...» آن شخص همانند یک واسطه احضار ارواح عمل می‌کند.

آیات و معجزات: چه کسی مورد آزمایش

قرار می‌گیرد؟

ممکن است شنیده باشید که می‌توانید با این حقیقت یک نبی دروغین را تشخیص دهید: تمام نبوت‌هایش به حقیقت نمی‌پیوندد. تثنیه ۱۸:۲۲ به ما تعلیم می‌دهد که انبیایی که نبوت‌هایشان به حقیقت نمی‌پیوندد را نپذیریم. اما از سویی دیگر تثنیه ۳-۱۳:۱ به ما در برابر انبیای دروغینی که آیات و معجزاتشان به حقیقت می‌پیوندد نیز هشدار می‌دهد: «اگر در میان تو نبی‌ای یا بیننده خواب از میان شما برخیزد و آیت یا معجزه‌ای برای شما ظاهر سازد و آن آیت یا معجزه واقع شود که از آن تو را خبر داده، گفت خدایان غیر را که نمی‌شناسی پیروی نمایم و آنها را عبادت کنیم، سخنان آن نبی یا بیننده خواب را مشنو زیرا که یهوه خدای شما را امتحان می‌کند تا بداند که آیا یهوه، خدای خود را به تمامی دل و به تمامی جان خود محبت می‌نمایید» (همچنین رجوع شود به متی ۱۱-۲۴:۴، ۲۵-۲۳ و مکاشفه ۱۴-۱۳:۱۱).

بسیاری از مسیحیان در برابر هر عملی که معجزه‌آسا باشد واکنش شرطی نشان می‌دهند و به طور ناخودآگاه تأیید می‌کنند که از سوی خدا بوده است. خدا از آیات و معجزات برای تأیید کلام استفاده می‌کند، اما

کتاب مقدس نیز هشدار می‌دهد که «مسیحیانِ کاذب و پیامبران دروغین برخاسته، آیات و معجزات به ظهور خواهید آورد تا اگر ممکن باشد، برگزیدگان را گمراه کنند» (مرقس ۱۳:۲۲). شیطان نیز می‌تواند آیات و معجزات انجام دهد اما او تنها به این خاطر این کار را می‌کند تا ما را از پرستش خدا دور کرده و به سوی خود سوق دهد. تثنیه ۱۵-۱۱:۱۳ بیانگر این امر است که نسبت دادن اعمال شیطان به خدا تا چه حد می‌تواند جدی باشد. اشخاصی که دست به چنین اعمالی می‌زدند سزاوار مرگ بودند، حتی اگر از خویشاوندان بودند. ما باید خدا را دوست بداریم از کلام او اطاعت کنیم و هر معجزه و رویایی را مورد آزمایش قرار دهیم.

انبیای دروغین در کلیسا

هنگامی که واژه‌هایی نظیر «انبیای دروغین» و «معلمان دروغین» را می‌شنوید چه چیزی به ذهنتان خطور می‌نماید؟ بسیاری از مردم در ذهن خود صوفیان و مرشدان شرقی، سخنگویان مذاهب غیر کتاب مقدسی یا رهبران فرقه‌هایی که معتقد به پویایی انسان و نیروهای بالقوه درون او هستند را مجسم می‌کنند - اشخاصی که به شکلی ملموس در خارج از محدوده‌های کلیسایی فعالیت می‌کنند. اما پطرس رسول در یکی از رساله‌هایش یک باب کامل را به پیامبران و معلمان دروغین که در درون کلیسا مشغول فعالیت هستند اختصاص می‌دهد: «اما در میان قوم، انبیای دروغین نیز بودند، همان گونه که در میان شما نیز معلمان دروغین خواهند بود که پنهانی بدعت‌های مهلک خواهند آورد و حتی سروری را که ایشان را خرید. انکار خواند کرد و این گونه، هلاکتی سریع بر خود فروخواهند آورد» (دوم پطرس ۱:۲). این اشخاص اکنون نیز در کلیسای ما وجود دارند، و با ظاهر مبدل همچون فعالان طریق پارسا جلوه‌گر می‌نمایند.

توجه کنید که موضوع دام معلمان دروغین در وهله اول تعلیمشان نمی‌باشد: «و بسیاری فجور ایشان را پیروی خواهند کرد، و به سبب آنان راه حق مذمت خواهد شد» (آیه ۲). مقصود پطرس از «فجور ایشان را پیروی خواهد کرد» چیست؟ او درباره مسیحیانی سخن می‌گوید که بر مبنای ظاهر و جذابیت بیرونی خادمین، خدمت آنان را ارزیابی می‌کنند. ما می‌گوییم، «او عجب مرد مهربانی است»؛ «او عجب زن پرجذبه و با اقتدار است»، «او واقعاً یک واعظ پر انرژی است»، «او بسیار شیرین و بی‌ریا به نظر می‌رسد». اما آیا جذابیت فیزیکی معیاری کتاب مقدس برای ارزیابی یک خادم یا معلم محسوب می‌شود؟ البته که نه! موضوع ارزیابی همیشه «حقیقت و عدالت» بوده است و معلمان دروغین که به احساسات جسمانی متوسل می‌شوند، راه حق را مورد مذمت قرار خواهند داد.

پطرس در ادامه دو روش برای تشخیص معلمان دروغینی که در کلیسا فعالیت می‌کنند، بیان می‌کند. ابتدا اینکه ممکن است آنها به نوعی در فساد بسر برند و «در پی تمایلات فاسد نفس خویشند» (آیه ۱۰). ممکن است فاش شود که آنها در اعمالی که در پی کسب لذت جنسی و یا کسب پول است شرکت می‌جویند. شاید این اشخاص معتقد باشند که رستگاری فقط از راه ایمان میسر است و ادعا کنند که محبت و فیض خدا شامل همه است و از این رو دیگر نیازی ندارید که از حکمی پیروی کنید. تشخیص فساد در زندگی آنها چندان سخت نیست، چرا که سرانجام این فساد خود را در زندگی آنها نمایان می‌سازد (دوم قرنتیان ۱۱:۱۵).

ثانیاً، انبیا و معلمان دروغین «خداوند را خوار می‌شمارند» و «گستاخند و متکبر» هستند (دوم پطرس ۲:۱۰). این اشخاص روحیه خودرأی دارند. آنها کار خود را انجام می‌دهند و برای درخواست کسی اهمیتی قائل نمی‌شوند. همچنین هیچگاه تسلیم قدرت یک فرقه یا انجمنی نمی‌شوند، مگر اینکه انجمن خود را انتخاب کنند تا به سهولت صحنه‌گذار اعمال خود باشند.

در کتاب مقدس نقشهای رهبری تاریخی‌ای وجود دارد: نبی (موعظه و تعلیم)، کاهن (شبانی و کشیشی)، پادشاه (زامانداری امور). تنها عیسی در کاملیت خود قادر به ایفای هر سه نقش به طور همزمان است. من معتقدم که نیاز است تا در کثرت سمتهای بزرگ کلیسای بازمینی به عمل آمده و آن را به حال تعادل درآوریم و هر یک از این سه نقش مهم را به یک فرد واگذار نماییم. هر مسیحی حقیقی و متعهد که نقش رهبری را ایفا می‌کند باید خود و عقاید خود را تسلیم ایماندارانی که از نظر روحانی بالغ هستند نماید و آنها او را به عنوان یک مسئول ابقا خواهند نمود. اگر شبان شما تحت این چارچوب عمل نمی‌کند یا اینکه احساس یک شبان و خدمتگذار را ندارد دیگر به کلیسای او نروید.

از ارواح فریبکار برحذر باشید

کتاب مقدس علاوه بر اینکه به ما در برابر خود فریبی و انبیا و معلمان دروغین هشدار می‌دهد، همچنین ما را از فریبی که نشأت گرفته از تأثیر شریر است آگاه می‌سازد. پولس تیموتاؤس را چنین آگاه می‌سازد: «اما روح آشکارا می‌گوید که در زمانهای آخر، برخی از ایمان رویگردان شده، از ارواح گمراه کننده و تعالیم دیوها پیروی خواهند کرد» (اول تیموتاؤس ۴:۱). یوحنا نیز به ما یادآور می‌شود که روح را بیازماییم تا نقاب ضد مسیح برداشته شود (اول یوحنا ۲:۱۸) و روح حقیقت از روح ناراستی تمییز داده شود (۶-۴:۱). نیروهای شرارت شیطانی می‌کوشند تا ذهن شما را با دروغها آلوده سازند و بدین سان شما را از سلوک درحقیقت باز دارند. حنا وایت‌هال اسمیت (Hannah whitehall smith) در این باره چنین نوشته است:

آواهایی از شریر و ارواح فریبکار به گوش می‌رسند که در کمین‌اند تا هر مسافری را که پا به قلمرو متعالی زندگی روحانی می‌گذارد در دام خود گرفتار سازند. همان رساله‌ای که به ما می‌گوید ما در مسیح در جایهای آسمانی نشسته‌ایم، در ادامه این را نیز می‌افزاید که ما باید با دشمنان روحانی بجنگیم. این دشمنان روحانی هر کس و هر جا که باشند ناگزیر باید توسط توانیهای روحانی ما با ما ارتباط برقرار کنند و آوازشان همچون آواز خداوند تأثیری درونی دارد که در روحمان شکل می‌پذیرد. از این رو، همانگونه که روح‌القدس توسط این تأثیرات اراده خدا را بر ما آشکار می‌سازد، این دشمنان روحانی نیز با تأثیرگذاری بر ما اراده خود را به ما می‌گویند، اما هویت خود را بر ما فاش نمی‌سازند.

به خاطر ماست فریبکار تأثیرات شیطان، آوای او همیشه به شکل ملموسی قابل شناسایی نیست. عبارات زیر نمونه‌ای از دعایی است که ما نیاز داریم تا برای دوری جستن از ارواح فریبکار به زبان بیاوریم: «پدر آسمانی، من کاملاً خود را به اراده تو می‌سپارم. اگر در هر قسمت از زندگی فریب خورده‌ام، دعا می‌کنم که چشمان مرا بازکنی تا آن فریب را ببینم. من به نام خداوند عیسی مسیح فرمان می‌دهم که همه ارواح فریبکار از من دور شوند و من تمام این عطایای دروغین (یا هر پدیده روحانی دیگری) را از خود می‌رانم. ای خداوند، اگر این عطا از سوی تو است آن را مبارک بگردان و آن را افزون کن تا بدنت را مبارک و بنا نماید. آمین.»

توصیف فریب

تمییز روحانی حقیقی امریست که در کلیساهای انجیلی دیگر به دست فراموشی سپرده شده است. اما درواقعیت تمییز روح باید اولین خط دفاعی ما در مقابل فریب باشد. این کار همان زنگی است که در درون شما به صدا درمی‌آید و شما را از وجود خطا آگاه می‌سازد. به عنوان مثال شما در حال ملاقات از یک خانواده هستید و هر یک از اعضای خانواده به شما لبخند می‌زنند. اگر چه شواهد ملموس دال بر موضوع غیرعادی به چشم نخورد شما می‌توانید از جو حاکم بر خانه پی ببرید که اتفاقی در آن خانه رخ داده است.

تمییز چیست؟ اولین قدم در راه درک تمییز این است که بدانیم انگیزه به کارگیری تمییز چیست؟ در کتاب اول پادشاهان باب سوم می‌خوانیم که پادشاه اسرائیل، سلیمان، نزد خدا برای کمک فریاد برمی‌آورد. خدا در رؤیای پادشاه بر او ظاهر می‌شود و از او می‌پرسد که چه می‌خواهد. سلیمان پاسخ می‌دهد: «به بنده خود دل فہیم عطا فرما تا قوم تو را داوری نمایم و در میان نیک و بد تمییز کنم» (آیه ۹). خدا در پاسخ می‌گوید: «چونکه این چیز را خواستی و طول ایام برای خویشتن نطلبیدی و دولت برای خود سؤال نمودی و جان

دشمنانت را نطلبیدی، بلکه به جهت خود حکمت خواستی تا انصاف را بفهمی، اینک برحسب کلام تو کردم و اینک دل حکیم و فهیم به تو دادم» (آیات ۱۲۱۱).

انگیزه تمییز حقیقی هرگز نباید ارتقاء خود، اندوختن برای خود، یا تحصیل مزیت بر دیگری باشد - حتی اگر دیگری دشمن شما باشد. واژه یونانی به کار رفته برای تمییز -diakrino- تنها به معنای قضاوت کردن یا تشخیص دادن است. تمییز تنها یک عملکرد دارد و آن اینست، تشخیص راستی از ناراستی به طوری که راستی گسترش یافته و ناراستی ریشه کن شود. در اول قرن‌تیان ۱۰:۱۲ تمییز توانایی الهی در تشخیص روح خوب از روح بد تعریف شده است. تمییز یکی از عطایای روح است که در جهت بنای کلیسا به کار می‌رود. تمییز حاصل عملکرد ذهن نیست؛ بلکه محصول عمل روح‌القدس است که با روح/جان شما متحد است. هنگامی که روح هشدار می‌دهد، ذهن شما که برای برخورد با مسایل عینی طراحی شده است قادر نخواهد بود ناراستی را تشخیص دهد. درواقع اگر ذهن شما با استفاده از عینیات دست به تفسیر این هشدار بزند ممکن است به هدف این هشدار دست نیابد. هنگامی که وجود یک خطا را تمییز می‌دهید، تنها به اشخاصی که در اطراف شما هستند بگویید، «احساس می‌کنم که اشتباهی صورت گرفته بیاید از خدا بخواهیم که به ما کمک کند.» سپس اجازه دهید که خدا آن مشکل را نشان دهد چرا که او فقط قادر به انجام چنین کاری است.

من در بسیاری از مشاوره‌هایم در روح قادر هستم به وجود یک خطا پی ببرم یا اینکه احساس کنم که هنوز موضوع اصلی در حاله‌ای از ابهام است. گاهی اوقات ظاهراً موضوع را می‌فهمم اما به جای اینکه نسنجیده آن را فاش سازم، ابتدا آن را مورد آزمایش قرار می‌دهم. به عنوان مثال، اگر تشخیص دهم که شخص مراجعه کننده در اسارت همجنس‌بازی بسر می‌برد، بلافاصله به او نمی‌گویم، «شما یک همجنس‌باز هستید، اینطور نیست؟» بلکه این جمله را به زبان می‌آورم، «آیا تاکنون در خود با تمایلات و افکار همجنس‌بازی روبرو شده‌اید؟» و با این کار تأثیر آن را در زمان مناسب مورد آزمایش قرار می‌دهم. اگر تمییز روح در من با الزام روح‌القدس در شخص مراجعه کننده همراه شود معمولاً مشکل نمایان و با آن مقابله شده و شخص اسیر رهایی می‌یابد.

انگیزه بدل کاریهای شیطان در تمییز این است که وی مترصد است تا به او خدمت شود، تا اینکه کلیسا بنا گردد. یک دانشجوی دوره لیسانس به نام لانا که شیطان وی را در خصوص تمییز فریب داده بود، برای امر مشاوره نزد من آمده بود. او نزد مشاور دیگری نیز رفته بود چرا که شدیداً با دردسر مواجه شده بود. هنگامی که لانا نزد من آمد چنین توضیح داد که قادر بوده در محوطه دانشگاه قدم بزند و دانشجویانی را که گرفتار مسایل جنسی و مواد مخدر بودند شناسایی نماید. او هیچگونه اطلاعات یا حقایق مسلمی در دست نداشت، بلکه فقط «می‌دانست». و تا آنجا که می‌توانم بگویم، حق با او بود. لانا براین باور بود که یک عطای استثنایی از سوی

خداوند دریافت کرده است. او همچنین می‌گفت هنگامی که نزد مشاور پیشین رفته بود کارهایی را که مشاور قصد داشت چند لحظه بعد انجام دهد از پیش گفته بود و با این کارش وی را فریب داده بود.

من گفتم: «تو دوست داری که بر مردم قدرت داشته باشی، اینطور نیست لانا؟»

لحظه‌ای که هویت آن روح کاذب را آشکار ساختم، او خود را به شکل چندش آوری نمایان ساخت. ما بر تأثیر شریر غلبه یافتیم و آن روح لانا را ترک کرد. هنگامی که لانا آزاد شد، دیگر او قدرت تشخیص گناهان دیگران را نداشت. ذهن لانا آنقدر آرامش یافته بود که دیگر می‌بایست می‌آموخت که چگونه بدون سرو صدای «همقطاران» سابقش که ذهن او را برای سالها مغشوش کرده بودند، زندگی کند.

ارواح آشنا در قلمرو شریر فعالیت می‌کنند همانگونه که روح‌القدس در قلمرو مسیحیت عمل می‌کند. آیا تاکنون شخص مسیحی‌ای را قبل از اینکه سخنی به زبان بیاورد شناسایی کرده‌اید؟ آیا تاکنون یک روح موافق با دیگر ایمانداران را احساس کرده‌اید؟ هیچگونه عمل جادویی در این موارد وجود ندارد بلکه تنها حضور روح‌القدس در شما است که همراه با روح شما شهادت می‌دهد. در دیگر مواقع روح‌القدس به شما هشدار می‌دهد که روحی که شخص دیگری را کنترل می‌کند روح موافقی نیست.

اگر می‌آموختیم که در کلیساها و خانه‌هایمان از امور روحانی آگاهی بیشتری داشته باشیم، آنگاه خدا ما را از برخورد با بسیاری از بلاها مصون نگه می‌داشت. در دنیای غرب سازگاری و جهت‌یابی شناختاری (cognitive) و فعالیتهای ذهنی مبتنی بر نیمکره چپ ما در همه امور قابل توجه است اما تمییز به عنوان راهنمای اصلی در امر هدایت سکان زندگی در دنیای روحانی از این قانده مستثنی است. نویسنده عبرانیان تمییز را همچون بنیاد یک الهیات نظام‌مند خوب قلمداد می‌کند: «اما غذای قوی از آن بالغان است که حواس خود را به موجب عادت، ریاضت داده‌اند تا تمییز نیک و بد را بکنند» (۱۴:۵).

ما در برابر فریب شیطان بسیار بیشتر از دیگر طرحها و نقشه‌هایش آسیب خواهیم دید، چرا؟ زیرا هنگامی که شیطان شما را وسوسه می‌کند و یا متهم می‌سازد شما می‌توانید به وسوسه پی ببرید، اما هنگامی که شما را فریب می‌دهد شما همیشه از فریب او آگاه نیستید. ترفند شیطان این است که شما را در تاریکی نگاه دارد. اگر او بتواند مخفیانه به کلیسای شما، خانه‌اتان یا ذهنتان وارد شود خواهد توانست که زندگی و خدمت شما را در مهار خود درآورد. متأسفانه باید گفت که او با اغوا نمودن بسیاری از اشخاص ترفند فریب خود را به اجرا درمی‌آورد.

شما نمی‌توانید فریب شیطان را با منطق انسانی نمایان سازید بلکه تنها توسط مکاشفه خداوند قادر به انجام این کار هستید. عیسی گفت: «اگر شما در کلام من بمانید فی‌الحقیقه شاگرد من خواهید شد و حق را خواهید

شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد» (یوحنا ۸: ۳۲-۳۱). عیسی چنین دعا کرد: «ایشان را به راستی خود تقدیس نما، کلام تو راستی است» (یوحنا ۱۷: ۱۷). هنگامی که زره خدا را به تن می‌کنید بسیار مهم است که عمل پوشیدن را ابتدا با کمر بند راستی آغاز نمایید (افسیان ۶: ۱۴). نور حقیقت تنها سلاح معتبر در برابر تاریکی فریب است.

من این فصل را با نامه تشویق‌آمیز یک زن جوان که در دام فریب گرفتار شده بود خاتمه می‌دهم، این زن جوان آنقدر در بند این دام گرفتار آمده بود تا اینکه رها کننده از اسارت او را رها کرده و به سوی آزادی رهنمون ساخت:

دکتر اندرسون عزیز

من همیشه روزی که برای مشاوره و دعا نزد شما آمدم را به یاد دارم. دیگر نه از صداها و نه از سنگینی ذهنم خبری نیست. من حتی از نظر جسمانی نیز احساس رهایی می‌کنم. شیطان به کرات نزد من بازگشت و سعی نمود با آن افکار قدیمی مرا شکست دهد، اما دیگر نفوذ و تسلط او بر من پایان یافته است.

من هرگز آنچه که به من گفتید را فراموش نخواهم کرد. شما گفتید که این افکار منفی در مورد خدا و من دروغهایی بودند که شیطان آنها را در ذهنم کاشته بود. شما گفتید که من در عیسی مسیح این قدرت را دارم که شیطان را نکوهش کنم و از شر این افکار شیطانی آسوده شوم. لحظاتی طول کشید تا واقعاً با تمام وجود به این موضوع ایمان بیاورم اما به تازگی من تصمیم گرفته‌ام که دوباره بجنگم و این کار مؤثر واقع شده است! مقابله با مشکلات آن هم با ذهنی آسوده بسیار عالی است. برای کمکی که به من کرده‌اید از شما متشکر و سپاسگذارم. مخصوصاً اینکه بسیاری از اشخاصی دیگر آرامش را یافته‌اید و اعتماد، محبت و ایمان به خداوند را آموخته‌اند.

با محبت مسیحی

فصل یازدهم

خطر از دست رفتن اختیار و تسلط

نامه ذیل از سوی زنی به دستم رسید که هرگز او را ملاقات نکردم. او که شیلا نام دارد در یکی از کنفرانسهای روزهای شنبه که در کلیسایی برگزار می‌شد حضور یافته بود، موضوع کنفرانس نیز، حل جنگهای روحانی بود. روز یکشنبه شبان کلیسا این نامه را از طرف او به من داد:

نیل عزیز

رهایی یافتم - خدا را شکر! دیروز پس از سالها برای اولین بار این صداها آرام گرفتند، می‌توانستم معنای سکوت و آرامش را درک نمایم. هنگامی که سرود می‌خواندیم می‌توانستم صدای خودم را بشنوم. در ۱۴ سال اول زندگی با یک مادر سنگدل و ناسزاگو زندگی کردم، مادری که هیچگاه جمله «دوستت دارم» را به زبان نیاورد و به هنگام اشک ریختنهایم هرگز مرا در آغوش خود نکشید. من هیچ محبتی ندیدم، هیچگونه سخن محبت آمیزی، نه هیچ حمایتی، و نه درکی از هویت خود - تنها بد رفتاری فیزیکی و احساسی. در ۱۵ سالگی به مدت سه هفته سخت تحت تأثیر سمینار آموزشی ارهارد (EST) بودم که واقعاً ذهن مرا مغشوش ساخت. و پس از آن سالی که یک جهنم واقعی بود، مادرم مرا از خانه بیرون کرد، از این رو مجبور شدم با خانواده دیگری زندگی کنم. سرانجام آنها نیز مرا بیرون راندند.

سه سال بعد با مسیح آشنا شدم. اعتماد من به مسیح عمدتاً از روی ترس از شیطان و قدرت شریر بود که در طول زندگی آن را تجربه کرده بودم. اگرچه می‌دانستم که شیطان دیگر تملکی بر من نداشت اما هنوز بر این امر واقف نبودم که تا چه حد در برابر تسلط و فریب او آسیب‌پذیر هستم، در مدت دو سال اول زندگی مسیحی‌ام در اسارت گناهی بودم که آن را گناه نمی‌دانستم، و همین که به گناه خود پی بردم، آن را نزد خدا اعتراف نمودم و او نیز مرا بخشید، من بر این باور بودم که سرانجام از تلاشهای شیطان برای مهار من رهایی یافتم. ولی پی نبرده بودم که نبرد تازه آغاز شده است.

من از جوشها، کپیرها و آثار ضربه در بدن خود رنج بسیاری را می‌بردم. دیگر آن نشاط و نزدیکی با خداوند در من نبود. دیگر نمی‌توانستم سرود و یا کتاب مقدس بخوانم. به تدریج به سوی غذا رو آوردم تا هم آسایش بیابم و هم امنیت. دیوها به حس تشخیص درستی و نادرستی من حمله بردند و من که در پی هویت و محبت بودم در گرداب فساد و بی‌بند و باری غرق شدم.

اما دیروز همه اینها خاتمه یافت و من به تسلط شیطان بر زندگیم پایان دادم. من آزادی و حفاظتی را یافته‌ام که نشأت گرفته از این حقیقت است که کسی مرا دوست دارد. من هیجان زده و یا نشئه نیستم، بلکه با ذهن و روحی پاک و دستانی سرشار از آرامش می‌نویسم. حتی گویی که اسارت سابق من به غذا ناگهان برایم ناآشنا می‌نماید.

من هرگز پی نبرده بودم که یک مسیحی ممکن است اینقدر در برابر شیطان آسیب‌پذیر باشد. من فریب خورده بودم، اما اکنون آزادم. متشکرم. متشکرم عیسی!

شیلا

شیلا نمونه‌ایست تأمل‌برانگیز از بُعد آسیب‌پذیری روحانی انسان که اکثر مسیحیان مایل نیستند درباره آن سخنی بشنوند یعنی تسلط شیطانی. کاملاً روشن بود که شیلا به عنوان یک ایماندار، بر عادت خوردن، رفتار جنسی و زندگی روحانی خود تسلط نداشت. وضعیت روحانی او روند رو به رشد نداشت، بلکه سیر نزولی را می‌پیمود. او سرود نمی‌خواند و کتاب مقدس را مطالعه نمی‌کرد، زیرا «قادر نبود» سرود و کتاب مقدس بخواند. اسارت روحانی او مانع انجام این کارها شده بود.

ما همه در این امر اتفاق نظر داریم که مسیحیان در برابر وسوسه و فریب دشمن آسیب‌پذیر هستند. اما بنا به دلایلی در پذیرفتن اینکه ممکن است مسیحیان آزادی خود را از دست بدهند و تسلیم تأثیرات شیطانی شوند، تردید به دل راه می‌دهیم. با این حال شواهد بسیار و صریح در کتاب مقدس حاکی از آن است که ایماندارانی که مکرراً تسلیم وسوسه، اتهام و فریب می‌شوند تسلط بر خود را از دست خواهند داد.

بگذارید در این مورد نکته‌ای را نیز بیافزایم که «تسلط» شیطانی به معنای «تملک» شیطانی نیست. شما هم مانند شیلا توسط خون بره خریداری شده‌اید و حتی قدرتهای جهنم قادر نیستند نجات را از شما دور سازند (اول پطرس ۱۷:۱-۱۹؛ رومیان ۳۹-۸:۳۵). دکتر مریل آنگر (Merill Unger) در کتاب خود به نام «اعمال دیوها بر مقدسان» چنین می‌نویسد: «دیو همچون یک متصرف داخل می‌شود نه مانند مالک یا میهمان و نه مانند شخصی که حق در آن داشته باشد. او همچون یک مهاجم، متجاوز و دشمن وارد می‌شود. و هنگامی داخل می‌شود که گناهان وخیم و مستمر در را به روی او گشوده‌اند.» شیطان می‌داند که دیگر نمی‌تواند مالک شما شود. اما اگر او شما را فریب دهد تا عنان زندگی خود را به طرق گوناگون به او بسپارید، آنگاه خواهد توانست رشد و تأثیر شما را در دنیا بی‌اثر سازد، رشد و تأثیری که به خاطر مسیح صورت می‌پذیرد.

فاصله میان شخص دیوزده و رسول

همیشه بحث بر سر این بوده که: «آیا ممکن است یک مسیحی دیو زده باشد؟» استدلال بسیاری از اشخاص درباره مفهوم مالکیت دیوها مبنی بر درک آنها از روایت دیوزده جدریان در لوقا باب ۸ است: عریان و به سبب سکونت خیل دیوها در وجودش یک دیوانه محض.

شاید سؤال خود را چنین مطرح کنیم: آیا ممکن است که یک روح شریر و روح القدس هر دو یک مکان در زندگی انسانی را در تصرف داشته باشند؟ رئیس این جهان می‌تواند فضای درون ما را اشغال کند و روح القدس نیز قادر به انجام این کار است. از یاد نبریم که اکنون شیطان می‌تواند در آسمان نزد پدر ما حاضر شود. از این رو نباید چنین پنداشت که ممکن نیست تأثیر شریر قسمتی از زندگی شخصی را که روح القدس نیز در او ساکن است در تسلط خود درآورد. اگر هضم این مطلب برای شما دشوار است، شما را تشویق می‌نمایم که کتاب «دیوزدگی و شخص مسیحی» به قلم سی. فرد دیکسون را مطالعه نمایید.

در عهدجدید یونانی واژه «دیو زده» وجود ندارد. تنها یک واژه در این خصوص وجود دارد - daimonizomai (فعل) یا daimonizomenos (وجه وصفی) - که به بهترین وجه در زبان انگلیسی به demonized (دیوانه) حرف نویسی شده است (متی ۴:۹۲۴:۱۵۳۲:۲۲ و مرقس ۵:۱۵). دیگر عبارت برای مفهوم دیوانه بودن عبارت echein daimonion است که به معنای «دیو داشتن» است. هنگامی که رهبران مذهبی یهود یحیای تعمید دهنده و مسیح را به دیو داشتن متهم می‌کردند از این کلمه استفاده می‌کردند (لوقا ۷:۳۲، یوحنا ۷:۲۰).

دیو زده بودن به معنای تحت تسلط یک یا چند دیو درآمدن است. دیوزدگی موضوعی نیست که حدود و نهایی داشته باشد (مانند این عقیده که شخص یا کاملاً آزاد باشد و یا کاملاً در بند) بلکه موضوعی است که درجات گوناگون دارد. از آنجایی که ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که رئیس آن شیطان است، امکان وسوسه شدن، فریب خوردن و متهم شدن از سوی شریر تداوم دارد. اگر اجازه دهید که نقشه‌های او بر شما تأثیر بگذارد، آنگاه تسلط بر خود را تا به مرحله فریب‌خوردگی از دست خواهید داد.

تسلط شیطانی بر مقدسان

بسیار مهم است که مسیحیان از آسیب‌پذیر بودن خود در برابر تأثیر شریر آگاهی داشته باشند. برای آن دسته از اشخاصی که براین باورند که یک دیو قادر نیست حتی قسمتی از زندگی ایماندار را در تسلط خود درآورد، تنها دو علت برای مشکلاتی که با آن مواجه می‌شویم باقی می‌ماند: خودمان یا خدا. اگر خود را سرزنش کنیم احساس یأس بر ما غلبه خواهد یافت زیرا نمی‌توانیم برای توقف اعمال بد خود کاری انجام دهیم. اگر خدا را

سرزنش نماییم اعتماد ما بر او به عنوان پدر مهربان خدشه‌دار خواهد شد. هر یک از این دو حالت هیچ بختی برای کسب پیروزی‌ای که کتاب مقدس بدان وعده می‌دهد برای ما باقی نمی‌گذارد. ما در واقعیت در جنگ پیروزمندانه‌ای در برابر نیروها و قدرتهای پادشاهی مغلوب تاریکی قرار گرفته‌ایم. اما اگر به آنها مجال دهیم، با دروغهایشان قسمتی از زندگی ما را در کنترل خود درخواهند آورد.

در اینجا دلایلی مبتنی بر کتاب مقدس ارائه شده است که بیانگر این امر هستند که ممکن است ایمانداران تسلط بر زندگی خود را از دست بدهند و یا در بند اسارت گرفتار شوند.

«لوقا ۱۸-۱۳:۱۰» هنگامی که عیسی در کنیسه تعلیم می‌داد، «در آنجا زنی بود که روحی او را هجده سال علیل کرده بود. پشتش خمیده شده بود و به هیچ روی توان راست ایستادن نداشت» (آیه ۱۱). آیه ۱۶ بیان می‌کند که توانایی جسمانی او بر اثر اسارت شیطانی بود. این زن ایماندار نبود. او «دختر ابراهیم» بود (آیه ۱۶)، زن خدا ترس و باایمانی که معضلی روحانی گریبانگیرش شده بود. به محض اینکه عیسی او را از بند رها ساخت. مشکل جسمانی او نیز التیام یافت.

توجه کنید هنگامی که آن زن در کنیسه بود از تسلط شریر در امان نبود. نه دیوارهای کنیسه و نه دیوارهای کلیسا هیچیک نمی‌توانند سپری در برابر تأثیر شریر باشند. اگر دیوارهای ساخته شده از گچ و سیمان مانعی در برابر شیطان نباشند، آیا می‌پندارید پوست شما می‌تواند سدی در برابر شیطان باشد؟ دنیای روحانی نه در برابر موانع طبیعی ناتوان است و نه در برابر قوانین فیزیکی محدودیت دارد.

البته باید اذعان داشت که این واقعه قبل از رویداد صلیب رخ داده بود. اما دلیلی است بر این امر که ممکن است ایمانداران تحت تسلط شریر درآیند.

«لوقا ۳۴-۲۲:۳۱» پطرس رسول نمونه‌ای از ایمانداری است که موقتاً تسلط بر خود را از دست می‌دهد و شیطان بر او مسلط می‌شود. عیسی به او گفت: «ای شمعون، ای شمعون، شیطان اجازه خواست شما را همچون گندم غربال کند» (آیه ۳۱). شیطان چه حقی داشت که چنین عملی انجام دهد؟ پرواضح است که پطرس با غرور خود به هنگام بحث درباره اینکه کدامیک از شاگردان بزرگتر است، روزنه‌ای برای ورود شریر ایجاد نمود (لوقا ۲۴:۲۲). اگر چه پطرس قصد داشت با تمام وجود تا پای مرگ در کنار سرور خود بایستد (آیه ۳۳). اما عیسی به پطرس خبر داد که سه بار او را انکار خواهد کرد (آیه ۳۴)، و پطرس نیز چنین کرد، با اینحال بسیار دلگرم کننده است که پیش از آن واقعه عیسی برای بازگشت موفقیت‌آمیز پطرس دعا کرده بود (آیه ۳۲).

«افسیان ۱۷-۱۰:۶» این عبارات توصیه‌های آشنای پولس به ایمانداران است اسلحه کامل خدا را برتن کنید تا بتوانید در برابر حیل‌های ابلیس بایستید» (آیه ۱۱). مقصود از پوشیدن زره چیست؟ سربازان زره را می‌پوشند

تا از رسیدن تیرها به بدنشان و آسیب دیدن جلوگیری به عمل آید. اگر ممکن نباشد که تیرهای شیطان به وجود ما رسوخ کند پس دیگر نیازی نیست که زره را دربرکنیم. توصیه‌هایی که در مورد زره روحانی به ما شده است، خاطر نشان می‌سازد که ممکن است دشمن به زندگی ما رخنه کرده و قسمتی از آن را تحت کنترل خود درآورد. «یعقوب ۱۶-۱۴:۳». یعقوب به ما یادآوری می‌کند که اگر تسلیم حسد و جاه‌طلبی شویم، با اینکار خود را آزاد می‌گذاریم تا حکمتی که «زمینی، نفسانی و شیطانی» است بر ما مسلط شود (آیه ۱۵). یکی از دانشجویانم در مورد کتاب مقدس منطقی کاملاً مغشوش داشت. او در مورد ایمان دیدگاهی کاملاً سنتی داشت، تا اینکه به فاحشه‌ای برخورد که با ایمان وی از ریشه و بنیاد به مخالفت پرداخت. سپس او به سوی انواع بینش‌های جدید روی آورد، اما هیچکس نمی‌توانست این دیدگاهها را درک نماید. از قرار معلوم استدلالهای او از کتابی که نویسنده‌اش مری بیکر ادی (Marry Baker Eddy) بود نشأت می‌گرفت: اما هیچیک از دیگر دانشجویان با او موافق نبودند. تا آنجایی که می‌دانم او هرگز از تجربه منطقی شیطانی رهایی نیافت.

«اول تیموتاؤس ۳-۴:۱». پولس چنین نوشته، «برخی از ایمان رویگردان شده از ارواح گمراه کننده و تعالیم دیوها پیروی خواهند کرد (آیه ۱). اگر شیطان بخواهد ذهن شما را فریب دهد، می‌باید از درون کار کند، همان جایی که در مقابل تسلط او آسیب‌پذیر هستید. شواهد دال بر تسلط یافتن شریر که در این آیات ذکر شده شیوه‌های غیرکتاب مقدسی در زمینه عادات خوردن و ازدواج می‌باشند (آیه ۳).

«اول قرنتیان ۱۳-۵:۱». این عبارات دربرگیرنده سفارشهای پولس در مورد مردی از کلیسای قرنتس است که با همسر پدر خود رابطه جنسی داشته است (آیه ۱). او مردی بود که آنقدر شیطان او را فریفته بود و فساد بر او چیره گشته بود که آشکارا به رابطه نامشروع خود در برابر کلیسا می‌بالید. حکم پولس در مورد او بسیار سخت است: «این مرد را به شیطان بسپارید تا با نابودی نفس گناهکار، روح در روز خداوند عیسی نجات یابد» (آیه ۵). پولس حاضر بود به شیطان اجازه دهد تا برای مدت کوتاهی برآن شخص چیره شود، به امید اینکه سرانجام بگوید که «کافیست» و توبه نماید.

برخی از این موضوع شگفت زده‌اند که آیا می‌شود شخصی با چنین فسادی یک مسیحی واقعی باشد. اما اگر این مرد مسیحی نبود پولس او را تنبیه نمی‌کرد، چرا که تنها لازم است که کلیسا با به حالت تعلیق درآوردن عضویت شخص اینگونه اشخاص را تنبیه کند. آن مرد یک مسیحی بود (حداقل پولس به او به مانند یک مسیحی برخورد کرد) که به خود اجازه داده بود تا در دام فساد گرفتار آید. امید پولس این بود که شخص عواقب واقعی گناهش را تجربه نماید و توبه کرده از اسارت آزاد شود.

«افسسیان ۴: ۲۷۲۶». «هنگامی که خشمگین می شوید، گناه نکنید؛ مگذارید روزتان در خشم به سر رسد، و ابلیس را مجال ندهید.» معنای تحت اللفظی واژه مجال یک «مکان» (جولانگاه) است. پولس اظهار می دارد که اگر نتوانیم با محبت درباره حقیقت سخن بگوییم و بر احساسات خود غالب آییم، به شریر اجازه می دهیم که مکانی را در زندگی ما اشغال کند. خشمی که تبدیل به تنفر و بی رحمی شود، دعوتی است علنی از شیطان که بر زندگی ما تسلط یابد (دوم قرنیتان ۲: ۱۱۱۰).

«اول پطرس ۹-۵: ۶». پطرس هشدار داده است: «خویشتن دار و مراقب باشید، زیرا دشمن شما ابلیس همچون شیری غران در گردش است و کسی را می جوید تا بلعد» (آیه ۸). کلمه بلعیدن به معنای خوردن و قورت دادن است. این همان واژه ای است که در اول قرنیتان ۱۵: ۵۴ به کار رفته است: «مرگ در کام پیروزی بلعیده شده است.» بلعیده شدن توسط چیزی مطمئناً بیانگر مفهوم تحت تسلط آن در آمدن نیز می باشد. اگر شیطان نمی توانست بر ایمانداران مسلط شود، یعنی ایمانداران در برابر شیطان آسیب پذیر نبودند، آنگاه پطرس نیازی نمی دید که در برابر این حقیقت هشدار دهد.

متن هشدار پولس از دو وضعیت که یک ایماندار را به سوی آسیب پذیری سوق می دهد خبر می دهد. پطرس در آیه ۶ ما را ترغیب می کند که خود را در برابر خداوند فروتن سازیم. شاید پطرس با داشتن خاطراتی عذاب آور از پیامدهای خودستایی که در ذهن داشت در صدد است به ما بفهماند که هرگاه در برابر غرور مقاومت کنیم، در واقع در برابر شیطان مقاومت کرده ایم. و آیات ۷ و ۸ به ما می گوید که اگر نیاموزیم دلوپسیها و نگرانیهایمان را به خداوند بسپاریم، طعمه های بی دغه ای برای شیطان خواهیم شد.

«اعمال ۱۱-۵: ۱» شاید این آیات بارزترین عبارات درباره توانایی شیطان در کنترل کردن ایمانداران باشد. در قسمت پایانی باب چهارم کتاب اعمال رسولان، شاهد هستیم که اعضای کلیسای نوپای اورشلیم داوطلبانه اموال خود را می فروختند و درآمد حاصل از آن را برای کار خدمت به رسولان تقدیم می کردند. «اما شخصی حنانیا نام با همسرش سفیره ملکی را فروخته، بخشی از بهای آن را با آگاهی کامل زنش نگاه داشت و مابقی را آورده، پیش پای رسولان نهاد. پطرس به او گفت: «ای حنانیا چرا گذاشتی شیطان دلت را چنین پر سازد که به روح القدس دروغ بگویی و بخشی از بهای زمین را برای خود نگاه داری؟ تو نه به انسان بلکه به خدا دروغ گفتی!» (آیات ۴-۱).

موضوع بر سر این نبود که حنانیا و سفیره از تقدیم قسمتی از دارایی خود امتناع ورزیدند، بلکه آنها در این مورد دروغ گفتند، و آشکارا اظهار داشتند که آنچه داده اند تمام مقدار بهای است که دریافت کرده اند. پیامد گناه این زوج بلافاصله و جدی بود: آنها در همان جا بر زمین افتاده جان سپردند (آیات ۵ و ۱۰).

برخی که تسلط شیطان بر ایمانداران را نمی‌پذیرند چنین استدلال می‌کنند که حنایا و سفیره ایماندار نبودند. من چنین استدلالها را نمی‌پذیرم. اولاً، اعمال ۴:۳۱ بیان می‌کند که این واقعه در درون جامعه اولیه مسیحی رخ داد و بدیهی بود که حنایا و سفیره عضو این جامعه بودند. ثانیاً، در اعمال ۵:۱۱ چنین ثبت شده است: «آنگاه ترسی عظیم بر تمامی کلیسا و همه آنانی که این را شنیدند، مستولی شد.» اگر خدا بر شخصی خارج از کلیسا حکم می‌کرد، چرا باید ترس عظیمی «درون» کلیسا را فرو بگیرد؟ ترس عظیمی در میان «ایمانداران» پدید آمد زیرا خدا به طرز چشمگیری دیدگاه خود را در مورد «ایماندارانی» که با دروغ زندگی می‌کنند به نمایش گذاشت. ثالثاً، شدت مجازات نمایانگر این امر است که خدا براهمیت راستی در جامعه ایمانداران تأکید می‌ورزد. بی‌ایمانان دروغ می‌گویند و معمولاً هم به مانند حنایا و سفیره با شتاب و به شدت مجازات نمی‌شوند. من معتقدم که خدا در همان اوایل تاریخ کلیسا می‌خواست اعلام نماید که مشکل اصلی ما نظام اشتراکی (کمونیسم)، مواد مخدر و ادیان دروغین نیست، بلکه تن به فریب شیطان دادن است.

مشکل حنایا این بود که اجازه داد فریب شیطان قلب او را کک آپرسازد. واژه «پرساخته» در اعمال ۵:۳ (oorelp) همان واژه‌ایست که در افسسیان ۵:۱۸ به کار رفته است: «از روح پر شوید» پس ممکن است که یک ایماندار یا با فریب شیطان پر شود یا با روح القدس. تسلیم هر منبعی که شوید، همان منبع شما را پرساخته و کنترل خواهد نمود. هنگامی که به شیطان اجازه می‌دهید تا در قسمتی از زندگیتان شما را فریب دهد، در واقع شما در آن قسمت در برابر او آسیب‌پذیر خواهید شد.

وظیفه ما مقاومت در برابر تسلط شریر است

مبادا ما سقوط حنایا و سفیره در شیطان را مورد سرزنش قرار دهیم، بلکه باید به یادآوریم که این دو ایماندار در دروغی مشارکت جستند که منجر به مرگ آنان شد. پطرس ابتدا با حنایا و سفیره به مقابله پرداخت: «چه چیز تو را برآن داشت که چنین کنی؟» «چرا با یکدیگر همدست شدید تا روح خداوند را بیازمایید؟» (اعمال ۵:۹۴). بله شیطان دل آنان را با فریب پر ساخت و با عمل ناشایست آنها تاحدی بر آنان تسلط یافت. اما او خود به تنهایی قادر نبود چنین کاری بکند، چرا که در همان لحظه حنایا و سفیره در راه او گشوده بودند.

من هرگز نمی‌توانم بپذیرم که شخصی چنین بگوید: «شریر ما را وادار به انجام این کار کرد.» نه. او تو را مجبور نساخت بلکه «تو» خودت آن را انجام دادی. گاهی در قسمتی از زندگی روزانه‌ای برای شیطان ایجاد می‌کنید. او فقط از فرصتی که شما برای او فراهم می‌کنید بهره‌می‌برد. تمام منابع و حفاظتی را که هر روز برای

زندگی پیروزمندانه در مسیح نیاز دارید، در اختیارتان قرار گرفته است. اگر در این پیروزی زندگی نمی‌کنید، این انتخاب خودتان است. هنگامی که با مقاومت نکردن در برابر وسوسه، اتهام یا فریب دری را به سوی شریر می‌کشایید، او نیز داخل خواهد شد. و اگر چندین بار اجازه دهید که او به آن قسمت دسترسی پیدا کند، سرانجام بر آن چیره خواهد شد. شما نجات خود را از دست نخواهید داد، اما پیروزی روزانه‌تان خدشه‌دار خواهد شد.

امروز، بسیاری از مسیحیان نمی‌توانند بر برخی از قسمتهای زندگیشان مسلط شوند و به جای حل مشکل در سرزنش خود غوطه‌ور شده‌اند. آنها خود را نکوهش کرده، به خود پرخاش می‌کنند زیرا قدرت اراده ترک یک عادت بد را ندارند، در حالی که به جای اینکار باید در آن قسمتی که شیطان کنترل را از دست آنان خارج کرده، با او مقاومت نمایند. هر چیز ناخوشایندی که نمی‌توانید از انجام آن باز ایستید یا هر چیز خوبی که نمی‌توانید انجام دهید می‌تواند زمینه‌ای برای تسلط شیطان باشد.

اگر مسئول نباشید، تسلط بر خود را

از دست خواهید داد

در فصل پنجم حفاظت ایماندار را در برابر تهاجم شریر مورد بررسی قرار دادیم. این حفاظت چیزی نیست که بدون توجه به رفتار خود آن را به دست آورید. حفاظت خدا مشروط بر اشتیاق شما به پاسخ به اراده خدا است.

در رساله رومیان ۱۴:۱۳ به ما چنین تعلیم داده شده که «عیسی مسیح خداوند را در برکنید در پی ارضای امیال نفس خود مباحثید» اما اگر با گناه خود در زندگی به شیطان مجال دهیم، آیا ما خود برای جسم تدارک ندیده‌ایم؟» آیا ما بلا استثناء از تدارک شیطان در امان هستیم؟ نه این حفاظت مشروط به شراکت پر مسئولیت در نقشه خدا برای حفاظت ما است. دکتر آنگر می‌نویسد: «اگر روح‌القدس که در شخص ایماندار ساکن است از وجود گناه محزون می‌شود (افسسیان ۴:۳۰) و در اثر ناطاعتی خاموش می‌شود (اول تسالونیکیان ۵:۱۹) به طور حتم یک روح شریر مانعی برای خدمت او ایجاد کرده است. اما چه کسی به خود جرأت می‌دهد که بگوید که روح شریر هیچگاه زندگی یک ایماندار را که روح‌القدس در آن به سبب گناهان مستمر و جدی محزون شده و با ناطاعتی وقیحانه خاموش شده است مورد هجوم خود قرار نمی‌دهد؟»

یعقوب ۷:۴ به ما چنین هشدار می‌دهد: در برابر ابلیس ایستادگی کنید که از شما خواهد گریخت.» اگر در برابر او به ایستادگی پردازیم چه خواهد شد؟ اگر در مقابل او نایستیم آیا لازم است که او از ما بگریزد؟ نه، اگر

ما در برابر او مقاومت نکنیم او نخواهد گریخت. حفاظت الاهی در این امر تضمین شده است، اما باید این حفاظت را با مقاومت شخصی خود در برابر شیطان فعال کنیم.

افسیسیان ۱۷-۶:۱۰ نمای کلی اسلحه کامل خدا را بیان می‌کند، اسلحه‌ای که ایمانداران باید آن را بپوشند تا بتوانند با حیل‌های ابلیس مقاومت کنند (آیه ۱۱). اما اگر بدون اسلحه کامل وارد نبرد شویم. آیا از زخمی شدن در امان خواهیم ماند؟ نه؛ اگر نتوانیم خود را با زرهی که خدا برای ما مهیا ساخت بپوشانیم قسمتهای ناپوشیده‌امان آسیب خواهند دید، باز هم دکتر آنگر در این مورد چنین می‌نویسد:

اگر مسیحیان در استفاده از این اسلحه کوتاهی ورزند، آیا شیطان اندکی هم از هجوم به قلعه ایماندار غفلت خواهد ورزید؟ و هجوم او برابر است با اینکه ایماندار «برای انجام خواست او» اسیر شده است (دوم تیموتاؤس ۲:۲۶). دشمن بر ایماندار می‌تازد و وجود او را اشغال می‌کند، و مانند هر دشمن متجاوزی اجازه نخواهد داد تا اهالی سرزمین اشغالی از هرگونه اسلحه‌ای استفاده کنند. در نتیجه سعی و تلاش بیهوده خواهد بود و تنها تسلیم و اطاعت بر او تحمیل خواهد شد.

یعقوب ۴:۱ بیانگر این موضوع است که منشاء جنگها و نزاعهای ما امیالی است که «در اعضای ما» جنگ می‌کنند. پولس چنین تعلیم می‌دهد، «پس مگذارید گناه در بدنهای فانی شما فرمان براند تا امیال آن را اطاعت کنید» (رومیان ۶:۱۲). دنیا، جسم و شریر دائماً بر علیه حیات روح القدس در ما در حال نزاع هستند. اما اگر ما با آنها بجنگیم چه خواهد شد؟ آیا اگر بجنگیم باز هم بر شهوات و امیالی که برای حکمرانی بر ما صیحه می‌زنند، ظفر خواهیم داشت؟ نه، اگر نتوانیم با مقاومت در برابر شیطان در برابر تهاجم آنها بایستیم، مطمئناً بر ما؛ کک چیره خواهند شد.

مسئولیت فردی هر ایماندار این است که حقیقت را در زندگی برگزیند، پارسایانه زیست نماید و اسلحه کامل خدا را برتن کند. من نمی‌توانم مسئولیت شما را متقبل شوم و شما نیز نمی‌توانید مسئولیت مرا به عهده بگیرید. من تنها می‌توانم برای شما دعا کرده و در ایمان شما را تشویق نمایم و شما را حمایت کنم، اما اگر بدون اینکه زره خود را به تن کنید و به نبرد بروید، مطمئناً زخمی خواهید شد. هر چقدر هم این موضوع برایم مهم باشد باز نمی‌توانم به جای شما تصمیم بگیرم و شما باید انتخاب کنید.

در اینجاست که همصدا با پولس رسول نادم و اندوهگین می‌گویید: «من نمی‌دانم چه کنم، زیرا که آنچه را که می‌خواهم، بلکه آنچه را که از آن بیزارم، انجام می‌دهم.» (رومیان ۷:۱۵). و بدین ترتیب پی خواهید برد که ناآگاهانه هدفِ وسوسه، اتهام، فریب و تسلط شیطان واقع شده‌اید. شما در برابر شیطان مقاومت نمی‌کنید و

بدین سان از تقبل مسئولیت طفره می‌روید و با تعجب می‌گویید: «آیا در این تنگنا محکوم به شکست هستیم؟ من در را به سوی شیطان باز گذاشتم و او از رخوت روحانی من سود جست. آیا می‌توانم او را از جایی که در آن رخنه کرده بیرون نمایم؟»

پاسخ آن یک بله طنین‌انداز است! عیسی مسیح رهاننده از اسارت است. اما برای اینکه آزادی او را تجربه نماییم، باید درهایی را که برای ورود شیطان باز گذاشته‌ایم بباییم. باید بگوییم: «سرورم عیسی، من اعتراف می‌کنم که خودم در قبال روزنه‌هایی که در زندگیم در برابر شیطان باز بود مسئول هستم و از همکاری با او که مرا به سوی اسارت سوق داد دوری خواهم جست.» من این روند را گام‌های منتهی به سوی آزادی می‌نامم. آیا شما برای رهایی آماده‌اید؟ فصل ۱۲ شما را راهنمایی خواهد کرد تا گام‌های کتاب مقدسی منتهی به آزادی را بپیمایید و سپس رهایی خواهید یافت.

فصل دوازدهم

گامهایی به سوی آزادی در مسیح

رهایی از فریب و دخالت شریر میراث هر ایماندار است (غلاطیان ۵:۱). بدون تردید پدران کلیسا واقعیت دنیای روحانی‌ای که در آن زندگی می‌کنیم را درک نموده و بر پیروزی در مسیح که از آن ماست شهادت داده‌اند. ترتولیان درباره این موضوع چنین نوشته است:

هرگونه که می‌خواهید استهزاء کنید، اما آیا می‌توانید دیوها را وادار کنید تا همراه با شما استهزاء کنند؛ بگذارید آنها انکار کنند که مسیح روزی خواهد آمد تا بر هر جان انسانی داوری نماید... بگذارید آن را انکار کنند که به سبب شرارت محکومشان، در روز داوری مجازات خواهند شد، با تمام پرستندگان و اعمالشان. آه تمام اقتدار و قدرت ما بر آنها این است که نام مسیح بر ماست و ما در خاطر آنها تداعی کننده دشمنانی هستیم که از سوی خدا تهدیدی برای آنها به شمار می‌آییم... و از مسیح در خدا و خدای در مسیح می‌هراسند، آنها تحت تسلط خدام خدا و مسیح هستند. و بدین سان در هر لمس و دم و بازدم ما، که آبستن تفکر و تحقق زبانه‌های آتش داوری است، با فرمان ما جسمی که متصرف شده‌اند را با نارضایتی و اندوه فراوان ترک خواهند گفت! اریجن با چنین عباراتی ما را ترغیب می‌نماید: «شخص مسیحی‌ای - مقصود یک مسیحی واقعی - که فقط تسلیم و سرسپرده خدا و کلام اوست، هرگز از دیوها زحمتی نخواهد دید، چرا که او از دیوها قدرتمندتر است... زیرا ما از آنها متنفریم، و دیوها، هنگامی که مورد تنفر هستند نمی‌توانند برآنانی که تحت حفاظت او (خدا) هستند آسیبی برسانند، و تنها او (خدا) است که می‌تواند به کسانی که شایسته اعانت هستند یاری رساند.»

مسیح با پیروزی برگناه و مرگ بر روی صلیب شما را آزاد ساخته است. اما اگر تاحدی این آزادی را از دست داده‌اید علتش این است که نتوانستید در ایمان ثابت قدم بایستید و یا از خداوند ناطاعتی کرده‌اید، مسئولیت شما این است که هر اقدامی را که لازمه ایجاد یک رابطه صحیح با خدا است انجام دهید. سرنوشت ابدی شما در مخاطره نیست، شما در مسیح ایمن هستید. اما اگر نتوانید سهم خود را در حفظ آزادی ادا کنید پیروزی روزانه‌تان، حتی در بهترین حالت، کمرنگ جلوه‌گر خواهد شد.

به خاطر داشته باشید: شما قربانی در مانده نزار بین دو ابر قدرت آسمانی برابر نیستید. خدا در مقابل قدرت محدود شیطان، کاملاً با قدرت مطلق، حضور مطلق و علم مطلق خود از تمام قید و بندها آزاد است - و شما در او هستید! گاهی اوقات واقعیت گناه و حضور شریر از واقعیت و حضور خدا ملموس‌تر جلوه می‌کند، اما این

هم قسمتی از فریب شیطان است. او یک دشمن مقهور است و ما در مسیح پیرومند ابدی هستیم. از این رو باید خدا را بپرستیم تا پیوسته خصوصیات الهی وی را در خود حفظ نماییم و با دروغهای شیطانی به مقابله پردازیم. شناخت واقعی از خدا و هویت خود در مسیح عاملی مؤثر در سلامتی فکر است. داشتن یک تصور غلط از خدا الوهیت قائل شدن برای شیطان از بزرگترین علل در بیماریهای روانی هستند.

در این فصل می‌خواهم هفت گام ویژه را ارائه نمایم، گامهایی که بدانها نیاز دارید تا بتوانید آزادی و پیروزی کاملی را که مسیح بهای آن را بر روی صلیب پرداخت کرد تجربه نمایید. از کسی انتظار نداشته باشید که مسئولیت شما را متقبل شود. اگر شما آزادی را از دست رفته می‌بینید علتش آن چیزی است که باور دارید و بدان عمل می‌نمایید. از این رو آزادی شما ثمره انتخابتان است، انتخاب ایمان، اعتراف، بخشش، روگردانی و ترک. هیچکس نمی‌تواند به جای شما ایمان بیاورد. نبرد در ذهنتان تنها زمانی به نفع شما پایان خواهد یافت که خود شخصاً حقیقت را برگزینید. هنگامی که به سوی مراحل منتهی به آزادی گام برمی‌دارید، به یاد داشته باشید که شیطان تنها زمانی شکست خواهد خورد که در گفتار خود با او به مقابله پردازید. او هیچ اجباری ندارد که از افکار شما اطاعت کند. تنها خدا دانش کاملی از فکر شما دارد. هنگامی که هر کدام از این گامها را برمی‌دارید، مهم آن است که درون خود را به خدا بسپارید و سپس به طور شفاهی با خواندن هر دعا و عبارت با صدای بلند با شریر مقاومت نمایید (یعقوب ۷:۴).

گامهایی که در ذیل آمده است چیزی جز یک فهرست اخلاقی عمیق و ریشه‌دار و یک تعهد سرسختانه به حقیقت نیست. حتی اگر مشکل شما ریشه در عاملی غیر از آنچه که در این مراحل گفته شده داشته باشد، با انجام آن هیچ چیز را از دست نخواهید داد. بسیاری از خدمات مشاوره مسیحیان در گوشه و کنار این جهان از این مراحل به اضافه درمان مورد نیاز شخصی برای شخص دربند بهره‌می‌برند. اگر این رهنمودها هیچ اثری نداشته باشد حداقل می‌تواند رابطه ما را در موارد یاد شده با خدا شفا بخشد.

گام اول: دروغی در برابر واقعی

اولین گام به سوی آزادی در مسیح این است که گذشته خود یا درگیریهای کنونی خود با اعمال جادویی که منشاء شیطانی دارند و مذاهب دروغین را ترک نمایید. ممکن است در گذشته به طریقه‌های گوناگون تلاش کرده باشید تا مشکلات روحانی خود را حل نمایید و معنای زندگی را دریابید. هر نوع جنبش یا گروهی که عیسی مسیح را انکار می‌کند و برای راهنمایی شما از منابعی غیر از مرجعیت مطلق کلام مکتوب خدا بهره می‌برد و یا اینکه به تجارب شهودی پنهان متوسل می‌گردد باید کنار گذاشته شود. مسیحیان نباید عضو گروهی باشند که

فعالتهای آن گروه مبهم و مخفی است (یوحنا 17: 5). اگر رهبر گروهی به جای برآورده ساختن نیازهای اعضا طالب قدرت بر اعضا باشد، مطیع آنها نشوید.

کلیسای اولیه در اعتراف علنی ایمان خود این جمله را گنجانده بود: «ای شیطان من از تو و تمامی کارها و طریقه‌های دوری می‌جویم.» کلیسای کاتولیک، کلیسای ارتدکس شرق و بسیاری از کلیساهای آیینی هنوز ملزم می‌دانند که این روگردانی به عنوان قسمتی از مراسم پذیرش به عضویت کلیسا اجرا شود. بنا به دلایلی این عبارت در بسیاری از کلیساهای انجیلی حذف شده است. شما نه تنها باید حقیقت را انتخاب کنید بلکه باید شیطان و دروغهایش را انکار کنید. حد وسطی بین حقیقت و دروغ وجود ندارد. عیسی گفت: «هر که با من نیست ضد من است، و هر که با من جمع نکند، پراکنده سازد» (لوقا 11: 23). راههایی که به خدا می‌رسند بسیار نیستند، بلکه تنها یک راه وجود دارد (یوحنا 14: 6). هنگامی که مسیحیان بر حقیقتی که خدا اعلام کرده ایستاده‌اند، کوتاه‌نظر نیستند.

به هنگام ارزیابی جعل حقایق در مسیحیت هیچ معیاری مهمتر از شخص عیسی مسیح نیست. پولس چنین نوشته است: «اما بیم دارم همان که حوا فریب حيله مار را خورد، فکر شما نیز از سرسپردگی صادقانه و خالصی که به مسیح دارید، منحرف شود. زیرا اگر کسی نزدتان بیاید و شما را به عیسای دیگری (allos)، جز آن که ما به شما موعظه کردیم، موعظه کند، یا اگر روحی متفاوت (heteros) با آن روح که دریافت کردید یا انجیلی غیر (Heteros) از آن انجیل که شنیدید به شما عرضه کند. به آسانی تحملش کنید (دوم قرن‌یان 114: 3). ممکن است دیگر مذاهب و فرقه‌ها از عیسی مسیح سخن بگویند، اما وی را به شیوه‌های متفاوت با آنچه که در کتاب مقدس بیان شده معرفی می‌کنند. آنها درباره همان عیسای تاریخی سخن می‌گویند، و نه درباره پسر خدا، الف و یا و «من هستم» بی‌نظیر. عیسی گفت: «زیرا اگر ایمان نیاورید که من هستم، در گناهانتان خواهید مرد» (یوحنا 8: 24). اگر شما به شخصیت عیسی غیر از آنچه که در کتاب مقدس بیان شده ایمان نیاورید، روحی کاملاً مغایر با روح القدس و انجیلی کاملاً مغایر با انجیل فیض به دست خواهید آورد.

برای اینکه بتوانید تجارب روحانی گذشته خود را ارزیابی کنید، «فهرست تجارب روحانی غیر مسیحی» در قسمت ضمیمه پایان کتاب را کامل کنید. این فهرست کامل نیست، اما شما را راهنمایی خواهد کرد تا مشغله‌های غیر مسیحی را تشخیص دهید. هنگامی که این گام را برمی‌دارید، چنین دعا نمایید:

پدر آسمانی عزیزم، از تو می‌خواهم تمام اعمال جادویی، ادیان و معلمان دروغین را که من آگاهانه و ناآگاهانه در دام آنها گرفتار شده‌ام بر من آشکار نمایی.

هرآنچه را که خدا به ذهن شما می‌آورد یادداشت کنید. پس از این که اطمینان حاصل نمودید که فهرست کامل شده است، دعای بعدی را برای هرگونه عملی که با جادوگری، مذهب و معلم دروغین ارتباط دارد بخوانید.

خداوندا، من اعتراف می‌کنم در.....شرکت کرده‌ام. من بخشش تو را می‌طلبم و از.....که یک حقیقت جعلی در مسیحیت حقیقی است دوری می‌جویم.

اگر نیاز می‌بینید که به موضوعات بسیاری اعتراف نمایید، اصلاً نگرانی به دل راه ندهید. بسیاری از اشخاصی که از این موارد آسیب دیده‌اند به مانند شما در دنیایی که پر است از ادیان و معلمان دروغین، گمراه شده‌اند. من اشخاصی را دیده‌ام که مجبور شده‌اند بیش از نیمی از موارد ذکر شده در فهرست را در زندگی خود مورد بازیابی قرار دهند.

برخی در کامل کردن فهرست تردید به دل راه می‌دهند چرا که باور ندارند در این گونه اعمال مشارکت داشته‌اند. اما اگر شخصی از اعضای خانواده‌تان درگیر این مسایل بوده است، آن را نیز در این فهرست برشمارید زیرا ممکن است از اشخاصی که به طور ناخواسته روزنه‌ای برای ورود شیطان ایجاد کرده‌اند آسیب ببیند. روزی زن جوانی به جهت امر مشاوره نزد من آمد که با مراجعه مادرش به یک غیبگو (psychic) همان ساعت جلسه مشاوره را ترک کرد، او با روح راهنمایش از آنجا دور شد. روزی شخصی که سابقاً مبشر بود به من گفت به هنگام خدمتش در چین در یک مراسم تدفین بودایی شرکت کرد و بدون اینکه قصدی داشته باشد با درآوردن کفشهایش در مراسم آنها شریک گشت. این عمل در بسیاری از مذاهب شرقی عبادت محسوب می‌شود. آن شب هنگامی که مشغول دعای شبانه بود دیوها او را استهزا می‌کردند. هنگامی که او به کاستهای نوار من در این زمینه گوش داد از شرکت در مراسم بی‌ایمانان دست کشید و به ارواح شریر فرمان داد که او را ترک کنند و دیوها نیز به فرمان او از وی دور شدند.

به هنگام پایان یافتن این مرحله، اگر با قدرت مقاومت مواجه شدید هرگز شگفت زده نشوید. یک زن جوان که در یکی از کنفرانسهایم شرکت کرده و از فرقه مورمونها بود، به من گفت که آوایی از درونش تمام طول روز به او اصرار می‌کرد که: «از اینجا برو بیرون، این همان شخصی است که من دربارهاش به تو هشدار می‌دادم.» با اینحال او در آنجا ماند و آزادیش را در مسیح یافت. چندی بعد او اعضای خانواده خود را نیز به کنفرانس دیگر آورد. شیطان نمی‌خواهد که شما آزاد شوید و دست به هر کاری خواهد زد تا شما را از انجام این مراحل بازدارد.

گام دوم: فریب در برابر حقیقت

حقیقت در وهله اول مکاشفه کلام خدا است، اما مکاشفه نیز شامل حقیقتی می‌باشد که در باطن شخص است (مزمور ۶:۵۱). هنگامی که داود رازی را در درون خود مخفی نگاه داشت بسیار رنج برد و سرانجام با اعتراف حقیقت آزادی را یافت و چنین نوشت: «خوشابحال کسی که... در روح او حيله‌ای نمی‌باشد» (مزمور ۲:۳۲). ما باید دروغ را ترک کرده و در محبت از حقیقت سخن بگوییم (افسیان ۵۱۵:۴). شخصی از سلامت ذهنی برخوردار است که با واقعیت در تماس و تاحدی از اضطراب آزاد است. هر یک از این ویژگیها باید مظهر شخص مسیحی باشد، کسی که از فریب دوری جسته و حقیقت را می‌پذیرد.

این مرحله بسیار مهم را با بیان دعای زیر آغاز نمایید:

پدر آسمانی عزیزم، من می‌دانم که تو طالب حقیقت در باطن ما هستی و راه یافتن آزادی رویارویی با این حقیقت است (یوحنا ۸:۳۳). من اعتراف می‌کنم که پدر دروغگویان مرا فریب داده بود (یوحنا ۸:۴۴) و من نیز خود را فریفته بودم (اول یوحنا ۱:۸). من در نام عیسی مسیح خداوند دعا می‌کنم که تو ای پدر آسمانی، به خاطر خون مسیح که ریخته شد و رستاخیز وی تمام ارواح فریبکار را مورد نکوهش قرار دهی. و از آنجایی که با ایمان تو را در زندگی پذیرفتم و اکنون با مسیح در جایهای آسمانی نشسته‌ام (افسیان ۶:۲)، به تمام ارواح فریبکار فرمان می‌دهم که از من دور شوند. اکنون از روح القدس می‌طلبم که مرا به سوی حقیقت هدایت نماید (یوحنا ۱۶:۱۳). «ای خداوند مرا تفتیش نما و دل مرا بشناس. مرا بیازما و فکرهای مرا بدان و ببین که آیا در من راه فساد است، و مرا به طریق جادوانی هدایت فرما» (مزمور ۱۳۹۲۴: ۲۳). در نام عیسی دعا می‌کنم. آمین

اگر به مدت چندین سال با دروغ زندگی کرده باشید، انتخاب حقیقت برایتان دشوار خواهد بود. ممکن است که شما نیازمند کمک یک متخصص باشید تا آن مکانیزمهای دفاعی‌ای که در تمام این مدت برای رهایی از مخمصه‌ها به آنها وابسته بودید، از وجود شما زدوده شود. مسیحیان تنها به یک مکانیزم دفاعی نیاز دارند و آن عیسی مسیح است. دانستن اینکه شما بخشیده شده‌اید و در مقام فرزند خدا پذیرفته شده‌اید، شما را آزاد خواهد ساخت تا با واقعیت روبرو شوید و وابستگی خود را به او (خداوند) اعلام نمایید.

فریب زیرکانه‌ترین روش در شکل‌گیری قلعه‌های شیطانی است. آیا تاکنون توجه کرده‌اید که بسیاری از مردم از روی عادت تقریباً به طور مداوم به خود و دیگران دروغ می‌گویند؟ شخص دائم‌الخمر درباره الکلی بودن خود دروغ می‌گوید، شخص مبتلا به بی‌اشتهایی روانی درباره خوردن خود دروغ می‌گوید، و شخصی که مرتکب تخلف جنسی می‌شود درباره رفتار خود دروغ می‌گوید. دروغ گفتن یک مکانیزم دفاعی شیطانی است

که پدر دروغگویان، شیطان آن را در انسان برمی‌انگیزد (یوحنا: ۸:۴۴). کشیشی برایم از یک گروه اشخاص نجات یافته از بند مشروبات الکلی در کلیسایش سخن می‌گفت. وی اظهار می‌داشت که آنها یک گروه حمایتی تشکیل داده بودند و اصرار می‌ورزیدند که شعار روی جلد بروشور گروهشان چنین باشد: «آیا شما از شنیدن آن صداها خسته شده‌اید؟ در جلسات ما شرکت کنید و این را خواهید شنید: «به آن صداها توجه نکنید.» دروغ شیطان هسته اصلی رفتارهای اعتیادآور است. هیچگاه نمی‌توان بعد روحانی چنین رفتارهایی را نادیده انگاشت.

ایمان پاسخی کتاب مقدسی به حقیقت است، و باور حقیقت خود یک انتخاب است. هنگامی که شخصی می‌گوید: «من می‌خواهم به خدا ایمان بیاورم اما نمی‌توانم.» در واقع او فریب خورده است. البته که شما می‌توانید به خدا ایمان بیاورید. ایمان چیزی است که شما تصمیم به انجام آن می‌گیرید، نه چیزی که احساس می‌کنید آن را انجامش می‌دهید. ایمان آوردن به حقیقت، حقیقت را برایمان واقعی جلوه نمی‌دهد، بلکه حقیقت، حقیقت است و از این رو ما بدان ایمان می‌آوریم. جنبش عصر جدید و پیروان شعار «ادعا کن و خواهد شد» اظهار می‌دارند که ما با باورهائیمان واقعیت را خلق می‌کنیم و با چنین عقایدی حقیقت را تحریف می‌نمایند. ایمان واقعیت را «خلق» نمی‌کند؛ ایمان «واکنشی» در برابر واقعیت است. موضوع بر سر این نیست که شما فقط به آنچه که می‌پندارید «ایمان» بیاورید، بلکه به چه چیز و چه کسی در پندار خود ایمان دارید. هر کس به چیزی معتقد است و هر شخص بر طبق اعتقادات خود گام برمی‌دارد. اما اگر آنچه را که باور دارید حقیقت نداشته باشد، پس چگونه با آنچه که حقیقت ندارد زندگی می‌کنید.

وسعت ایمان شما تنها به اندازه دانش شما از آنچه که بدان ایمان دارید است. اگر شناخت اندکی از خدا و کلام داشته باشید، ایمان اندکی نیز خواهید داشت. بدین سان است که ایمان به خودی خود افزون‌تر نمی‌شود. هرگونه تلاش در جهت زندگی با ایمان به حقایقی که آنها را قطعی می‌انگارید فرض محسوب می‌شود. اگر شما تنها به آنچه که احساس می‌کنید، ایمان می‌آورید این تکانه‌های احساسی هستند که یکی پس از دیگری شما را در زندگی هدایت می‌کنند. راه حقیقت با حقیقت کلام خدا آغاز می‌شود. حقیقت را باور داشته باشید و براساس باورهائیتان با ایمان گام بردارید و بدین سان است که احساساتان با تفکر و رفتار شما هماهنگ خواهد شد.

در طول تاریخ شاهد این موضوع هستیم که کلیسا در اعلام اعتقادات خود در حضور عامه مردم ارزش بسیاری قایل می‌شد. اعتقادنامه رسولان و اعتقادنامه نفیس برای قرنهای متمادی خوانده می‌شد. تاییدیه ایمان زیر را با صدای بلند بخوانید، و هر از چند گاهی که لازم می‌دانید این کار را تکرار نمایید تا ذهن خود را قوام

بخشید و برپایه حقیقت در جایگاهی که دارید بایستید. توصیه من این است که به مدت چندین هفته آن را بخوانید، مخصوصاً اگر در صدد این هستید که یک جنگ روحانی را از پیش رو بردارید.

اعتقادنامه تعلیمی

من اذعان می‌دارم که تنها یک خدای حقیقی و زنده وجود دارد (خروج ۳: ۲۰). او که در مقام پدر، پسر و روح القدس وجود داشته و به عنوان خالق، حافظ، و ابتدا و انتهای همه چیز، شایسته تمامی اکرام، پرستش و عبادت است (مکاشفه ۴: ۵۱۱، اشعیا ۴۳: ۲۱۷۱).

من عیسی مسیح را به عنوان مسیحا می‌شناسم، کلمه‌ای که جسم پوشید و میان ما ساکن گردید (یوحنا ۱: ۱۴). من ایمان دارم که او آمد تا کارهای ابلیس را باطل سازد (اول یوحنا ۳: ۸)، و ریاستها و قدرتها را خلع سلاح کرده، در نظر همگان رسوا ساخت و به وسیله صلیب بر آنها پیروز شد (کولسیان ۲: ۱۵).

من ایمان دارم که خدا محبت خود را به ما این گونه ثابت کرد که وقتی ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد (رومیان ۵: ۸). من ایمان دارم که او مرا از قدرت تاریکی رهانیده و به پادشاهی خود منتقل ساخت و من در او بازخرید شده‌ام، یعنی از آمرزش گناهان برخوردارم (کولسیان ۱: ۱۴۱۳).

من ایمان دارم که اکنون فرزند خدا هستم (اول یوحنا ۳-۳: ۱)، و با مسیح در جایهای آسمانی نشسته‌ام (افسسیان ۲: ۶). من ایمان دارم که به فیض و از راه ایمان نجات یافته‌ام، و این عطای خدا بود. و نه از اعمال انسانی من (افسسیان ۲: ۸).

من تصمیم می‌گیرم که در خداوند، و به پشتوانه قدرت مقتدر او، نیرومند شوم (افسسیان ۶: ۱۰) و به افتخارات انسانی خود اتکا ندارم (فیلیپیان ۳: ۳)، چرا که اسلحه جنگ من دنیایی نیست (دوم قرنتیان ۴: ۱۰)، اسلحه کامل خدا را برتن می‌کنم (افسسیان ۱۷-۶: ۱۰)، و مصمم هستم که در ایمانم پابرجا بایستم و در برابر شریر مقاومت نمایم.

من ایمان دارم که تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به عیسی سپرده شده است (متی ۲۸: ۱۸)، و او همه ریاستها و قدرتها را سر است (کولسیان ۲: ۱۰). من ایمان دارم که در مسیح شیطان و دیوهایش بر من قدرت ندارند زیرا من عضوی از بدن مسیح هستم (افسسیان ۱: ۲۳۱۹). از این رو از فرمان خدا اطاعت می‌کنم و در برابر ابلیس ایستادگی می‌کنم (یعقوب ۴: ۷)، و در نام عیسی مسیح به او فرمان می‌دهم که از وجود من بیرون رود.

من ایمان دارم که جدا از مسیح هیچ نمی‌توانم بکنم (یوحنا ۱۵:۵)، از این رو وابستگی خود را به او اعلام می‌کنم. من تصمیم می‌گیرم که در مسیح ساکن شوم تا میوه بسیار آورم و جلال پدر را آشکار نمایم (یوحنا ۱۵:۸). من به شیطان اعلام می‌کنم که عیسی خداوند من است (اول قرنتیان ۱۲:۳)، و من هرگونه عمل و عطای دروغین شیطان را در زندگی نمی‌پذیرم.

من ایمان دارم که حقیقت مرا آزاد خواهد کرد (یوحنا ۸:۳۲) و گام برداشتن در نور تنها راه مشارکت است (اول یوحنا ۱:۷). از این رو، هر اندیشه‌ای را به اطاعت مسیح اسیر می‌سازم و در برابر فریب شیطان می‌ایستم (دوم قرنتیان ۱۰:۵). من اعلام می‌کنم که کتاب مقدس تنها معیار مقتدر است (دوم تیموتاؤس ۱۷-۱۵:۳). من تصمیم می‌گیرم که با بیان محبت‌آمیز از حقیقت سخن بگویم (افسیان ۱۵:۴).

من تصمیم می‌گیرم که بدن خود را ابزار راستی سازم، یک قربانی زنده و مقدس، و ذهن خود را با کلام زنده خدا نو و دگرگون سازم تا ثابت نمایم که خواست خدا نیکو، پسندیده و کامل است (رومیان ۶:۱۲-۱۳).

من از پدر آسمانی می‌خواهم که مرا با روح قدوس خود پراسازد (افسیان ۵:۱۸)، و مرا به تمامی حقیقت راهبری کند (یوحنا ۱۶:۱۳)، و زندگی مرا به قوت خود مزین نماید تا اینکه بر گناه غلبه یابم و اعمال نفس را بجا نیآورم (غلاطیان ۵:۱۶). من نفس را بر صلیب کشیده (غلاطیان ۵:۲۴) و تصمیم می‌گیرم که با روح القدس راه روم.

من اهداف خودخواهانه خود را ترک می‌کنم (اول تیموتاؤس ۱:۵). من تصمیم می‌گیرم که از بزرگترین حکم اطاعت کنم، یعنی اینکه خداوند خدای خود را با تمامی دل و با تمامی جان و با تمامی فکر خود محبت نمایم و همسایه‌ام را همچون خویشتن محبت نمایم (متی ۲۲:۳۷-۳۹).

گام سوم: خشم در برابر بخشش

مناسب‌ترین حالتی که راه را برای ورود شیطان به زندگی یک ایماندار باز می‌گذارد، عدم بخشش است. در کتاب مقدس به ما هشدار داده شده است تا یکدیگر را ببخشیم تا شیطان بر ما برتری نیابد (دوم قرنتیان ۱۰:۲۱). خدا از ما می‌خواهد که دیگران را ببخشیم و گرنه ما را به دست جلادان خواهد سپرد (متی ۱۸:۳۵). چرا بخشش در آزادی ما بسیار حائز اهمیت است؟ خداوند بر حسب «شایستگی» به ما نمی‌دهد، بلکه بر حسب فیض آنچه را که «نیاز داریم» به ما می‌بخشد. ما باید به مانند پدر آسمانیمان رحیم باشیم (لوقا ۶:۳۶). ما باید ببخشیم، همانگونه که بخشیده شدیم (افسیان ۴:۳۲).

بخشیدن فراموش کردن نیست. اشخاصی که سعی کرده‌اند فراموش کنند در انجام این امر ناتوان مانده‌اند. خدا می‌فرماید که او دیگر خطایای ما را به یاد نخواهد آورد (عبرانیان ۱۰:۱۷)، اما خدا که دانای مطلق است و نمی‌تواند فراموش کند. «دیگر به یاد نخواهد آورد» بدین معنی است که خدا هیچگاه از گذشته ما بر علیه ما استفاده نمی‌کند (مزمور ۱۰۳:۱۲). فراموش کردن نتیجه بخشش است، اما هرگز وسیله‌ای برای بخشیدن نیست. هنگامی که گذشته اشخاص را به خاطرشان می‌آوریم، نمایانگر این امر است که ما هنوز آنها را نبخشیده‌ایم. بخشش انتخاب و نقطه عطفی در اراده ما است. از آنجایی که خدا از ما می‌خواهد که ببخشیم، پس این همان کاری است که می‌توانیم انجام دهیم. (او هرگز از ما نمی‌خواهد که بیش از توانایی خود کاری انجام دهیم.) اما بخشش برای ما بسیار دشوار است زیرا با مفهوم عدالت در ذهن ما در تضاد قرار دارد. ما درصددیم تا از خطایایی که در حقیقت انجام شده انتقام بگیریم. اما کلام خدا به ما می‌گوید که هرگز انتقام خود را نگیریم (رومیان ۱۲:۱۹). ما در اعتراض می‌گوییم: «چگونه می‌توانیم شخصی که به من بدی کرده را به حال خود واگذاریم؟» آنها را به حال خود واگذارید، اما خداوند هرگز آنها را رها نخواهد کرد. او می‌تواند عادلانه آنها را داوری نماید- کاری که ما از انجام آن ناتوانیم.

اگر شما از خطایای شخصی که نسبت به شما مرتکب خطایی شده نگذرید باید اذعان داشت که گذشته وی شما را در بند خود نگاه داشته است، و این به معنی یک درد و رنج دائمی است. به این درد و رنج پایان دهید؛ بگذارید این دردها از وجودتان رخت ببندد. شما فرد خطاکار را فقط به خاطر خودش نمی‌بخشید، بلکه به خاطر خودتان تا بتوانید آزاد شوید. نیاز شما به بخشیدن موضوعی بین شما و شخص خطاکار نیست بلکه موضوعی است بین شما و خدا.

بخشش بدین معنی است که بپذیرید با عواقب گناه شخص دیگری زندگی کنید. بهای بخشش بسیاری سنگین است؛ هنگامی که می‌بخشیم در واقع بهای شرارت را می‌پردازیم شما با آن عواقب زندگی خواهید کرد، حال چه بنا به خواسته شما باشد یا نباشد؛ شما تنها می‌توانید انتخاب کنید که آیا این کار را در تلخی بخشش انجام دهید یا در آزادی بخشش. عیسی بدین سان شما را بخشید- او عواقب گناهان شما را بر دوش خود کشید. بخشش حقیقی به معنای جان‌نثینی است، زیرا هیچکس بدون متحمل شدن فرجام گناه شخص دیگر نمی‌تواند یک بخشش واقعی را تجربه نماید.

پس چرا ما می‌بخشیم؟ زیرا مسیح ما را بخشید. خدای پدر «کسی را که گناه را شناخت، در راه ما گناه ساخت تا ما در وی پارسایی خدا شویم» (دوم قرنتیان ۵:۲۱). پس تکلیف عدالت چه می‌شود؟ صلیب چه از

نظر قانونی و چه به لحاظ اخلاقی بخشش را تحقق می‌بخشد: «او با مرگ خود، یک بار برای همیشه نسبت به گناه مرد» (رومیان ۶: ۱۰).

شما چگونه از صمیم قلب شخصی را می‌بخشید؟ ابتدا به جراحت و نفرت اعتراف می‌کنید. اگر بخشش شما هسته احساسات گذشته‌تان را ارضا نکند، این بخشش کامل نخواهد بود. مشکل بزرگ انجیلیها این است که به این موضوع چنان که باید نمی‌پردازند. ما؛ کک ۷ مسیحیان دردِ کدورت‌های شخصی را احساس می‌کنیم ولی بدانها اعتراف نمی‌نماییم. بگذارید خدا ابتدا درد را از درون ما بیرون بکشد سپس بتواند آن را کاملاً از وجود ما بزداید. و اینجاست که شفا تحقق می‌یابد. این دعا را با صدای بلند بخوانید و از خداوند بخواهید که اسامی اشخاصی را در ذهن شما تداعی کند که شما سخت نیازمندید که آنها را ببخشید:

پدر آسمانی عزیز، تو را برای مهربانی، شکیبایی و تحمل عظمت سپاس می‌گویم، زیرا می‌دانم که مهربانی تو مرا به توبه رهنمون می‌دشود (رومیان ۲: ۴). من اعتراف می‌کنم که چنین شکیبایی و مهربانی را در میان اشخاصی که در حق من بدی انجام داده‌اند، نگسترانیده‌ام اما در عوض خشم و غضب را در خود پناه دادم. دعا می‌کنم که در این خودآزمایی نام اشخاصی را که تاکنون آنها را نبخشیده‌ام به یادم آوری تا آنان را ببخشم (متی ۱۸: ۳۵). همچنین دعا می‌کنم که اگر نسبت به دیگران خطایی مرتکب شده‌ام، نام آنها را که نیازمند بخشش از سوی‌شان هستم در ذهنم تداعی نمایی و همچنین بر من آشکار نمایی که تاچه حد به این بخشش نیازمندم (متی ۵۲۴: ۲۳). همه اینها را در نام پرجلال عیسی مسیح می‌طلبم. آمین.

به هنگام دعا کردن خود را آماده سازید تا مانعی که نام اشخاص را در ذهنتان مسدود نگاه داشته، برداشته شود. در ۹۵ درصد اشخاصی که در روند رهایی به آنها کمک می‌کردم، اولین نام‌هایی که به ذهنشان خطور می‌کرد نام‌های والدینشان بود. نام دیگری که غالباً هم نادیده گرفته می‌شود «خود» است. چرا لازم است انسان خود را ببخشد؟ زیرا هنگامی که پی برده است نمی‌تواند خدا را برای مشکلات خود مسئول بداند، خود را علت اصلی برمی‌شمارد.

از اشخاصی که نسبت به شما مرتکب خطایی شده‌اند فهرستی تهیه نمایید. روی خود را به سوی صلیب برگردانید؛ صلیب بخشش را چه از نظر شرعی و چه از نظر اخلاقی محقق می‌سازد. از آنجایی که خدا آنها را بخشیده است شما نیز می‌توانید این کار را انجام دهید. اگر خاطرات بدی از افراد در ذهن دارید، این خاطرات را در آینده حربه‌ای در برابر آنها‌سازید و با این کار تصمیم بگیرید که بار خطای آنها را به دوش بکشید. این بدان معنی نیست که گناه آنها را متحمل شوید. متحمل شدن گناه بخشش را لوث می‌سازد. شما باید همیشه در

مقابل گناه بایستید. برای بخشیدن هیچگاه صبر نکنید تا حس بخشیدن به شما دست دهد، زیرا هرگز به این مهم دست نخواهید یافت. پس از اینکه تصمیم گرفتید ببخشید و جایگاه شیطان متزلزل گردید، آنگاه قدری هم زمان لازم است تا احساسات شفا یابند.

برای هر شخص در فهرست خود چنین بگویید: «خداوندا من (نام) را برای (خطایا) می‌بخشم.» نگوید: «خداوندا، لطفاً کمک کن تا ببخشم.» زیرا او به شما کمک می‌کند. و نگوید «خداوندا، می‌خواهم ببخشم» زیرا هسته سخت این انتخاب یعنی بخشیدن را نادیده می‌انگارید، و این کار مسئولیت شخصی خود شما است. به دعا کردن برای هر شخص ادامه دهید تا اینکه مطمئن شوید اثر تمام دردهایی که بر ذهن شما سنگینی می‌کند زدوده شده است. هنگامی که دعا می‌کنید، خدا اشخاصی را که نسبت به شما خطایی مرتکب شده‌اند و تجربیاتی را که کاملاً فراموش کرده‌اید به خاطرتان می‌آورد. اجازه دهید خدا این کار را انجام دهد اگر چه برای شما دردآور باشد. من اشخاص بسیاری را دیده‌ام که قساوت‌های هولناکی که در حقشان رواداشته شده را با شور و شوق بخشیده‌اند، و آزادی حاصل از آن بسیار عظیم بوده است. سعی نکنید رفتار شخص خاطی را معقول جلوه دهید و یا آن را توجیه نمایید. بخشش با دردهای شما سروکار دارد نه با رفتار شخص دیگر. به یاد داشته باشید: همیشه احساسات مثبت درست پس از بخشیدن پدید خواهد آمد، آزادی از گذشته خود موضوعی است بسیار مهم و حیاتی.

گام چهارم: عصیان در برابر تسلیم

ما در میان نسلی طغیانگر زندگی می‌کنیم که هر یک از افراد آن احساس می‌کنند این حق مسلم آنهاست که با اقتدار بر کرسی قضاوت دیگران بنشینند. مسیحیان هم از این قاعده مستثنی نیستند. اعضای کلیسا از گروه سرایندگان و یا موعظه انتقاد می‌کنند، اگر ما به جای انتقاد از گروه سرایندگان به پرستش پردازیم و به جای ایراد گرفتن از موعظه بگذاریم که موعظه بر ما قضاوت کند بسیار پسندیده‌تر خواهد بود.

عصیان بر علیه خدا به چیزی جز ناآرامی نخواهد انجامید. سردار ارشد ما خداوند عیسی مسیح می‌گوید: «به صفها بیوندید و مرا پیروی نمایید. من شما را به سوی وسوسه هدایت نخواهم کرد بلکه شما را از شریر رهایی خواهم بخشید.» اما گاهی اوقات چنین می‌گوییم: «نه من امروز نمی‌خواهم پیروی کنم.» و بدین سان است که از صفوف خارج می‌شویم و خودسرانه کار خود را انجام می‌دهیم و ناگهان می‌بینیم که تیری به سوی ما شلیک می‌شود. سپس خدا را مقصر می‌دانیم که چرا ما را محافظت نکرده است.

ما همچنين وسوسه مي شويم كه بر عليه قدرت بشري طغيان ورزيم. ما بر پايه كتاب مقدس، دو مسئوليت در قبال اشكال گوناگون قدرت داريم. براي آنها دعا كنيم و از آنها اطاعت نماييم. تنها زماني خدا به ما اجازه مي دهد كه از رهبران زميني اطاعت نكنيم كه آنها ما را وادار سازند تا كاري بر عليه خدا انجام دهيم. آيات زير را مطالعه نماييد تا از واكنش خود نسبت به قدرتها آگاهي بيابيد: «دولت (روميان ۵-۱۳:۱)، دوم تيموتاؤس: ۴-۱، اول پطرس ۱۶-۱۳:۲)، والدین (افسسیان ۳-۶:۱)، شوهر (اول پطرس ۳۲: 1 تا 1)، غلامان (اول پطرس ۲۱-۲:۱۸)، رهبران كليسا (عبرانیان ۱۳:۱۷).

مطيع قدرت بشري بودن بيانگر ايمان است. هنگامي كه شما مطيع مسير قدرت خدا مي شويد، در واقع تصميم مي گيريد كه به حفاظت و برکت خدا براي شما و اينكه همه چيز براي خيريت شما است ايمان بياوريد. از خدا بخواهيد كه شما را به خاطر آن اوقاتي كه مطيع نبوده ايد ببخشد، و توكل خود را بر خدا اعلام نماييد تا از طريق مسيرهاي مشخصي كه او براي قدرت مشخص نموده، عمل نماييد. پس از اينكه به هر طغيان عمدي بر عليه خدا اعتراف نموديد دعای زير را با صدای بلند بخوانيد:

پدر آسماني عزيز، تو گفته اي كه ترمرد مثل گناه جادوگري است و گردنكشي مانند بت پرستي و ترافيم (شرارت) است (اول سموئيل ۱۵:۲۳). من مي دانم كه در عمل و ديدگاه خود با قلبي سرکش بر عليه تو ترمرد کرده ام. مي خواهم مرا به سبب ترمردم ببخشي و دعا مي كنم قسمتهايي را كه در زندگيم به سبب ترمرد از آن شرير شده است با خون سرورم عيسي مسيح آزاد نمايي. دعا مي كنم كه تمام طريقهاي زندگيم را روشن گرداني تا حدود ترمرد و سركشي ام را بدانم و روي مطيع و قلبي همچون قلب يك خدمتكار داشته باشم. در نام عيسي مسيح خداوند. آمين.

گام پنجم: غرور در برابر فروتنی

غرور يك حائل است. غرور مي گويد: «من خود به تنهائي مي توانم اين كار را انجام دهم. من مي توانم بدون كمك خدا خود را از اين نابساماني نجات دهم.» آه، نه شما نمي توانيد! ما به طور حتم به خدا نياز داريم و به شدت نيازمند يكدیگریم. پولس چنين نوشت: «ختنه شدگان واقعي مايمم كه در روح خدا عبادت مي كنيم، و فخرمان به مسيح عيسي است و به افتخارات انساني خود اتكا نداريم» (فيلپيان ۳:۳). تعاليمي كه در مورد غرور و (فروتنی در يعقوب ۱۰-۴:۶ فروتنی اعتمادیست كه به درستی ایجاد شده باشد) و اول پطرس ۱۰-۵:۱ بيان شده است را بررسی نماييد. اين عبارات بر ما روشن مي كنند كه جنگ روحاني در پي تجلی عيسي غرور رخ

می‌دهد. غرور همان چیزی بود که باعث شد لوسیفر (شیطان) از آسمان بیرون افکنده شود. دعای زیر را همواره بخوانید تا تعهد خود را نسبت به زندگی فروتنانه در حضور خدا ابراز کنید:

پدر آسمانی عزیز، تو گفته‌ای که غرور پیش رو هلاکت است و دل مغرور پیش رو خرابی است (امثال ۱۸:۶). من اعتراف می‌کنم که خود را انکار نکرده و صلیب خود را هر روزه حمل نکرده‌ام و تو را پیروی ننموده‌ام (متی ۲۴:۱۶). من در انجام این امر، در زندگی به دشمن مجال دخالت داده‌ام. من براین باور بودم که با قوت و توانایی خود می‌توانم موفق باشم و پیروزمندانه زندگی کنم. اکنون اعتراف می‌کنم که اراده‌ام برخلاف خواست تو بوده، زندگی خودم‌محوری داشته‌ام و با این کار بر علیه تو مرتکب گناه شده‌ام. اکنون زندگی خودم‌محور را ترک گفته و با این کار تمام قسمت‌هایی را که خصمان خداوند عیسی مسیح غضب کرده‌اند از نو پس می‌گیرم. دعا می‌کنم که مرا هدایت نمایی تا هیچ کاری را از سر جاه‌طلبی یا تکبر نکنم، بلکه با فروتنی دیگران را از خود بهتر بدانم (فیلیپیان ۳:۲). به من قوت عطا فرما تا با محبت دیگران را خدمت نمایم و به آنها احترام بگذارم (رومیان ۱۲:۱۰). این را در نام مسیح عیسی خداوندم طلبیدم. آمین.

گام ششم: اسارت در برابر آزادی

گام بعدی در راه کسب آزادی مقابله با گناهانی است که در شخص عادت شده‌اند. اشخاصی که در دام گناه-اعتراف-گناه-اعتراف گرفتار شده‌اند، نیاز مبرم دارند تا از تعالیم یعقوب ۱۶:۵ در این باره پیروی نمایند: «نزد یکدیگر به گناهان خود اعتراف کنید و برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید دعای مرد پارسا قدرت دارد و بسیار اثر بخش است.» به دنبال شخص پارسایی بگردید که می‌تواند شما را در دعا حمایت کند و می‌توانید به او اعتماد کنید. البته شاید اشخاصی هم یافت شوند که تنها به تضمینی که در اول یوحنا ۹:۱ وجود دارد نیاز داشته باشند: «اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او امین و عادل است، گناهان ما را می‌آمرزد و ما را از هر نادرستی پاک می‌سازد.»

چه شما نیاز به کمک دیگران داشته و چه نیازمند پاسخ خدا باشید، دعای زیر را بخوانید:

پدر آسمانی عزیز، تو به ما گفته‌ای که عیسی مسیح خداوند را دربرکنیم و در پی ارضای امیال نفس خود مباشیم (رومیان ۱۴:۱۳). من اعتراف می‌کنم که تسلیم امیال نفسانی که با روحم در ستیزند شده‌ام (اول پطرس ۱۱:۲) متشکرم که گناهانم در مسیح بخشیده شده‌اند، اما من حکم مقدس تو را زیر پا گذاشتم و به دشمن مجال دادم تا در اعضای من ستیز ایجاد کند (افسیسیان ۲۷:۴، یعقوب ۱:۴، اول پطرس ۸:۵). به حضور تو آمده‌ام تا به

گناهان خود اعتراف کنم و طالب پاکسازی تو هستم (اول یوحنا: ۹)، تا از اسارت گناه آزاد شوم (غلاطیان ۵: ۱). اکنون می‌خواهم راههایی را که قانون مقدس تو را زیر پا می‌گذارند و روح القدس را می‌رنجانند بر ذهن من آشکار سازی.

پس از اینکه به تمام گناهان خود اعتراف نمودید چنین دعا کنید:

اکنون در حضورت به این گناهان اعتراف می‌کنم و به واسطه خون خداوند عیسی مسیح بخشش و پاکی خود را اعلام می‌نمایم. من به تمام اعمالی که باعث می‌شوند ارواح شریر به سبب تمایل عمدی خودم به گناه بر من تسلط یابند، پایانی دهم. و این را در نام پر قدرت خداوند و نجات دهنده‌ام عیسی مسیح می‌طلبم آمین.

گام هفتم: تسلیم در برابر روگرانی

هفتمین گام در جهت کسب آزادی این است که از گناهان اجداد خود و هر لعنتی که بر شما قرار گرفته دست بردارید. هنگامی که خدا ده فرمان را به انسان عطا کرد چنین گفت: «صورتی تراشیده و هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان است و از آنچه پایین در زمین است و از آنچه در آب زیر زمین است برای خودمساز. نزد آنها سجده مکن، و آنها را عبادت منما، زیرا من که یهوه، خدای تو می‌باشم، خدای غیور هستم، که انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سوم و چهارم از آنانی که مرا دشمن دارند می‌گیرم.» (خروج 205: 4 تا). اشخاصی که به انجام مشاوره با اشخاص در بند شریر می‌پردازند، حقیقت انتقال قلعه‌های شیطانی از نسلی به نسل دیگر را به خوبی تأیید می‌کنند. نباید منکر این امر باشیم که بسیاری از مشکلات روحانی یا به شکل وراثتی منتقل می‌شوند و یا از یک محیط فاسد و غیراخلاقی کسب می‌شوند. تمام این شرایط می‌توانند فرد را به سوی گناه خاصی سوق دهند.

هنگامی که شما قصد فرو ریختن قلعه شیطانی‌ای را که در خانواده‌تان شکل گرفته دارید، انتظار مقاومت داشته باشید. یکی از دانشجویانم پس از اینکه در مورد این موضوع با من دعا کرد مات و مبهوت نشسته بود. او با شگفتی گفت: «نمی‌توانم این موضوع را باور کنم، در طی آخرین دعایمان دائماً این فکر در ذهنم بود که صندلی را محکم بچسبم که مبادا به حرکت درآید و از اتاق بیرون رود.»

من از او پرسیدم: «پیشینه خانوادگی شما در این مورد چیست؟»

«مادرم یک غیبگو است و در مجموع گرایش به سوی عقاید مکتب عصر جدید دارد!»

شریر نمی‌خواهد که قلمرو خود را از دست دهد و هرگاه که بر او قدرت می‌یابید، سعی خواهد کرد تا مانعی در برابر شما قرار دهد.

روزی خانمی که سابقاً پیرو فرقه مورمونها بود و برای انجام مشاوره نزد من آمده بود. برای گذر از این مرحله (تسلیم در برابر روگردانی) مشغول دعا بود که ناگهان با وحشت از دعا کردن بازایستاد. از او پرسیدم: «چه می‌شنوی؟»

«منظورتان این است که او را که در آنجا ایستاده نمی‌بینید؟»

«چه کسی؟»

«پدرم را که چندی پیش در گذشته است - او درست پشت سر شما ایستاده است.»

من به پشت سر و اطرافم نگاه نکردم زیرا آنچه او می‌دید ناشی از توهم ذهنش بود و در واقع پدرش در آنجا نبود.

او گفت: «من در قبال او مسئولیت دارم.» مورمونها براین باورند که در قبال اعضای خانواده خود مسئول هستند. آنها حتی به جای خویشاوندان مرده خود ازدواج می‌کنند و تعمید می‌گیرند. هنگامی که آن زن از رابطه خود با آن روح و عقاید مورمونها دست کشید، از سلطه شیطانی رهایی یافت.

مورمونها به شکل زیرکانه‌ای به عبادت اجداد خود می‌پردازند. از یکی از دانشجویانم خواستم به یک دختر مورمون که تحت حملات وحشتناک روحانی قرار گرفته بود، کمک نماید. والدین آن دختر برای مطالعه تبارشناسی خانوادگی خود به سالت لیک سیتی سفر کرده بودند. آنها دعا کرده بودند تا در مدتی که در سفر هستند، ارواح اجدادشان از دخترشان حفاظت کنند. دیوها نیز از این دعوت سود جستند و آن دختر را به وحشت انداختند. هنگامی که دانشجوییم او را به سوی مسیح هدایت نمود، او آزاد شد.

کودکانی که به فرزند خواندگی پذیرفته می‌شوند ممکن است به سبب شراکت والدین خود در اعمال شیطانی به طور خاص تحت سلطه قلعه‌های شیطانی درآیند. اما حتی یک فرزند خوانده نیز می‌تواند خلقتی نو در مسیح باشد، و باید به طور جدی قلعه‌های قدیمی را رها کند و میراث خود را که همان فرزندخواندگی خدا است، با آغوش باز بپذیرد.

اگر در اینگونه رسوم شیطانی گرفتار آمده‌اید. شاید به نظر فرصت خوبی پیش آمده تا یک «محافظ» یا «والد» روحانی برای خود تعیین کنید. اما باید از جنین روابط روحانی همراه با هرگونه پیمان خود که شما را با هر کسی غیر از خدا یکی می‌کند به طور جدی صرف نظر نمایید. چندی پیش با شخصی که قربانی سؤ استفاده شیطانی شده بود به مشاوره می‌پرداختم و به نتیجه‌ای نمی‌رسیدم، تا اینکه او به من گفت طی یک آئین خانمی با

موهای قهوه‌ای به عنوان مادرش تعیین شد. هنگامی که او از آن رابطه دست کشید رهایی یافت و توانست دیگر مشکلات خود را حل نماید. اگر شما قربانی سوء استفاده این گونه آئین‌ها شده‌اید، از یک مشاور با تجربه که می‌تواند پایگاههای شیطانی را تشخیص دهد کمک بجویید.

برای اینکه آزاد از تأثیرات گذشته زندگی کنید دعای زیر را بخوانید:

پدر آسمانی عزیز، من به عنوان فرزند تو که با خون خداوند عیسی مسیح خریده شده‌ام، نزدت می‌آیم. من اکنون از تمام گناهان اجدادم رویگردان شده و آنها را از خود طرد می‌نمایم. من در مقام کسی که از قدرت تاریکی رهایی یافته و پا به پادشاهی پسر عزیز خدا نهاده، بر تمام اعمال شیطانی که از اجدادم به من به ارث رسیده، خط بطلان می‌کشم. من در مقام کسی که با مسیح مصلوب شده و قیام کرده و کسی که با او در جایهای آسمانی نشسته است، از هر طریقی که شیطان در آن مالکیت بر مرا اعلام کند، بازگشت می‌نمایم. من اعلام می‌نمایم که کاملاً و تا به ابد از آن خداوند عیسی مسیح و به او متعهد هستم. من اکنون به هر روح آشنا و هر دشمن خداوند عیسی مسیح که در من یا اطراف من هستند فرمان می‌دهم که از وجود من دور شوند و دیگر باز نگردند. پدر آسمانی، اکنون می‌طلبم که مرا با روح قدوست پرسازی من بدن خود را وسیله‌ای برای عدالت می‌گردانم، یک قربانی زنده تا تو و بدن تو را جلال دهم. این همه را در نام و قدرت خداوند عیسی مسیح انجام می‌دهم. آمین.

پس از اینکه این هفت گام را برداشتید و از آزادیتان اطمینان حاصل نمودید، شاید روزها و حتی ماه‌ها بعد تأثیرات شریر را مشاهده کنید که تلاش می‌کنند تا شما را به روزهای گذشته خود برگردانند. شخصی دو روز پس از اینکه آزاد شده بود به من گفت که صدای روحی را می‌شنود که در ذهنش به او می‌گوید «من برگشته‌ام» و او با صدای بلند اعلام کرده بود، «نه تو برنگشتی» سپس بلافاصله آن حمله دفع شده بود.

یک پیروزی برگ برنده را در جنگ رقم نمی‌زند. اما پیروزیهای بسیار نشانه یک جنگجوی موفق است. آزادی باید مهیا شود. یک خانم که از پیروزی خود شاد و سرمست بود، پس از عبور از این مراحل از من چنین سؤال کرد: «آیا همیشه من این چنین خواهم بود؟» من به او گفتم تا هنگامی آزاد خواهی ماند که در رابطه‌ای صحیح با خداوند قرار داشته باشی. من او را با این جمله تشویق کردم: «حتی اگر لغزش خوردید و یا سقوط نمودید، خود می‌دانید که چگونه می‌توانید دوباره رابطه صحیح با خدا ایجاد نمایید.»

روزی شخصی که قربانی فجایع بی‌رحمانه و باور نکردنی‌ای شده بود پس از رهایی یافتن در مسیح مثال فوق‌العاده‌ای را برایم ذکر نمود. او در آن مثال اینگونه گفت که می‌بایست در خانه‌اش با یک غریبه زشت بازی

کند. او در صدد بود تا بازی را متوقف نماید و بازنده باشد، اما آن غریبه زشت به او اجازه نمی‌داد. سرانجام او پلیس را آگاه ساخت (یک قدرت بالا) و آنها آمدند و آن غریبه را از خانه بیرون بردند. هنگامی که آن شخص دوباره در زد و سعی کرد دوباره وارد شود، او صدایش را تشخیص داد و اجازه نداد که دوباره داخل شود. این چه تصویر زیبایی از آزادی ما در مسیح است. ما مسیح را می‌خوانیم و او دشمن را از زندگی ما بیرون می‌کند. اما این مسئولیت ما است که اجازه ندهیم تا دشمن دوباره بازگردد (غلاطیان ۵:۱). پابرجا بایستید و با دشمن مقاومت نمایید. این یک جنگ فاتحانه است.

فصل سیزدهم

به دیگران کمک کنید تا آزادی در

مسیح را بیابند

روزی خانمی پس از اینکه شنیده بود که من به برخی از اشخاص کمک کرده‌ام تا از تأثیرات شریر آزاد شوند از من پرسید، «آیا شما جن‌گیر هستید؟»

در پاسخ او گفتم: «نه من جن‌گیر نیستم، من فکر می‌کنم چیزی به نام جن‌گیر یا عطای جن‌گیری وجود ندارد.»

در طول سالهای خدمتم این افتخار را داشته‌ام که بینم خدا از طریق خدمت من صدها شخص را از اسارت گناه آزاد ساخته است. در نتیجه بسیاری از اشخاص مانند خانم فوق‌الذکر می‌پندارند که من در این زمینه عطای خاصی دارم. این کار من نیست. من معتقدم که هر مسیحی متعهد مخصوصاً شبانان و مشاوران می‌توانند به مانند من به دیگران کمک کنند تا آزادی در مسیح را بیابند. کمک به دیگران در جهت یافتن آزادی نیازی به اعمال یک عطای خاص ندارد؛ بلکه فقط نیاز است که حقیقت به کار گرفته شود. عطایا و خوانده شدن شخص به طور خالص قابل انتقال نیستند، اما حقیقت انتقال پذیر است.

من به صدها مسیحی آموزش داده‌ام - دانشجویان، خانمهای خانه‌دار، شبانان، مبشران، اشخاص عادی - تا بتوانند به دیگران کمک کنند که آنها آزادی در مسیح را بیابند. در این فصل در نظر دارم شیوه به کارگیری گامهای منتهی به آزادی را که در فصل پیشین بیان شد به شکل موجز ارائه نمایم. شما چه بخواهید و به طور حرفه‌ای به عنوان مثال در مقام شبان یا مشاور در این زمینه خدمت کنید و یا اینکه در مقام یک مسیحی متعهد که می‌خواهد توسط خدا به کار گرفته شود تا دیگران را یاری رساند، این صفحات خط مشی‌های عملی برای یک خدمت موفق به شما ارائه خواهند داد.

تصورات غلط درباره کمک به دیگران

اشخاص اسیر

اولین و برجسته‌ترین ترفند شیطان «فریب» است. این حقیقت که دشمن در مقاطع زمانی گوناگون هر شبان و مشاور را در خدمتش فریب داده است تا اشخاص را دیورده سازند بر ما مبرهن است. تا هنگامی که تأثیر

شیطان در زندگی یک شخص ناشناخته باقی می‌ماند. او (شیطان) راضی است که مخفی عمل نماید و دستش رو نشود. او مانند ماری در بیشه‌زار کاملاً به دور طعمه خود می‌خزد و سپس جان او را می‌ستاند.

اما هنگامی که شما توسط حقیقت با فریب شیطان مقابله می‌کنید و دروغهایش را فاش می‌سازید استراتژی او از پنهان کاری به قدرت‌نمایی تبدیل می‌شود. او همانند آن شیر غران می‌شود که پطرس در مورد آن به ما هشدار داده است (اول پطرس ۵:۸). شیوه‌ای که اکثر مشاوران مسیحی در انجام مشاوره با اشخاصی که وجود قلعه‌های شیطانی در آنها آشکار شده به کار می‌گیرند این است که ابتدا هویت آن روح را فاش می‌سازند سپس آن را از وجود شخص بیرون می‌نمایند. ممکن است شخصی که به عنوان مشاور عمل می‌کند احساس کند که لازم است تا به روح فرمان دهد که نام خود را بگوید یا هویت خود را فاش سازد. و بدین سان است که ناگزیر تنش قدرتی بوجود خواهد آمد که در هر دو صورت قربانی را به سوی یک مرحله کاتاتونیک برمی‌انگیزاند که در این صورت یا کاملاً مبهوت و سردرگم می‌شود یا پا به فرار می‌گذارد. من اشخاصی را دیده‌ام که در این تقابل آسیب جسمانی دیده‌اند. این شیوه به طور بالقوه می‌تواند موجب آسیب شود تا کمک، مخصوصاً برای اشخاص مبتدی.

من در مورد کمک به دیگران در امر رهایی چهار موضوع را مد نظر دارم. اگر در صدد کمک به دیگران هستید، بدون اینکه بازیچه دست دشمن شوید شما را تشویق می‌نمایم این موضوعها را مورد عنایت خود قرار دهید.

۱- ما به جای اینکه روشهای خود را در امر مقابله با قدرتهای شیطانی براساس رسالات تدوین کنیم، به اشتباه آنان را براساس اناجیل تدوین نموده‌ایم. این کار بسیار سهل است، زیرا تنها نمونه‌های خاص اخراج ارواح در متی، مرقس، لوقا، یوحنا و اعمال رسولان یافت می‌شود. اما اناجیل تنها ثبت تاریخی وقایعی هستند که پیش از رویداد صلیب رخ داده است. هنگامی که تمام قدرت «در آسمان و بر زمین» هنوز به او (عیسی مسیح) داده نشده بود (متی ۱۸:۲۸). شیطان پیش از رویداد صلیب شکست نخورده، خلع سلاح و چهره‌اش آشکار نشده بود (کولسیان ۲:۱۵). در این دوره نیاز به یک عامل مخصوص با قدرتی آسمانی بود تا گواهی بر حضور خدا باشد.

برخی از مسیحیان نسبت به این تمایز صریح بین اناجیل و رسالات اعتراف می‌کنند، با اینحال متألهان عهدی (covenantal) و متألهان شریعت (dispensational theologians) حداقل برخی وجوه تمایز برای تحول از شریعت فیض و از عهدعتیق به عهدجدید قایل هستند. به عنوان مثال اگر یک رهبر ثروتمند در جامعه‌اتان از شما بپرسد که برای تحصیل زندگی ابدی چه باید کرد، آیا شما به او خواهید گفت که احکام را نگاه دارد، همانگونه که مسیح به آن جوان ثروتمند گفت (متی ۱۷-۱۹:۱۶)؟ اگر پیش از واقعه صلیب

و تحت شریعت از شما این را می‌پرسید او را به سوی معیارهای عدالت خواهانه شریعت فرامی‌خواندید. اما پس از رویداد صلیب و تحت فیض باید انجیل را به او اعلام کنید. آیا نباید روشهای ما در چالش با موضوع رهایی نیز تغییر یابد؟

کتاب اعمال رسولان شرح تاریخی دوره انتقال از صلیب و تکمیل کانون کتب مقدس است. اختلاف نظرهای بسیاری در بین مسیحیان بر سر این موضوع وجود دارد که تا چه حد می‌توانیم روشهای گوناگون و الهیات از این کتاب مهم استخراج نماییم. از این رو تأکید می‌نمایم در تغییر اخراج ارواح در کتاب اعمال و تبدیل آن به قطعیات اعتقادی احتیاط نمایید. صورت یک موضوع عملکرد آن را نیز در پی دارد، اما مشکلات ما از هنگامی آغاز می‌شوند که ما عملکرد را از صورت تعریف می‌کنیم. کتاب اعمال رسولان به ما کمک می‌کند تا پی ببریم که مقابله با شریر پس از رویداد صلیب نیز وجود داشت و اینکه نیروهای شریر برخلاف رشد و توسعه کلیسا به حضور خود ادامه می‌دهند. اما این کتاب تاریخی کلام آخر در مورد مقابله با این قدرتها نیست.

۲- برخی به اشتباه چنین استدلال می‌نمایند که هیچ خدمت مداومی در خصوص آزاد کردن اسیران در کلیسا وجود نداشته است، زیرا رسالات تعالیم مشخصی در این مورد دارا نمی‌باشند. اما هنگامی که پی می‌برید مسئولیت نهایی آزادی روحانی بر شانه هر فرد ایماندار است و نه یک عامل بیرونی، خواهید فهمید که در رسالات تعالیمی در این خصوص وجود دارد. این کار شما به عنوان یک مشاور نیست که مهم تلقی می‌شود، بلکه آنچه مهم است اعتقادات، اعترافات، توبه‌ها و بخشش شخص دریافت کننده مشورت است. هیچکس نمی‌تواند گامی برای آزادی شخص دیگری بردارد مگر خود شخص. تنها چیزی که می‌توانید برای دیگران انجام دهید این است که آنها را به سوی گامهای منتهی به آزادی راهنمایی کنید که البته باید خودشان این گامها را بردارند. اگر شما در اخراج دیو از یک شخص بدون مشارکت خود آن شخص موفق هستید، پس هنگامی که او را ترک می‌کنید چگونه می‌شود از ورود دوباره دیو جلوگیری به عمل آورد. تا هنگامی که فرد، خودش مسئولیت آزادیش را تقبل نکند، فرجامش مانند آن شخص بیچاره‌ای خواهد شد که از یک روح آزاد شد تا هفت روح بدتر از آن روح داخل او شوند (متی ۴۵-۱۲:۴۳).

بسیاری از همکارانم هنوز ترجیح می‌دهند که رودررو با دیوها؛ کک؛ مقابله نمایند. آنها همه موفقیت‌های بسیاری در این زمینه کسب کرده‌اند، اما باید اذعان داشت در مواقعی که فرد مایل نباشد با خدا رابطه‌ای صحیح داشته باشد رویارویی ناکام می‌ماند. اگر شما در چنین شیوه‌ها (رویاری مستقیم) احساس می‌کنید که موفق و راحت هستید، خداوند به شما برکت دهد اما من همیشه به اشخاصی که رو در رو با دیوها به مقابله می‌پردازند هشدار می‌دهم که گفته‌های ارواح شریر را باور نکنند. همه آنها دروغگو هستند (یوحنا: ۴۴). برخی پیشنهاد

می‌کنند که از روح بپرسند، «آیا اعتراف تو می‌تواند به عنوان حقیقت در برابر تخت خدا بایستد؟» این کار ممکن است مؤثر واقع شود، اما از وجود این شیوه در کتاب مقدس اطمینان حاصل نکرده‌ام.

سالهای مدیدی است که من برای «اخراج یک دیو» تلاش نکرده‌ام. اما من صدها شخص را دیده‌ام که با کمک من در حل جنگهای روحانی و شخصیتی، آزادی در مسیح را یافته‌اند. من دیگر به هیچ وجه با دیوها مستقیماً به مقابله نمی‌پردازم، و ظاهر شدن آنها را در شخص منع می‌کنم. من تنها با قربانیان سروکار دارم. موفقیت ما به عنوان شخصی که می‌خواهیم به افراد در بند روح شریر کمک رسانیم، به همکاری شخص مقابل بستگی دارد. ما همراه با مسیح به اشخاصی که می‌خواهیم کمکشان کنیم چنین می‌گوییم: «بنابرایمانتان برایتان انجام شود» (متی ۲۹:۹). ماهیت این خدمت (رها سازی)، این است که به مردم در فهم حقیقت و متقبل شدن مسئولیت شخصی فرد مقابل در قبال حقیقت در زندگیش یاری رسانیم.

۳- ما به اشتباه آزادی را محصول رویارویی قدرت تلقی کرده‌ایم؛ اکک آرویارویی حقیقت. ما باید به همان اندازه‌ای که اولین ترفند یعنی فریب شیطان را نمی‌پذیریم از پذیرفتن دومین ترفند او یعنی قدرت اجتناب ورزیم. قدرت فی‌الغالبه شخص اسیر را آزاد نمی‌سازد، بلکه «حقیقت» وی را آزاد می‌سازد (یوحنا ۸:۳۲). قدرت شخص مسیحی در حقیقت است ولی قدرت شیطان در دروغ نهفته است. در نظر شیطان پرستان قدرت همه چیز است. اما قدرت تنها در تاریکی مؤثر واقع خواهد شد. شخص مسیحی نباید حقیقت را رها کند، زیرا قوت و قدرت جزء تفکیک ناپذیر او هستند. حقیقت چیزی است که رویارویی با شیطان را مؤثر خواهد ساخت. هدف نمایش قدرت شیطان (که فریبنده نیز است زیرا قدرت او توسط صلیب درهم شکسته شده است) این است که واکنش هراس‌انگیز ایجاد نماید. هنگامی که ترس یک ایماندار را تحت تسلط درمی‌آورد، روح خدا در وی نیست. و شیطان بر او چیرگی یافته است. ترس از دشمن و ایمان به خدا هیچگاه در کنار یکدیگر قرار نخواهد گرفت.

شیطان بیش از هر چیز دیگری از نمایان سازی خود می‌هراسد، هرگاه که نور حقیقت ساطع می‌شود، او (شیطان) و دیوهایش همچون سوسکها به دنبال سایه‌ها گریزان می‌شوند. اشخاصی بوده‌اند که به من گفته‌اند دیوهای درونشان از من می‌هراسند. اگر شما یک مشاور هستید، اجازه ندهید که چنین جملاتی شما را مغرور سازند. آنها (دیوها) واقعاً از اینکه حقیقت، چهره آنها را عیان کند می‌هراسند. همچنین عده‌ای دیگر اظهار داشته‌اند که دیوهای درونشان با تمسخر بر من می‌خندیدند. این امر فیزیکی دیگر از ترفندهای اعتراف‌انگیز اوست که حس تدافعی ما را برمی‌انگیزاند. اما به محض اینکه این ترفند را افشا سازید تمسخر آنها نیز باز خواهد ایستاد.

من هر کاری که بتوانم انجام خواهم داد تا نگذارم که شیطان توسط رویارویی قدرت ابراز وجود کند و خود را بزرگ جلوه دهد. ما باید اجازه دهیم حضور خدا در رویارویی ما با دیوها متجلی شود و بدین سان خدا را جلال دهیم.

۴- ما به اشتباه پنداشته‌ایم که شرط لازم و اصلی برای کمک به دیگران در جهت یافتن آزادی داشتن یک عطای خاص یا خوانده شدن از سوی خداوند است، در حالی که شرط لازم و اساسی شخصیت و توانایی تعلیم دادن است.» تعالیم رسالات برای کمک به دیگران در جهت یافتن آزادی در مسیح به بهترین وجه و به شکلی موجز در دوم تیموتاؤس ۲۶-۲:۲۴ بیان شده است: «خادم خداوند نباید نزاع کند، بلکه باید با همه مهربان باشد و قادر به تعلیم و بردبار. باید مخالفان را به نرمی ارشاد کند، بدین امید که خدا به آنها توبه عطا فرماید تا به شناخت حقیقت برسند و به خود آمده، از دام ابلیس که ایشان را برای انجام خواست خود اسیر کرده است، برهند.»

این یک الگوی قدرت نیست بلکه الگوی حقیقت است. مستلزم این است که بنده خدا شخصیت بالغی داشته باشد که آن نیز در محبت به مردم نمایان می‌شود و از ثمره روح مشهود است. همچنین بسیار مهم است که قادر باشیم با حقیقت ارتباط برقرار نماییم تا شخص در بند طعم رهایی را بچشد.

معطوف شدن به شخصیت و تعلیم، شخص مشاور را از تمرکز دو قطبی مصون نگه می‌دارد، یکی تمرکز بر روان درمانگری که واقعیت دنیای روحانی را نادیده می‌انگارد و دیگری بر خدمت رهایی که شخصیت فرد را نادیده می‌انگارد. آزادی قابل انتقال است زیرا که تحقق آن به عطای خاص یا خوانده شدن از سوی خداوند بستگی ندارد، بلکه به ایمان، امید و محبت. و بدینسان آزادی دوام خواهد یافت. زیرا به مانند هر روش مشاوره‌ای اگر شخص مراجعه کننده تصمیم بگیرد و مسئولیت شخصی را متقبل شود، نتایج آن بسیار بهتر از زمانی است که شخص مشاور تلاش کند تا تمام کارها را خود انجام دهد.

علاوه بر این، گذر از این گذرگاه منوط بر این است که ما خود را بدون قید و شرط به خداوند وابسته بدانیم، زیرا تنها او می‌تواند توبه را بپذیرد و اسیران را رها سازد. من همیشه هرگونه تلاش برای کمک به دیگران را ابتدا با اعلام وابستگی کامل خود به خدای پدر آغاز می‌کنم.

رهنمودهایی برای کمک به دیگران در جهت

یافتن آزادی

اجازه دهید به شما روشی مشاوره‌ای برای کمک به اشخاصی که در اسارت بسر می‌برند پیشنهاد کنم. البته این تنها راه برای کمک به این اشخاص نیست، بلکه صدها نفر از اشخاصی که آنها را آموزش داده‌ام آن را یک برنامه عملی برای هدایت دیگران در گام برداشتن به سوی آزادی یافته‌اند.

در این روش مهارت‌های طبیعی‌ای که در انجام مشاوره به کار گرفته می‌شوند، اجرا می‌شود. شما باید دلسوز و فهیم باشید و انتقاد نکنید. بهتر آنست که بیشتر بشنوید تا اینکه از خود واکنش نشان دهید. سلیمان چنین هشدار می‌دهد: «هر که سخنی را قبل از شنیدنش جواب دهد برای وی حماقت و عار می‌باشد» (امثال ۱۸:۱۳). دیگر شرط لازم برای کمک کردن به دیگران در امر رهایی این است که آنها را باور نماییم. شمار بسیاری از مردم در اطراف شما هستند که به شدت به کمک شما نیاز دارند، اما اگر آنها سوءظن برند که اسرار و تجربیات زندگیشان را باور ندارید هرگز نزد شما نخواهند آمد. تقریباً هر شخصی که برای مشاوره نزد من آمده به شخص دیگری نیز مراجعه کرده است - به مدت ماهها و یا سالها غالب این اشخاص تجارب یا افکار را با من در میان می‌گذارند که برای دیگر مشاوران فاش ن ساخته بودند. این مهارت من به عنوان یک مشاور نیست که باعث می‌شود آنها سفره دل خود را در حضور من بگشایند، بلکه اعتماد به اینکه من آنها را باور دارم.

۱- در مورد پیشینه شخص اطلاعاتی

به دست آورید

من کارم را با آگاهی یافتن از گذشته شخص مراجعه کننده آغاز می‌کنم. اگر ممکن باشد قبل از ملاقات اولیه یک فهرست از تجارب روحانی غیرمسیحی و یک فهرست محرمانه شخصی در اختیار آنها؛ ۵کک؟ می‌گذارم تا آنها را پر نمایند (مراجعه شود به قسمت ضمیمه کتاب). شاید شما بخواهید از این فرمها یا فرمهایی نظیر آنها را در مشاوره‌تان استفاده کنید.

یکی از دلایلی که من می‌خواهم اطلاعاتی در مورد پیشینه خانوادگی شخص و زندگی شخصی او به دست آورم این است که مشخص شود آیا مشکل او نتیجه علل طبیعی است یا روحانی. به عنوان مثال اشخاصی که از مشکلات (اختلالات) غدد رنج می‌برند، غالباً بسیاری از نشانه‌های احساسی‌ای را که توسط شخصی که تحت حمله شریر بروز می‌دهد از خود نشان می‌دهند. اغلب مشکلات جسمانی از قبیل قند خون پایین، منجر به مشکلات عاطفی می‌شود و دری را به سوی اعمال شیطانی می‌گشایند. مشاور پزشکی که با یکدیگر همکاری می‌کنند، گروه خوبی را برای درمان اینگونه اشخاص تشکیل می‌دهند. شیطان جوانمردانه بازی نمی‌کند، او بر اشخاصی که ضعیف و مریض هستند می‌تازد.

ابتدا می‌خواهم درباره سرگذشت خانواده شخص مراجعه کننده چیزهایی بدانم. آیا والدین یا اجداد وی سابقه‌ای در جادوگری یا ادیان دروغین داشته‌اند یا نه؟ آیا خانواده او خانواده یکدستی بوده‌اند؟ آیا در سرگذشت او سابقه طلاق یا رابطه جنسی نامشروع وجود داشته است؟ اغلب اعتقادات در طول سالهای رشد کودکی شکل می‌گیرند. به عنوان مثال، بسیاری از کودکان خود را به خاطر جدایی والدین سرزنش می‌کنند، دیگران به خاطر اتفاقی که در خانه روی داده خشم خود را نسبت به والدین به مدت چندین سال پنهان می‌سازند. فاش ساختن این گونه باورهای غلط برای کمک به مشاوران در خدمت رها سازی اسیران بسیار ضروری است.

آیا زنا و یا حتی زنا با محارم در پیشینه خانوادگی شخص وجود داشته است؟ آیا سابقه اعتیاد همچون الکلیسم یا مواد مخدر به چشم می‌خورد؟ آیا سابقه بیماری روانی در سرگذشت خانواده شخص وجود داشته است؟ چه نوع ورزشها و عادات خوردن در خانواده فرد مرسوم بوده است؟ جو معمول حاکم بر خانه چگونه بوده است؟ معمولاً افراط چه در قانونمندی و چه در بی‌بند و باری مشکلاتی را در پی خواهد داشت.

سپس می‌خواهم درباره خود فرد مراجعه کننده بدانم. به یاد داشته باشید: سعی نکنید که بعد روحانی را از بعد فکری و احساسی جدا نمایید. شما باید تمام ابعاد شخصیت فرد را مد نظر قرار دهید. بنابراین لازم است بدانید که بر تمام قسمتهای زندگی فرد چه گذشته است.

از بعد جسمانی، لازم است بدانم که عاداتی مربوط به خوردن شخص چگونه است، آیا او سابقه اعتیاد دارد، آیا وی تحت درمان است یا که از مشکلات مربوط به خواب رنج می‌برد، می‌خواهم بدانم که شخص به فرزندخواندگی پذیرفته شده است یا حتی مورد آزار و اذیت جنسی واقع شده است.

در زمینه روانی، لازم است بدانم که آیا او از افکار وسواسی رنج می‌برد یا حتی به طور مداوم «صداهایی» را می‌شنود. من اغلب از آنها می‌پرسم که آیا افکار ناشایست در مورد خدا و مخصوصاً به هنگامی که در کلیسا هستند و یا به هنگام دعا به ذهنشان خطور می‌کند. افکار خودکشی تقریباً در همه اشخاصی که دارای تعارض روانی عمده هستند، امریست بدیهی. همچنین لازم است بدانم که او از خواندن مطالب یا دیدن فیلم و تلویزیون چه برداشتی در ذهن خود دارد، و آیا با دعا و مطالعه کتاب مقدس وقت خاصی را به خدا اختصاص می‌دهد.

در مورد احساسات فرد، می‌خواهم بدانم که میزان ترس او چقدر است و اصولاً از چه می‌ترسد (البته اگر بداند). ترس نیز برای کسانی که تحت حمله شریر هستند امریست مبرهن.

سرانجام، لازم است درباره زندگی روحانی شخص آگاهی حاصل کنم. آیا او به نجات خود اطمینان دارد؟ بسیاری از اشخاصی که با من مشورت کرده‌اند براین باورند که مرتکب گناهی نابخشودنی شده‌اند و نجات

خود را از دست داده‌اند. هنگامی که شیطان مسیحیان را فریب می‌دهد تا درباره نجات خود تردید به دل راه دهند، آنها دیگر در مسیح قوام نخواهند داشت و از اعتماد بر خدا بازخواهند ایستاد. هیچ چیز برای ایماندارانی که در جنگ روحانی گرفتار هستند بیشتر از این شکست‌آور نیست که دوستان خیرخواهی داشته باشد که به آنها چنین بگویند: «مسیحیان واقعی دارای چنین مشکلاتی نیستند، پس مطمئناً شما نجات را نیافته‌اید!» این دروغ شیطان است که برای تباه ساختن شخص فرستاده می‌شود.

۲- با مفاهیم غلط مقابله نمایید

پس از اینکه سرگذشت شخص مراجعه کننده را شنیدم، سعی می‌کنم بفهمم که وی در مورد خدا و خود چه باوری دارد. من یک مجموعه کامل از کاستهای صوتی و تصویری تهیه کرده‌ام که نمایانگر این موضوعات هستند. جایگاه ما در مسیح، چگونه با ایمان گام برداریم، ماهیت نبرد روحانی در ذهن فرد، چگونگی برخورد با احساسات و چگونگی حل مشکلات احساسی‌ای که در گذشته رخ داده و چگونگی بخشیدن دیگران. این نوارها اقتدار و محافظت ایماندار را در جنگ روحانی آموزش می‌دهند. این جلسات ضبط شده بر روی نوار با استفاده از حقایق کتاب مقدسی با باورهای غلط در مورد خدا و خود مقابله می‌کنند، اگر امکانش فراهم باشد، پیش از ملاقات با شخص مراجعه کننده مجموعه‌ای از این نوارها را در اختیار او گذارید تا ببیند و یا گوش دهد. با این کار وقت بسیاری در جلسات مشاوره صرفه‌جویی می‌شود. مخصوصاً هنگامی که شخص مراجعه کننده می‌تواند نوارها را چندین بار در خانه مرور نماید. پیشنهاد من این است که مجموعه‌ای از این نوارها را خریداری نمایید و یا مجموعه‌ای نوار تهیه کنید که بیانگر مسایل احساسی رابطه ایماندار با خدا هستند. بسیاری از اشخاص در جنگ روحانی مفهوم صحیحی از خدا در ذهن خود ندارند. البته شاید خداشناسی صحیحی در ذهن داشته باشند، اما احساسات آنها بیانگر چیز دیگری باشد. توجه کنید که در شکل ۱۳ الف چگونه مفاهیم صحیح از خدا هنگامی که از شبکه تجارب منفی عبور می‌کنند، مفاهیم نادرستی از خدا خلق می‌کنند. حقیقت باید جایگزین این مفاهیم غلط شود تا آزادی به حقیقت بپیوندد.

حقیقت در مورد خدا از این شبکه‌ها می‌گذرد

پرمحبت و مهربان بی‌اطلاعی نفرت‌انگیز و بی‌علاقه

خوب و بخشنده انبیاء و معلمان دروغین ضعیف و بی‌گذشت

فیض بی‌قید و شرط افکار کفرآمیز رضایت شرطی

حاضر و آماده روابط میان فردی غیر طبیعی در به هنگام نیاز غایب
طول سالهای رشد اولیه

بخشنده عطایای خوب دور و دشمن شادی دیگران است تربیت و تأیید کردن سرمشق گیری از اشکال
قدرت، منتقد و خشن
مخصوصاً والدین
پذیرش طرد می کند
عادل، منصف و بی طرف ظالم، غیر منصف و جانبدار
پایدار و قابل اعتماد پیش بینی ناپذیر و غیر قابل اعتماد

همسر یک کشیش که به جهت امر مشاوره نزد من آمده بود برایم از جو مذهبی سرسخت خانه خود که
توسط مادرش ایجاد شده بود صحبت کرد. پدر خانه شخص بی لیاقتی بود و از هر کسی بهتر می دانست که باید
مانع نطق های آتشین مادر بر علیه دختر باشد.

من از همسر کشیش پرسیدم: «تو عیسی را واقعاً دوست داری اینطور نیست؟»

او در جواب گفت: «آه، بله»

«و واقعاً روح القدس را نیز دوست داری.»

«بله، همینطور است»

«اما تو خدای پدر را دوست نداری، داری؟»

او تنها با اشکهای خود می توانست پاسخ دهد. مفهوم پدر آسمانی با تصویر پدر زمینی اش تحریف شده بود.
او همچنین درک کرده بود که عیسی و روح القدس به طور فعال به او کمک می کنند اما درحالی که از زندگی
عذاب می دید در ذهنش خدای پدر مانند پدر زمینی اش منفعل و بی توجه دور از او نشسته بود.

من غالباً از اینگونه افراد چنین می پرسم: «اگر اعمالتان بهتر بود، آیا خدا شما را بیشتر دوست داشت؟» غالب
ایمانداران پاسخ صحیح را می دانند: نه. اما هنگامی که از آنها می پرسم آیا احساس می کنند که خدا آنها را
دوست دارد اغلب اظهار می دارند که نسبت به آنچه که از خدا انتظار دارند، خود محبت و توجه بیشتری به
فرزندانشان نشان می دهند (مراجعه کنید به لوقا ۱۳-۹:۱۱). این قسمتی از ترفند شیطان برای برانگیختن افکار
بر علیه معرفت خدا است (دوم قرنیتان ۵:۱۰). اگر دشمن بتواند مردم را از مفهوم صحیح خدا دورنگه دارد،
می تواند امید آنها را نسبت به خدا تباه سازد.

خود پنداره‌های غلط در میان اشخاصی که تحت حمله شریر هستند بسیار شایع است. بسیاری چنین می‌گویند که با دیگران تفاوت دارند چرا که زندگی‌شان به مانند زندگی دیگران مؤثر نیست و شایستگی اعلام پیام خداوند را ندارند. بسیاری از این اشخاص در جنگ روحانی از آشفتگی روانی می‌هراسند و اضطراب وجود آنها را؛ کک افرا گرفته است. تقریباً تمام آنها احساس می‌کنند که مورد بی‌مهری قرار گرفته‌اند، بی‌ارزش هستند و مطرود شده‌اند. آنها به انحاء مختلف تلاش کرده‌اند تا تصویر خود را در ذهن بهبود بخشند، اما هیچ چیز مؤثر واقع نمی‌شود. حتی غالب این اشخاص تردید به دل راه داده‌اند که مبدا مشکلشان ماهیتی روحانی داشته باشد، اما کسی را ندارند که به او مراجعه نمایند. علت تأثیر شریر در این اشخاص تحریکاتی است که در کلیسایشان بر آنها اعمال می‌شود، چرا که این امر لکه ننگ آزاردهنده‌ای را برای اشخاصی که از هر امر شیطانی رنج می‌برند باقی می‌گذارد. حتی اگر به این اشخاص کمک شود، افراد کمی در آنها یافت می‌شوند که بایستند و از آزادی نو یافته خود شهادت دهند.

یکی از دانشجویان دوره لیسانس دانشگاه بایولا به نام استفانی در مورد خودپنداره‌اش چنان فریب خورده بود که که دچار بی‌اشتهایی روانی شده بود. به او اجازه داده شد تا به کلینیک اختلالات مربوط به خوردن برود و تحت مشاوره گسترده‌ای قرار بگیرد، اما پیشرفت اندکی حاصل شد، یکی از دانشجویانم حدس زد که مشکل استفانی روحانی باشد و او را نزد من آورد. او پس از دو جلسه مشاوره از تشویش‌هایی یافت. استفانی دوباره به کلینیک بازگشت تا به مشاور خود بگوید که آزادی خود را در مسیح یافته است. آن مشاور به وی گفت که موقتی حالش بهبود یافته است. اما حال استفانی هنوز خوب است، زیرا هم خدا را خدمت می‌کند و هم از آزادی در مسیح لذت می‌برد!

۳- طرف مقابل شما فرد است، نه دیوها

کسانی که برای امر مشاوره نزد من می‌آیند و می‌دانند دارای مشکلات روحانی هستند معمولاً از مشکلات حاد ادراکی رنج می‌برند. در نظر آنها شیطان ملموس‌تر، واقعی‌تر و قدرتمندتر می‌نماید. غالباً اینگونه اشخاص استدلال‌های مخالفی را در ذهنشان می‌شنوند. آنها دائماً با دروغ مواجه می‌شوند. مثلاً به آنها گفته می‌شود که از جلسه مشاوره بگریزند یا با آزار و رنجش تهدید می‌شوند.

پیش از هرگونه تلاش برای رفع جنگ روحانی سعی کنید تا جایی که ممکن است در مورد شخص بیشتر بدانید. تا هنگامی که با دیوها مقابله نشود. آنها تصویر کم‌رنگ‌تری از خود نشان می‌دهند. به محض اینکه هویت

آنها فاش شود استراتژی آنها به قدرت‌نمایی تبدیل خواهد شد. اگر در این روند بسیار سریع عمل کنید، شخص سعی خواهد کرد با ترس بگریزد.

روزی خانمی برای مشاوره نزد من آمده بود که ناگهان به سوی در گریزان شد. به او گفتم: «به من بگو چه می‌شنوی.»

او هراسان پاسخ داد: «تو می‌خواهی به من آسیبی برسانی.»

من به او اطمینان دادم که این یک دروغ است سپس او به آهستگی به سمت صندلی‌اش بازگشت. برخی به هنگامی که دیوهای درونشان توسط حقیقت برانگیخته می‌شوند، احساس تعارض درونی می‌کنند. ممکن است سردرگم و مات و مبهوت شوند. اگر شما بدون اینکه به عکس‌العمل آنها توجه کنید به کار خود ادامه دهید ممکن است که دچار حالت کاتاتونی شوند.

هدف از کمک به مردم در امر رهایی این است که از تمام اعمال شیطانی‌ای که توانایی آنها را در همکاری در این روند سلب می‌کند، جلوگیری به عمل آید. من با داشتن چنین دیدگاهی در ذهنم، معمولاً مراحل منتهی به آزادی را با چنین دعایی آغاز می‌کنم:

پدر آسمانی عزیز، در نام عیسی مسیح خداوند و به واسطه خون او به نزدت آمده‌ام. من به حضورت در این اتاق و در زندگی هر یک از ما اعتراف می‌کنم. من وابستگی کامل خود را به تو اعلام می‌دارم، زیرا که جدای از مسیح نمی‌توانم کاری انجام دهم. من با مسیح در جایهای آسمانی قرار می‌گیرم، زیرا تمام قدرت در آسمان و زمین به او داده شده است، اکنون آن قدرت را بر تمام دشمنان عیسی مسیح خداوند که درون و اطراف این اتاق و به طور خاص در (نام شخص) هستند، اعلام می‌کنم. تو به ما گفته‌ای که هرگاه دو یا سه نفر به اسم تو جمع شوند تو میان ما حضور داری و هرآنچه در زمین بسته شود در آسمان نیز بسته می‌شود. ما نیز براین عقیده‌ایم که هر روح شریری که درون و در اطراف (نام شخص) است محکوم به سکوت است. آنها نمی‌توانند هیچ دردی را تحمیل کنند، با ذهن (نام شخص) صحبت کنند، یا (نام شخص) را از شنیدن، دیدن و سخن گفتن بازدارند. اکنون در نام عیسی مسیح خداوند به تو ای شیطان و تمام لشکریانت فرمان می‌دهم که (نام شخص) را رها کنید و ساکت و دهان بسته بمانید تا (نام شخص) قادر باشد از خدا اطاعت نماید. در نام عیسی دعا می‌کنم آمین.

من نیازمند همکاری متقابل از سوی اشخاص مراجعه کننده در مورد یک مسأله اساسی دیگر نیز هستم: آنها باید به من بگویند درحالی که مراحل منتهی به آزادی را با یکدیگر طی می‌کنیم چه نیروی مخالفی را در درون

خود احساس می‌کنند. اگر آنها فکری دارند که با آنچه که در صدد انجام آن هستند در تضاد است باید آن را با من در میان بگذارند. برخی از افکار می‌تواند برای آنها بسیار خصمانه و تهدیدآمیز باشد. دیگر افکار بسیار فریبنده هستند، که از این قبیلند، «این کار مؤثر واقع نخواهد شد.» قدرت شیطان در دروغش است، درست در همان لحظه‌ای که اشخاص مراجعه کننده تفکر مخالف را از ذهن خارج می‌کنند، قدرت آن فکر درهم خواهد شکست.

مطمئن باشید که آنها خواهند فهمید که افکار مخالف آنها از شیطان است و نه از خودشان. اگر آنها احساس می‌کنند که این افکار از خودشان است، از این که آنها را با کسی در میان بگذارند شرمگین خواهند گشت. به آنها اطمینان دهید که هر فکری که «در باطن من از شریعت خدا مسرور نباشد» (رومیان ۷: ۲۲)، از شیطان است. همچنین آنها نیاز دارند تا بدانند که ذات بی‌ارزش شیطان را آشکار کرده‌اند و مبادا در این تفکر باشند که آنچه با شما در میان می‌گذارند شما را حیرت‌زده می‌سازد.

من هرگز در طول جلسات مشاوره اشخاص مراجعه کننده را لمس نمی‌کنم و همچنین به شما هشدار می‌دهم که چنین کاری نکنید. این کار برای من بسیار دشوار است زیرا من ذاتاً آدمی هستم که دوست دارم دیگران را در آغوش بگیرم. اما تا هنگامی که شخص آزاد نشده است، نیروهای شریری که در او هستند توسط روح القدس، که در شما است، عقب رانده می‌شوند. شما معمولاً نمی‌توانید به یک شخص دیوزده نزدیک شوید. یکبار من دست زنی را لمس کردم تا توجه او را به موضوع جلب کنم اما او چندی بعد به من گفت که در آن هنگام احساس کرده بود که مورد تعدی قرار گرفته است.

من هرگز سعی نمی‌کنم که به طور فیزیکی مانع کسی شوم، زیرا اسلحه جنگ ما دنیایی نیست (دوم قرن‌تیان ۱۰: ۴۳). اگر شخصی از دفترکارم می‌گریزد، اجازه می‌دهم که برود. من دعا می‌کنم و منتظر می‌مانم و او ناگزیر با شرمندگی باز می‌گردد.

در موارد دشوار که افراد از تعارض درونی خود صحبت می‌کنند، من اغلب قدری باز می‌ایستم و تجدید قوا می‌کنم، و به شیطان فرمان می‌دهم که آنها را رها کند. هیچ چیز را از شخصی که برای مشورت نزد من آمده پنهان نمی‌کنم. از آنجایی که هر شخص ویژگیهای خاص خود را دارا می‌باشد، هنگامی که نمی‌دانم برای گام بعدی چه کاری انجام دهم فوراً آن را می‌پذیرم. اغلب لحظاتی باز می‌ایستم و برای یافتن حکمت دعا می‌کنم. من از فرد می‌خواهم که در مورد احساس درونی خود کاملاً صادق باشد و با این کار به من کمک کند تا بر اوضاع مسلط باشم. اگر ببینم که شخص مقابل از من دور می‌شود از او خواهم پرسید که چه می‌شنود، یا انگستانم را گاز می‌گیرم تا توجه وی را جلب نمایم. گاهی اوقات روال کار را متوقف می‌کنم و از او می‌خواهم

که بایستند و با هم قدم می‌زنیم تا به او یادآوری کنم که می‌تواند بر خود مسلط باشد، اگر مقاومت درونی برای فرد بسیار قوی باشد من شیوه و روال عادی را متوقف خواهم ساخت. در این گونه موارد توجه او را به هویت و جایگاه او در مسیح جلب می‌کنم. او باید پیش از اینکه آزاد شود به حقیقت ایمان آورد.

اگر شما با کسی سروکار دارید که قربانی مراسمهای خشونت‌بار شیطانی بوده، هر لحظه منتظر مقاومت شدید از سوی وی باشید. اینگونه اشخاص بیشترین حجم مشاوره‌های مرا تشکیل می‌دهند. من واقعاً نمی‌دانم که چگونه آن دسته از مشاورانی که قلعه‌های شیطانی را در ذهن فرد نادیده می‌انگارند می‌توانند در چنین مواردی موفق عمل نمایند. چنین افرادی اغلب نیاز دارند تا قبل از اینکه در آزادی از اسارت گام بردارند، در جلسات مشاوره بسیاری شرکت نمایند. خودپنداره و اعتقاد آنها به خدا به شدت آسیب دیده است. بسیاری دارای مشکلات عصبی یک شخصیت بی‌ثبات هستند که همچون مکانیزم دفاعی به آنها در حل بی‌رحمی‌هایی که در حقیقت صورت گرفته کمک می‌کنند. من سابقاً بر این باور بودم که شیطان ذهن قربانیهای مراسم خشونت‌بار جنسی را بسته اما اکنون معتقدم که این «خدا» است که اذهان آنها را می‌بندد تا هنگامی که شخص به جایی رسد که قادر باشد وقایع تلخ گذشته را در ذهن پردازش کند. حتی پس از آن نیز برای قربانیان بسیار مشکل است که بر اثرات گذشته فایق آیند. آنها باید این حقیقت را بدانند و بپذیرند که آنها در مقام فرزندان خدا تنها قربانی گذشته خود نیستند، بلکه خلقتی تازه در مسیح و ثمره کار او بر روی صلیب می‌باشند. رهایی تنها گام برای آزادی قربانیان مراسمهای خشونت‌بار نیست، بازسازی خداپنداره‌ها و خودپنداره‌های آسیب دیده آنان زمان، محبت و پذیرش بسیار و حمایت یک جامعه فهمیم مسیحی را می‌طلبد.

۴- آنها را به سوی مراحل منتهی به

آزادی هدایت نمایید

هنگامی که زمان آن فرا رسد تا شخصی که برای انجام مشاوره نزد من آمده را به سوی مراحل منتهی به آزادی هدایت کنم (مراجعه کنید به فصل ۱۲)، ترجیح می‌دهم که دستگیری برای حمایت در دعا داشته باشم. با این حال وجود یک دستیار به هنگامی که مواجهه حقیقت انجام می‌پذیرد به اندازه مواقع مواجهه قدرت لازم و ضروری نیست. هنگامی که به دستیار نیازی نباشد، من اغلب با اشخاص دیورده به تنهایی ملاقات می‌کنم و حقیقت آنها را آزاد خواهد ساخت. اما غالباً سعی می‌کنم هنگامی که شخص از جنس مخالف باشد طرف سومی نیز در کنار من حاضر باشد.

من یک نسخه از دعاها و اعتقادنامه‌های تعلیمی را که در فصل ۱۲ عنوان شد در اختیار هر فرد حاضر قرار می‌دهم. من تمام این هفت مرحله را با هر یک از اشخاص مراجعه کننده طی می‌کنم و معمولاً می‌دانم که هر یک به چه قسمتی نیاز دارند، اما من هرگز به طور تصادفی یک قسمت را انتخاب نمی‌کنم. من از آنها می‌خواهم که هر دعا و تأییدیه آموزه‌ای را با صدای بلند بخوانند و به آنها توضیح می‌دهم که شیطان باید بشنود که فرد او طریقه‌ایش را ترک گفته و می‌خواهد که از خدا اطاعت نماید.

طبق معمول هنگامی که شخص مراجعه کننده را راهنمایی می‌کنم تا از تجارب غیرمسیحی دست بردارد با مخالفت بسیار اندکی روبرو می‌شوم. معمولاً، در واقع اندکی از مشکل در این مرحله حل می‌شود، اما روگردانی فرد از شیطان و اقرار شخصی ایمان در مسیح برای تمام این روند مهم و حیاتی است.

در مورد این اشخاص پدیدار شدن تضاد ذهنی بارز به هنگام دعا و خواندن اعتقادنامه‌های تعلیمی بسیار شایع است. آنها چنین جملاتی را به زبان خواهند آورد: «این کارها در مورد من مؤثر نیست.» «من می‌خواهم این را باور کنم اما نمی‌توانم»؛ «من فقط این را می‌خوانم اما منظورم این نیست.» اینها هم دروغهایی از سوی دشمن هستند، کسی که دیوانه‌وار سعی می‌کند مانع پذیرش حقیقت از سوی آنها شود.

زمانی من فریب شیطان را می‌خوردم و با خود فکر می‌کردم، «شاید این شخص از باور این حقیقت عاجز است.» «شاید این کار در مورد وی مؤثر نباشد.» اما دیگر چنین نمی‌اندیشم. اکنون می‌توانم چنین پاسخ دهم: «البته که مؤثر است»، «البته که می‌توانی آن را باور کنی، تو می‌توانی ایمان داشته باشی. اعتقاد یک انتخاب است.» «البته که منظور این است، هر یک از این عبارات پایه و مبنای کتاب مقدسی دارد و من می‌دانم که تو به کتاب مقدس ایمان داری.»

خشم و بخشش نسبت به دیگران شایع‌ترین پایگاهی است که شیطان در میان مسیحیان از آن سود می‌جوید. از آنجایی که بخشش باید از قلب شخص بجوشد، گام سوم تا میزان زیادی احساسی‌ترین مرحله در این روند است. اگر چنین نیست، مراجع (کسی که برای امر مشاوره به نزد شما آمده) خودش و یا شما کاملاً صادقانه سخن نمی‌گویید.

هنگامی که شخص دعای مرحله سوم را خواند، نام اشخاصی که خدا به ذهنش می‌آورد را بنویسید. اگر او خود و خدا را ذکر نکرد از او می‌پرسم که آیا نیازی هست که این اسامی نیز در فهرست ذکر شوند. غالباً وی موافقت می‌کند. چندان دور از انتظار نیست که نامهایی که به ذهنشان می‌آید آنها را شگفت‌زده سازد. برخی از اشخاصی که با من مشورت کرده‌اند، تجارب سرکوب شده گذشته خود را از سوءاستفاده‌های جنسی و مراسمهای خشونت‌بار جنسی در این مرحله به یاد آورده‌اند.

در این هنگام بازایستید و درباره معنای بخشش و اینکه چگونه آن را باید ایجاد کرد صحبت کنید (مراجعه کنید به مرحله سوم در فصل ۱۲). فرد را راهنمایی کنید تا برای هر یک از اسامی ذکر شده دعا نماید. شاید او برای بخشش برخی از کسانی که نسبت به او مرتکب خطا شده‌اند مردد باشد. اما به او یادآوری نمایید که او باید ببخشد تا از آسیب‌های گذشته رهایی یابد. گام برداشتن به سوی بخشش به میزان زیادی دشوار می‌نماید، و بسیاری از اشخاص پس از پایان کار بسیار خسته شده‌اند.

در طول مراحل ۴-۶ مخالفت کمتری روی می‌دهد. من اغلب در خصوص مراحلی که با گناهان جسم سروکار دارند یعقوب ۵:۱۶ را می‌خوانم. به محض اینکه شخص در مورد این موضوعات صحبت کرد، به او اطمینان دهید که می‌پذیرید و نست به محرمانه بودن مطالب متعهد هستید.

معمولاً رهایی کامل تا هنگامی که دعای پایانی مرحله هفتم خوانده نشود، حاصل نمی‌شود. در این هنگام من از شخص مراجعه کننده می‌خواهم که با خیالی آسوده چشمانش را ببندد. سپس از او می‌پرسم «چه می‌شنوی؟» معمولاً او پس از اندکی مکث با لبخندی حاکی از آسودگی خاطر پاسخ می‌دهد، «هیچ چیز، دیگر فکرم آرام شده است. من آرامش دارم. من آزادم.» غالباً از کسانی که در خواندن تأییدیه‌های آموزه‌ای مرحله سوم تقلا و تلاش کردند می‌خواهم که دوباره آن را بخوانند. آنها به سختی باور می‌کنند که چنین راحت عبارات کتاب مقدسی را بخوانند و درک نمایند. معمولاً به قدری چهره بسیاری از این اشخاص به طرز چشمگیری دگرگون می‌شود که آنها را تشویق می‌کنم خود را در آینه ببینند. آنها متعجبند که شادی رهایی در مسیح حتی چهره آنها را نیز دگرگون ساخته است.

اطمینان حاصل نمایید که شخص را ترغیب نموده‌اید که آزادیش باید حفظ شود. اشخاصی که با افکار و رفتار بی‌توجه از رهایی‌شان سودجویند دیری نخواهد پایید که آزادیشان را از دست خواهند داد. شیطان سعی خواهد کرد که منافع از دست رفته‌اش را طی روزها و هفته‌ها و ماههای آینده بازپس گیرد. اما اگر شما به طرز صحیحی به شخص تعلیم دهید، او خواهد دانست که چگونه با اقتدار در برابر شیطان بایستد. اگر این اشخاص دوباره به راه‌های گناه‌آلود گذشته خود بازگردند، احتمالاً سرانجامشان از گذشته نیز وخیم‌تر خواهد شد.

شرایط خاص برای یافتن رهایی

من اغلب از خود پرسیده‌ام که آیا ممکن است که بچه‌های کوچک نیز تحت حمله شریر قرار گیرند. پاسخ آن مثبت است. از میان دانشجویانم در رشته الهیات سه نفر از آنها درباره الگوهای رفتاری عجیب در میان کودکان با فاصله سنی کم از یکدیگر در یک خانواده صحبت کرده بودند. هر یک از این بچه‌ها بارها از قالب

شخصیت خود خارج شدند و شیطنت و بی‌ادبی از خود بروز می‌دادند. به نظر هیچ تلاش در جهت انضباط آنها مؤثر واقع نمی‌شد. من دانشجویانم را تشویق کردم از بچه‌ها بپرسند که آیا افکاری در ذهن آنها وجود دارد که آنها را تحریک به بی‌ادبی کرده باشد، در هر سه مورد پاسخ مثبت بود. هنگامی که در مورد این الگوها به جای بی‌ادبی با فریب مقابله شد، مشکل انضباطی بچه‌ها نیز رفع شد.

پسر بچه‌ای که به والدینش دروغ می‌گفت و از آنها دزدی می‌کرد، چنین گفت: «پسر، من باید آن کار را انجام می‌دادم. شیطان گفت اگر انجام ندهم تو را خواهد کشت.» چندی بعد پدر آن فرزند به من گفت که اگر صحبت‌های مرا درباره نبرد ذهنی نشنیده بود به طور حتم به سختی فرزندش را برای اینک شریر را در قبال اعمالش مقصر می‌دانست تنبیه می‌کرد. برعکس، او با دروغ دشمن به مقابله پرداخت و پسرش را برای اینکه زندگیش را نجات داده بود در آغوش گرفت. سپس دروغ گفتن و دزدی به یکباره متوقف گردید.

بهترین (مکانیزم) دفاعی کودک در مقابل حملات شریر ایمان ساده و قابل اعتماد اوست. بچه‌ها اغلب بسیار سریع باور می‌کنند، و به ندرت بیش از آنچه ما والدین به آنها نسبت می‌دهیم، درک می‌نمایند. علاوه بر این، فرزندان شما به شکلی دیگر نیز حمایت می‌شوند و آن این است که تحت حاکمیت شما هستند. هنگامی که شما با احتیاط و با دعای فراوان آزادیتان را در مسیح حفظ و پرثمر می‌سازید، چنین احتمال می‌رود که بچه‌هایتان نیز در آزادی زندگی نمایند.

غالب اوقات تأثیر شریر در موقعیتهای خاص برایم سؤال برانگیز بوده است. به عنوان مثال اشخاص بسیاری به من تلفن زده‌اند که ادعا می‌کنند خانه‌هایشان در تسخیر ارواح شریر قرار دارد. اغلب این تعارضات ماهیتی شخصی دارند تا یک ماهیت مکانی، اما گاهی اوقات ممکن است مشکلات یک خانه در نتیجه اعمال ارواح شریر باشد (آیینهای شیطانی، قاچاق مواد مخدر و غیره) که سابقاً در آن خانه روی داده است. بسیاری از رهبران مسیحی نیز به «ارواح خانه یک منطقه» که برای فعالیت در مناطق خاص تعیین شده‌اند معتقدند، از قبیل کشورها، شهرها، محله‌های خاص و غیره.

در این موارد من نمی‌توانم حقیقت مسلمی را بیان کنم. اگر از این گروه از افراد اشخاصی هستند که احساس می‌کنند در خانه‌اشان دیوها فعالیت می‌کنند، آنها را تشویق می‌کنم که در خانه راه بروند و با صدای بلند دعا کنند و خانه‌اشان را برای کار خداوند وقف نمایند. این کار بهترین تجلی یک سرپرستی خوب برای اموالمان است. اگر خانه را رهن یا اجاره کرده‌اند، پیشنهاد من این است که آن خانه را ترک کنند مگر اینکه مالک خانه مسیحی باشد و مشتاق باشد اموال خود را وقف خداوند نماید.

مسیحی عزیز، ما درگیر یک جنگ پیروزمندانه شده‌ایم. نام شما در دفتر حیات بره نوشته شده است و پیروزی برای شما به دست آمده است. آزادی شما در مسیح و آزادی کسانی که شما به آنها خدمت می‌کنید تضمین شده است. تنها کاری که نیاز دارید انجام دهید این است که آن را تصاحب کرده و حفظ نمایید.

من می‌خواهم یک شرح حال دلگرم کننده دیگر از پیروزی را با شما در میان بگذارم. کیندی به یک مدرسه مسیحی می‌رفت و قصد داشت با یک مرد مسیحی فوق‌العاده ازدواج کند، اما برخی مشکلات مانع از آن شد که با هم ازدواج نمایند. ابتدا عفونتی در اندام جنسی کیندی به وجود آمد. پیش از آنکه این عفونت به طور کامل بهبود یابد. خاطرات وحشتناک دوران کودکی گویی که مورد تجاوز پدرش قرار گرفته بود او را عذاب می‌داد. او جلسات مشاوره فشرده‌ای را آغاز کرد اما قادر نبود که به یک پیروزی واقعی دست یابد. سپس تجاربی از آیینهای خشونت بار شیطانی گذشته در ذهنش تداعی شد و سرانجام به یک فروپاشی عاطفی انجامید.

کیندی در اوج ناامیدی چشم به لس‌آنجلس دوخت و به طور ناگهانی و غیرمنتظره طی یک پرواز به اینجا، دفتر کارم، آمد. برنامه مشاوره‌ام دیگر پایان یافته بود، اما با اینحال توانستم یک جلسه طولانی شش ساعته در عصر آن روز به این کار اختصاص دهم. سپس او به خانه بازگشت. شش هفته بعد این نامه به دستم رسید:

نیل عزیز

می‌خواهم باری دیگر به خاطر لطف و بزرگواری‌ای که چند هفته پیش در حق من انجام دادید از شما تشکر کنم. من می‌توانم بگویم که حقیقتاً خدا شفایی معجزه‌آسا در من انجام داد. زندگی من کاملاً یک جنگ درونی و همچنین درد جسمانی، احساسی و فکری بود. من با ترسهای دایمی، کابوسهای مکرر، مزاحمت‌های دایمی از سوی صداها درونی، و با هراسی و سواسی از مرگ زندگی می‌کردم. حتی اگر چه یک مسیحی متعهد و مطیع بودم، اما متقاعد شده بودم که به طور حتم مسیح مرا در جلوی دروازه‌های بهشت طرد خواهد نمود.

یک سال و نیم پیش پی بردم که دیگر نمی‌توانم بیش از این به زندگی ادامه دهم. من در پی کسی بودم که به من مشورت بدهد و خدا اشخاصی را برای خدمت و تعلیم حقیقتش به سوی من فرستاد. همچنانکه می‌آموختم جایگاه خود را در مسیح همچون فرزند خدا اعلام نمایم، قوت می‌گرفتم و چشمانم نسبت به پیکاری که در آن گرفتار آمده بودم باز شد.

تابستان گذشته خدا اجازه داد تا آیینهای خشونت بار گذشته را به یادآورم، و این نبرد شدت گرفت. من می‌بایست روزها و شب‌ها ساعات بسیاری از وقت خود را در کلام خدا، دعا و تمرکز به او و رویارویی و

مقاومت مستقیم با دشمن سپری می‌کردم. پس از دو ماه خواب اندک و تقریباً هیچ استراحت و آرامشی، یقین یافتم که تنها مسیح می‌تواند مرا از این جهنم درونی نجات بخشد.

پیش از اینکه اینجا را به مقصد لس‌آنجلس و دیدار شما ترک کنم خدا با عبارات گوناگونی از کتاب مقدس به من قوت قلب داد: مزمو ۷:۱۱، میکا ۷:۷، ایوب ۲۳:۱۰. جلسه مشاوره ما یک ابزار بسیار مهم بود که خدا آن را در روند شفای من به کار گرفت. پس از ساعتها آسودگی از هراسهای گذشته و بخشش ۱۲ نفر که مرا مورد آزار جنسی قرار داده بودند، سرانجام از اسارت شیطان رهایی یافتم. خدا را شکر که او پیش از من به جنگ با شیطان رفت و او را بر روی صلیب شکست داد (عبرانیان ۲:۱۵: ۱۴). نیل، من بسیار خوشحالم که آزادم و ذهنی سالم دارم! من دیگر نمی‌توانم جهنم درونی را با ظاهری مسیحی پنهان نمایم. خدا اشعیا ۳:۵۱ را همچون تصویری از آنچه او برایم انجام داده آشکار ساخت: «به تحقیق خداوند صهیون را تسلی داده، تمامی خرابه‌هایش را تسلی بخشیده است و بیابان او را مثل عدن و هامون او را مانند جنت خداوند ساخته است. خوشی و شادی در آن یافت می‌شود و تسبیح و آواز ترنم.»

با محبت بسیار،

کیندی

آیا شما رهاننده از اسارت را ملاقات کرده‌اید؟ عیسی مسیح شما را آزاد خواهد نمود!

برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد آموزش و منابع با آدرس ذیل مکاتبه نمایید:

Fereedom In Christ Mimistnes

East Lambert Road ۴۹۱

CA 90631 .La Habra

مؤخره

مقام و هویت روحانی شخص مسیحی

عبارات زیر هویت و مقام روحانی شما را در مسیح به شکلی موجز بیان می‌کنند و بنیاد آزادی شما را در مسیح شکل می‌دهند. هر از چند گاهی این عبارات را با صدای بلند بخوانید. اگر اکنون درگیر جنگ روحانی هستید، این عبارات را به مدت یک ماه هر روز با صدای بلند بخوانید.

من کیستم؟

خروج

من «هستم» آنکه هستم نیستم (یوحنا: ۱۴:۳، یوحنا: ۸:۵۸، ۲۸:۲۴). اما به فیض خدا آنچه هستم هستم (اول قرن‌تیان ۱۰:۱۵).

متی

من نمک جهان هستم (۱۳:۵)

من نور جهان هستم (۱۴:۵).

یوحنا

من فرزند خدا هستم (۱۲:۱)

من قسمتی از تاک حقیقی هستم، شبکه‌ای از زندگی مسیحی (۵۱:۱۵)

من توسط عیسی برگزیده و مقرر شده‌ام تا برای او میوه بیاورم (۱۶:۱۵)

رومیان

من غلام عدالت هستم (۱۸:۶).

من غلام خدا گشته‌ام (۲۲:۶).

من پسر خدا هستم؛ خدا پدر روحانی من است (۱۵۱۴:۸، غلاطیان ۳:۴۲۶:۶).
من هم ارث با مسیح هستم، که شریک میراث او گشته‌ام (۱۷:۸).

اول قرن‌تیاں

من هیکل خدا هستم، روح و زندگی او در من ساکن است (۱۹:۶۱۶:۳).
من با خدا پیوند خورده‌ام و با او یک روح گشته‌ام (۱۷:۶).
من عضوی از اعضای بدن مسیح هستم (۲۷:۱۲، افسسیان ۵:۳۰).

دوم قرن‌تیاں

من خلقتی تازه هستم (۱۷:۵).
من با خدا مصالحه داده شده‌ام و خادم مصالحه گشته‌ام (۱۹۱۸:۵).

غلاطیان

من پسر خدا و با مسیح یک هستم (۲۸۲۶:۳).
من وارث خدا هستم زیرا که فرزند او هستم (۷۶:۴).

افسسیان

من مقدس هستم (۱:۱؛ اول قرن‌تیاں ۲:۱؛ فیلیپیان ۱:۱؛ کولسیان ۲:۱).
من صنعت خدا هستم، آفریده شده در مسیح عیسی برای کارهای نیکو (۱۰:۲).
من هموطن مقدسین و از اهل خانه خدا هستم (۱۹:۲).
من اسیر مسیح هستم (۱:۳؛ ۱:۴).
من عادل و قدوس هستم (۲۴:۴).

فیلیپیان

وطن من آسمان است، و اکنون در آسمان نشسته‌ام (۲۰:۳؛ افسسیان ۲:۶).

کولسیان

من با مسیح در خدا مخفی هستم (۳:۳).

من تجلی زندگی مسیح هستم زیرا او زندگی من است (۴:۳).

من برگزیده، مقدس و محبوب خدا هستم (۱۲:۳، اول تسالونیکیان ۴:۱).

اول تسالونیکیان

من پسر نور هستم نه ظلمت (۵:۵).

عبرانیان

من شریک مقدس دعوت آسمانی هستم (۱:۳).

من شریک مسیح هستم؛ من در زندگی او سهیم هستم (۱۴:۳).

اول پطرس

من یکی از سنگهای زنده خدا هستم، که در مسیح همچون خانه روحانی بنا شده‌ام (۵:۲).

من عضو قبیله برگزیده، کهانت ملوکانه، امت مقدس، قومی که ملک خاص خدا باشد هستم (۱۰۹:۲).

من نسبت به این دنیایی که در آن زندگی می‌کنم غریبه و بیگانه هستم (۱۱:۲).

من دشمن ابلیس هستم (۸:۵).

اول یوحنا

من فرزند خدا هستم و هنگامی که او ظاهر می‌شود همانند او می‌شوم (۲۱:۳).

من مولود خدا هستم، و آن شریر مرا لمس نمی‌کند (۱۸:۵).

عبارات فوق از کتاب پیروزی بر تاریکی (Darkness Victory over) اثر نیل اندرسون

(انتشارات رگال، ۱۹۹۰). اقتباس شده است.

زیرا من با فیض خدا در مسیح ساکنم...

رومیان

من عادل شمرده شده‌ام - کاملاً بخشیده شده و عادل گشته‌ام (۱:۵).

من با مسیح نسبت به قدرت گناه بر زندگی مرده‌ام (۶-۶:۱).

من تا به ابد از قصاص آزاد شده‌ام (۱:۸).

اول قرن‌تیان

من توسط عمل خدا در مسیح ساکن شده‌ام (۳۰:۱).

من روح خدا را در زندگی‌م پذیرفته‌ام زیرا می‌دانم که خدا همه چیز را آزادانه به ما عطا می‌کند (۱۲:۲).

من فکر مسیح را دارم (۱۶:۲).

من با قیمتی خریده شده‌ام؛ از آن خود نیستیم؛ من به خدا تعلق دارم (۲۰۱۹:۶).

دوم قرن‌تیان

خدا مرا در مسیح استوار گردانیده، مسح و مهر نموده است، و روح‌القدس همچون بیعانه میراث آینده‌ام به من

عطا شده است (۲۱:۱، افسسیان ۱:۱۴۱۳).

من مرده‌ام و از این پس دیگر برای خود زندگی نمی‌کنم بلکه برای مسیح (۵۱۵: 4: 14).

من عادل گشته‌ام (۲۱:۵).

غلاطیان

با مسیح مصلوب شده‌ام ولی زندگی می‌کنم لیکن نه من بعد از این بلکه مسیح در من زندگی می‌کند. و اکنون

زندگی‌م، زندگی مسیح است (۲۰:۲).

افسیان

من با برکت روح مبارک شده‌ام (۳:۱).

من پیش از بنیاد عالم برگزیده شده‌ام تا مقدس باشم، و در حضور او بی‌عیب هستم (۴:۱).

من از پیش تعیین شده‌ام تا پسر خوانده خدا شوم (۵:۱).

من نجات یافته و بخشیده شده‌ام، و دولت فیض او را یافته‌ام (۸-۱:۶).

من با مسیح زنده شده‌ام (۵:۲).

من با مسیح برخیزانیده شده و در جایهای آسمانی نشسته‌ام (۶:۲).

من بوسیله روح‌القدس به حضور خدا راه یافته‌ام (۱۸:۲).

من می‌توانم با جسارت، آزادی و اعتماد به حضور خدا روم (۱۲:۳).

کولسیان

من از قدرت ظلمت رهانیده شده و به ملکوت مسیح منتقل گشته‌ام (۱۳:۱).
من فدیة خود و آمرزش تمام گناهانم را یافته‌ام. دیگر دینی ندارم (۱۴:۱).
مسیح خود در من است (۲۷:۱).

من در مسیح ریشه دوانیده و اکنون در او بنا شده‌ام (۷:۲).

من در مسیح تکمیل گشته‌ام (۱۰:۲).

من با مسیح مدفون گشته، برخیزانیده شده و زنده گشته‌ام (۱۳۱۲:۲).

من با مسیح مرده‌ام و با او برخیزانیده شده‌ام. زندگی‌ام اکنون با مسیح در خدا مخفی شده است. اکنون مسیح
زندگی من است (۱:۳-۴).

دوم تیموتاؤس

خدا روح قوت و محبت و تأدیب را به من داده است (۷:۱).

من نجات یافته و برحسب عمل خدا مقدس خوانده شده‌ام (۹:۱، تیطس ۳:۵).

عبرانیان

از آن رو که مقدس گشته‌ام و با مقدس کننده یک شده‌ام، او عار ندارد که من را برادر خود بخواند (۱۱:۲).

من این حق را دارم که آزادانه نزدیک تخت خدا بروم و رحمت بیابم و فیضی حاصل کنم که در وقت نیاز مرا
اعانت کند (۱۶:۴).

دوم پطرس

بوساطت خدا وعده‌های بی‌نهایت عظیم و گرانبها به من داده شده، تا شریک طبیعت الهی گردم (۴:۱).

تمامی عبارات فوق از کتاب پیروزی بر تاریکی (Darkness Victory over) اثر نیل تی
اندرسون (انتشارات رگال، ۱۹۹۰) اقتباس شده است.

تجارب روحانی غیرمسیحی

دور هر یک از فعالیت‌هایی که در آن شرکت جسته‌اید را خط بکشید.

پدیده‌های غیبی بدعتها

(جادوگری)

فرافکنی نجومی علم مسیحی

روح احضار ارواح کلیسای متحد

نوشتن ناخودآگاه مورمونیزم

شاهدان یهوه

رؤیا بینی

تله پاتی (ارتباط ذهنی) کلیسای یونیتاری

جنش عصر جدید

و غیره

غیب گویی

فال بینی

فال ورق

کف بینی

طالع بینی

شفا توسط خواب مغناطیسی

جادوی سیاه

پیمان خون

بختک

پدیده های غیبی

(جادوگری)